

جزوه

رفع شبهات

بهار ۱۳۸۸ - ۱۶۶ بدیع

www.rafe-shobahat.ning.com

world.bahai@yahoo.com

فهرست مطالب

۱. تهمت نداشتن پیامبر، کتاب، نماز و روزه ۱
۲. تهمت کافر بودن بهائیان ۲
۳. تهمت نجس بودن بهائیان ۳
۴. مسئله خاتمیت و اینکه حضرت محمد آخرین پیامبر است ۴
۵. چرا بهائیان معتقدند که حضرت اعلی امام زمان هستند؟ ۱۲
۶. چرا حضرت اعلی ابتدا خود را باب و سپس امام زمان و پیامبر جدید نامید؟ ۱۳
۷. اگر امام زمان ظهور کرده، چرا صلح برقرار نشده است؟ ۱۳
۸. چرا به فاصله دو سال، دو ظهور اتفاق افتاده است؟ ۱۴
۹. چرا دوره دیانت بابی کم است؟ ۱۶
۱۰. این مسئله که امام زمان باید زمانی ظهور کند که اوضاع جامعه نابسامان است و تعداد مسلمانان حقیقی کم باشد ۱۷
۱۱. اسلام آخرین و کامل ترین دین است، پس چه نیازی بوده است تا آیین جدیدی ظاهر شود؟ ۱۹
۱۲. چرا می گویند دین بهایی کامل تر از دین اسلام است؟ ۲۱
۱۳. اگر اسلام را قبول دارید، چرا احکام را تغییر می دهید؟ ۲۲
۱۴. آیا بهائیان دشمن اسلامند؟ ۲۳
۱۵. دلایل حقانیت و الهی بودن دیانت بهایی چیست؟ ۲۳
۱۶. فرق دین اسلام با دیانت بهایی چیست؟ ۲۵
۱۷. عقیده بهائیان راجع به قیامت و معاد جسمانی ۲۷
۱۸. عقیده بهائیان در مورد عالم بعد و کفن و دفن ۳۰
۱۹. رابطه دیانت بهایی با مارکسیسم چیست؟ ۳۲
۲۰. رمز عدد ۱۹ در چیست؟ ۳۴
۲۱. چرا حضرت بهاءالله ادعای الوهیت و خدائی کرده اند؟ ۴۰
۲۲. چرا پیامبرتان در یکی از ادعیه خداوند را به موهایش قسم داده است؟ ۴۵
۲۳. اگر حضرت باب پیغمبر است، پس چرا توبه کرده است؟ ۴۵

۴۶. ۲۴. نقش حضرت عبدالبهاء در دیانت بهائی چیست؟
۴۹. ۲۵. اعتراض به امی نبودن حضرت باب و حضرت بهاءالله
۵۰. ۲۶. چرا پیامبران، خود دارای ریش و گیسوان بلند بوده است؟
۵۰. ۲۷. چرا آثار به زبان عربی است در صورتی که پیامبر ایرانی است و برای ایران آمده است؟
۵۳. ۲۸. معجزه دیانت بهایی چیست؟
۶۰. ۲۹. چرا حضرت بهاءالله پیروان خویش را اغنام الله (گوسفندان خدا) خوانده است؟
۶۱. ۳۰. اعتراض بر آیات الهی
۶۳. ۳۱. ایرادات وارد بر به لوح احمد
۷۰. ۳۲. اعتراض بر احکام الهی
۷۰. ۳۳. اگر تساوی حقوق رجال و نساء است، چرا مهریه دختر عشایری و روستایی کمتر از مهریه دختر شهری است؟
۷۱. ۳۴. تهمت ازدواج با محارم غیر از زن پدر
۷۳. ۳۵. چرا در دیانت بهائی حجاب ندارید؟
۷۵. ۳۶. اعتراض به حکم دون طهارت از کل اشیاء حتی آب نطفه
۷۶. ۳۷. چرا نماز جماعت ندارید؟
۷۷. ۳۸. چرا ریح در دیانت بهایی حلال است؟
۷۷. ۳۹. چرا قبله شما، مقبره پیامبران است؟
۷۸. ۴۰. چرا برای زنا در امر بهایی باید به جای مجازات، جریمه نقدی داد؟
۷۹. ۴۱. چرا اگر کسی خانه ای را آتش زد، باید او را بسوزانید؟
۸۰. ۴۲. چرا ادامه تشریح به هیئت انتخابی بیت العدل واگذار شده است؟
۸۰. ۴۳. فلسفه تجدید اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار چیست؟
۸۰. ۴۴. چرا در دیانت بهائی به صلح بهای بسیاری داده شده است؟
۸۱. ۴۵. آیا بهائیان مرجع تقلید یا مرد روحانی دارند؟
۸۲. ۴۶. اگر به تساوی زن و مرد معتقدید، پس چرا اعضای بیت العدل همگی مرد هستند و ارث مرد و زن برابر نیست؟
۸۲. ۴۷. این مسئله که می گویند در اسلام هم زن با مرد مساوی است و این مطلب تازه ای نیست
۸۴. ۴۸. چرا تا بحال تنها سه نفر از ۲۴ نفر امامان (عباس افندی، شوقی افندی و باب) آمده اند؟
۸۴. ۴۹. چرا معتقدید که هر کس به حضرت بهاءالله ایمان نیاورد، از گمراهان است؟
۸۴. ۵۰. چرا در کتاب بیان حکم به حمایت از حیوانات شده است؟

۵۱. چرا می گوئید اگر مس یبوست نزند، به طلا تبدیل می شود؟ ۸۶
۵۲. چرا حضرت باب مصرف دارو را حرام دانسته اند؟ ۸۷
۵۳. اتهامات سیاسی و ارتباط با اسرائیل، انگلیس و روس ۸۷
۵۴. موضع جامعه جهانی بهائیت در مورد تفکر صهیونیسم و تجمع یهودیان در سرزمین فلسطین چگونه است؟ ۸۹
۵۵. بهائیان در جدال میان اسرائیل و فلسطین، حق را به کدام یک می دهند و از کدام دفاع می کنند؟ ۹۱
۵۶. آیا بهائیان روابط خوبی با رژیم پهلوی داشتند؟ ۹۱
۵۷. آیا بهائیان نسبت به سرنوشت هموطنان غیر بهایی خود بی تفاوتند؟ ۹۲
۵۸. علت مخالفت دولت و مردم با بهائیان چیست؟ ۹۳
- فهرست منابع ۱۰۰

مقدمه

این جزوه به کمک تعدادی از جوانان بهائی جمع آوری و تألیف شده است که در آن به تعدادی از شبهاتی که در ذهن برخی از هم میهنان مسلمانمان وجود دارد، پاسخ داده شده است.

شما می توانید جدیدترین نسخه این جزوه را از سایت اینترنتی www.rafe-shobahat.ning.com در هر زمان دریافت نمایید. در این وب سایت قسمتی برای نظرخواهی از خوانندگان عزیز و همچنین قسمتی برای مطرح کردن شبهات و سؤالات دیگری که به ذهن شما و یا دوستانتان می رسد، طراحی شده است.

خواهشمندیم، در صورتی که احساس می کنید پاسخ ها برای برخی سؤالات مناسب نیستند و با پاسخ بهتری به نظر شما می رسد، نظرات خود را از طریق وب سایت معرفی شده و یا به آدرس ایمیل world.bahai@yahoo.com ارسال نمایید. صمیمانه از همکاری شما متشکریم.

شایان ذکر است که هر چند ماه یک بار، در صورتی که تعداد سؤالات جدید قابل توجه باشد، نسخه جدیدی تهیه شده و در وب سایت قرار می گیرد. شما می توانید با عضویت در این سایت، از سؤالات و جزوه های جدید از طریق ایمیل با خبر شوید.

امیدواریم که با همکاری متقابل با شما عزیزان، بتوانیم جزوه ای کامل که جوابگوی نیاز کنونی جامعه ایران است تهیه کنیم تا در اختیار همه عزیزان قرار گیرد.

۱. تهمت نداشتن پیامبر، کتاب، نماز و روزه

پیامبر دین بهائی حضرت بهاء الله (حسین علی نوری) هستند و دارای ده ها جلد کتاب آسمانی، الواح و رسالات مختلف هستند و از آن جمله کتاب مستطاب اقدس، کتاب ایقان، مائده آسمانی است. درباره وجوب نماز و روزه و احکام مربوط به آنها در بسیاری آیات، از جمله در کتاب مستطاب اقدس اشاره شده است. کثرت آثار فراوان از کلک اطهر جمال قدم خود گویای عظمت این ظهور الهی است.

بهائیان سه نماز دارند: نماز کبیر که در هر بیست و چهار ساعت یکبار (در هنگامی که انسان در حالت تضرع و خضوع و خشوع است) ادا می شود؛ نماز وسطی که در روز سه بار، در صبح، ظهر، و شام تلاوت می شود و نماز صغیر که روزی یک مرتبه در هنگام ظهر ادا می شود. تلاوت یکی از نماز های یومیه در هر روز بر هر فرد بالغ واجب است. همچنین از نوزده روز قبل از عید نوروز تا روز عید به ایام روزه اختصاص داده شده و در این ایام از طلوع آفتاب تا غروب آن باید از خوردن و آشامیدن خودداری کرد تا این نشانه ای باشد برای جلوگیری از هوای نفس. هدف از نماز و روزه این است که انسان بر بدی ها غلبه کند و بتواند گفتار و رفتار و فکری خوب و صلح جو داشته باشد تا با سایر انسان ها با محبت و دوستی زندگی نماید.

در وجوب نماز

جمال مبارک در کتاب مستطاب اقدس می فرماید قوله تعالی: "قد فرض علیکم الصلوة و الصوم من اول البلوغ امرأ من لدی اللہ ربکم و رب آبائکم الاولین"^۱ یعنی واجب است بر شما نماز و روزه از اول بلوغ، این امری است از طرف خداوندی که پروردگار شماست و پروردگار پدران گذشته شماست.

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح مبارکی که با این جمله شروع میشود "ای بنده جمال قدم زبان بشکرانه اسم اعظم بگشا" می فرماید قوله الأحلی: "صلوة أسّ اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر جمیع احزان احاطه نماید چون به مناجات در صلوة مشغول گردیم کلّ غموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم و چون در کمال تنبّه و خضوع و خشوع در نماز بین یدی اللہ قیام نمائیم و مناجات صلوة را به کمال رفقت تلاوت نمائیم حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیه حاصل کنند و البهَاء علی اهل البهَاء الذین یجرون احکام اللہ و یعبّدون ربهم بالعدو و الأصال. عع"^۲

همچنین در لوح میان دو آب میرزا حسین برادر حضرت شهید می فرماید: "هو الله ای ثابت بر پیمان ... صلوة و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است اگر نفسی تأویل نماید و تهاون کند البتّه از چنین نفوس احتراز لازم و آلا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد. باید حصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین چنین اشخاص محافظه نمود و آلا بکلی اساس دین الهی منهدم گردد. البتّه صد البتّه که اگر رائحه آن کلمه که از ذکرش خجلت میکشم و بخدا پناه می برم از کسی استشمام نمائید بکلی احتراز کنید. جمال مبارک از چنین شخص بیزار و حضرت اعلی در کنار و عبدالبهاء را عدو خونخوار است. جمیع احبّ را با خیر کنید تا در حذر باشند و علیک التّحیّة و الثّناء. عع"^۳

و به یکی از جریده نگاران می فرماید: "ای یار روحانی مناجات و صلوة فرض و واجب است و از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه مختلّ العقل یا دچار موانعی فوق العاده باشد"^۴ و در لوح ابن اصدق می فرماید قوله تعالی: "اعظم امور اجراء احکام عبادتیه الهیه از قبیل صلوة و صوم باتمّ قوی دلالت فرمائید ... قلب انسان جز به عبادت رحمن مطمئن نگردد و روح انسان جز به ذکر یزدان مُستبشر نشود. قوت عبادت بمنزله جناح است روح انسانی را از حسیض ادنی بملکوت ابهی عروج دهد و کینونات بشریه را صفا و لطافت بخشد و مقصود جز به این وسیله حاصل نشود"^۵

جمال قدم جلّ سلطانه در کتاب اقدس میفرمایند قوله تعالی: "یا قلمّ الأعلى قل یا ملأ الأَنْشاء قد کتبنا علیکم الصّیام ایّاماً معدوداتٍ و جعلنا التّیروزَ عیداً لکم بعد اکمالها کذلک اضئت شمس البیان من افق الکتاب من لذنّ مالک المبدأ و المآب." یعنی ای مظهر امر الهی، بگو ای اهل عالم، واجب کردیم بر شما روزه گرفتن را در چند روز معین و محدود قرار دادیم عید نوروز را برای شما عید صیام بعد از تمام شدن ایّام صیام، این طور درخشید آفتاب بیان الهی از آسمان کتاب از طرف خداوند که صاحب اوّل و آخر است. در لوحی از قلم قدم نازل قوله تبارک و تعالی: "یا محمّد علیک بهائی و عنایتی ایّام صیام است و از قبل بشهر الله موسوم از حقّ میطلبیم کلّ را مؤیّد فرماید بآنچه در کتاب از قلم اعلی نازل شده."^۶ و در لوح مبارکی که مطلعش باین بیان الهی آغاز شده "یا احمد اسمع النّداء من شطر الکبریاء" می فرمایند قوله تعالی: "حکم صوم قد انزله الله فی کتابه الأقدس لا ریب فیّه انه نُزل من لذنّ علیم حکیم."^۷

۲. تهمت کافر بودن بهائیان

کافر در لغت به معنی بی دین، بی خدا و ضد مومن است. به بیان فقها کافر یعنی کسی که منکر خدا باشد و یا برای خداوند متعال شریک قائل باشد و یا اینکه پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) را قبول نداشته باشد و نیز به کسی کافر می گویند که ضروری دین یعنی، چیزی را مثل نماز و روزه که همه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند منکر شود.^۸

اما بهائیان به خداوند یکتا (بدون شریک) ایمان دارند و خدایی جز او را نمی پرستند و این موضوع در اکثر آثار بهایی ذکر شده است. به عنوان مثال، در نماز وسطی و یکی از نماز های سه گانه دیانت بهایی آیه زیر را می خوانیم: « اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بأنک انت الله لا اله الا انت » یعنی شهادت می دهم به وحدانیت و فردانیت تو و به این که تو خدایی هستی که خدایی جز تو نیست.

اما در مورد بی دین بودن، باید گفت که دیانت بهایی یک دین کاملاً مستقل است که از طرف خدای یگانه برای بشر فرستاده شده است. بهائیان تمام پیامبران قبل را (حضرت آدم و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد و سایر پیامبران) را قبول دارند و آنها را چون پیامبرخودشان، حضرت بهاء الله، دوست دارند. اگر یک بهائی پیامبران دیگر را قبول نداشته باشد و پیروان آنها را دوست نداشته باشد، بهائی حقیقی نیست. بهائیان پیامبران الهی را مانند حلقه های زنجیری می دانند که سر آغازشان پروردگار یکتا است و در نتیجه انکار حتی یکی از رسولان الهی به معنی پاره شدن این زنجیر و جدا شدن از ریسمان محکم الهی است. اقرار به حقانیت پیامبران قبل و شرح کتب و آثارشان، معانی باطنی از استعارات و تشبیهات موجوده در کتب آسمانی مختلف در بسیاری از آثار دیانت بهایی از جمله کتاب مستطاب ایقان آمده است.

در مورد قبول داشتن پیغمبری حضرت محمد باید گفت ما بهائیان نه تنها حضرت محمد را قبول داشته بلکه او را بعنوان خاتم (به معنای نگین) پیامبران می شناسیم. حضرت بهاءالله در حمد و ثنای حضرت محمّد و خاتمیت ایشان و سلام بر امامان مذهب شیعه چنین فرموده اند: «جوده العظیم الصلوة و السلام علی سید العالم و مرتبی الامم الّذی به انتهت الرّساله و النّبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابدأ سرمداً»^۹.

حضرت عبدالبهّا نیز در مقام دفاع از شأن حضرت رسول چنین فرموده اند: «اما حضرت محمّد ، اهل اروپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند و صدق انگاشته اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا مبغض و اکثر راویها قستیسیها بوده اند و همچنین

بعضی از جهله اسلام روایت‌های بی اصل از حضرت محمد نقل کردند و بخیال خود مدح دانستند. مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار ممدوحیت دانسته و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده‌اند و استناد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است. مثلاً شخص جاهلی در نزد قستیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزیست و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سر از تن جدا کرد آن قستیسی گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد قتل است. و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احتیاجش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال به یغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و به دیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم به قتل شدند لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و بمدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعدا ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند...^{۱۰}»

همچنین حضرت ولی امرالله درباب هدایت خلق به سوی خالق می فرمایند: «... این است که حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت بهاءالله کشف نقاب نمودند و ندای الهی را در قالب عنصری مجسم فرمودند تا کل بتقرّب الهی فائز گردیم و به آذان ترابی آن ندا را اجابت نمائیم و پی بحقیقتش بریم...»^{۱۱}

در بیان دیگر، گفته می شود که کافر کسی است که حق را باطل و باطل را حق جلوه دهد. کافران در قرآن چنین توصیف شده اند: « أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ »^{۱۲} یعنی آیا می گویند بر خدا دروغی بسته است پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می کند اوست که به راز دلها داناست. پس طبق این آیه باطل محو شدنی است، اما دیانت بهایی پس از ۱۶۰ سال با قدرتی روز افزون به جلو پیش می رود و نه تنها از قدرت آن کاسته نشده بلکه حقانیتش روز به روز جلوه گر تر می شود. چون انتشار امر باطل در میان مردمان خلاف عدل خداوند است در صورتی که امر بهائی روز به روز بیشتر گسترش می یابد، می توان نتیجه گرفت که دین بهایی برحق است و نوشته های ردیه نویسان امروز نا حق است چرا که که سخنانشان به راحتی، در مدتی اندک محو شده، باطل بودن آنها مشخص می شود.

همچنین در قرآن کریم تاکید شده که « اگر او (محمد) به دروغ سخنانی بر ما می بست حتما او را به دست راست خود می گرفتیم سپس رگ گردنش را قطع می کردیم و شما هیچ یک بر دفاع از او قادر نبودید و این قرآن پندی برای پرهیزگاران است »^{۱۳}. طبق این آیه خداوند به کسی که به دروغ مطالبی علیه او بگوید فرصت نمی دهد و از بروز حرفهای باطل جلوگیری می کند. اما گسترش و قدرت آئین بهایی باطل نبودن آن را ثابت می کند. حضرت بهاءالله در یکی از مناجات های خود بی تاثیر بودن و محو شدن سخنان کافران را این گونه بیان می فرمایند:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا نشیند گرد

۳. تهمت نجس بودن بهائیان

موضوع نجاست در اسلام و اینکه مسلمانان احبا و بعضاً یهود و مسیحیان را نجس می دانند موضوع تازه ای نیست. اصولاً دشمن سازی و دشمن پروری بنوعی تبدیل به یک تاکتیک شده اینکه عده ای همه دنیا را با خود دشمن می دانند و توهم اینکه شرق و غرب دست در دست هم داده اند تا فقط اینها را نابود کنند چیز تازه ای نیست.

قریب به اتفاق فقها، تعداد نجاسات را یازده^{۱۴} و برخی دوازده^{۱۵} مورد اعلام کرده اند. از جمله آنها که همه بالاتفاق آنرا ذکر کرده اند، این است که نجاست کافر^{۱۶} است، کافر یعنی کسیکه منکر خدا باشد و یا برای خداوند متعال شریک قائل باشد و یا اینکه پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - را قبول نداشته باشد و نیز به کسی کافر می گویند که ضروری دین یعنی، چیزی را مثل نماز و روزه که همه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند منکر شود. فقها در این زمینه به آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»^{۱۷} یعنی مشرکان نجسند و روایات متعدد دیگری از جمله این روایت که از امام صادق نقل شده است «من نصب دیناً غیر دین المومنین (دین اسلام) فهو مشرک»^{۱۸} استناد می کنند. و از فروعاتی که برای این مسئله ذکر کرده اند، این است که تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.^{۱۹} لازم به ذکر است که کلمه نجس در قرآن تنها یک بار و در همان آیه ذکر شده، بیان شده است.

با توجه به پاسخ سؤال تهمت در مورد کافر بودن بهائیان، در می یابیم که بهائیان کافر نیستند زیرا هیچ یک از موارد ذکر شده در مورد آنها صدق نمی کند. آیا تسبیح خداوند یکتا و تمجید از حضرت محمد در آثار بهائی نشانه شرک و یا تکفیر است؟ ما نه تنها حضرت محمد را، بلکه تمام پیغمبران قبل را هم قبول داریم و به همه آنها احترام می گذاریم اما صرف قبول داشتن و احترام گذاشتن دلیل بر پیروی از آنها نمی باشد، زیرا به عقیده ما بهائیان و البته اشارات و تعبیراتی که در قرآن هم موجود است دوره دیانت اسلام به پایان رسیده و ما اکنون پیرو پیامبر دیگری هستیم و البته به پیامبران پیشین هم احترام می گذاریم. اما اگر منظور از قبول داشتن محمد (ص) مسلمان بودن باشد، با این حساب تمامی نوع بشر بغیر از مسلمین نجس هستند! آیا این تعبیر درست است؟ انکار نماز و روزه هم با توجه به گفته های بالا دیگر بی معنی می نماید زیرا که ما بهائیان خود دارای نماز و روزه مخصوص به شریعت خود هستیم و البته به واجبات دیگر ادیان هم به دیده احترام می نگریم. بنابر این چون بهائیان کافر نیستند، پس نجس هم نیستند.

اما دلیل اینکه ادیان گذشته برخی مردمان را نجس خوانده اند، می تواند این باشد که چون در دوره های گذشته در زمان حضرت موسی و عیسی و محمد، مردم دهات و شهرها و کشورها از هم دور بودند و با افکار و عقاید یکدیگر کمتر آشنا بودند و همیشه به فکر جنگ باهم بودند و به هم ظلم می کردند، دین های قبلی برای حفظ اتحاد پیروان خود و جلوگیری از حمله و فریب دشمنان و به خصوص مشرکین و دشمنانی که خدای یگانه را نمی شناختند، آنها را نجس شمردند. منظور از نجس بودن این نبود که بعضی از آدم ها تمیز و پاکیزه و بهداشتی نبودند، بلکه منظور این بود که فکر و گفتار و اعمالشان خوب نبود و مؤمنین را گمراه می ساختند. با ظهور حضرت بهاء الله، دنیا پیشرفت کرد و مردم کشورهای مختلف توانستند با هم ارتباط بیشتری پیدا کنند، بنابراین ایشان فرمودند دیگر زمان جنگ و اختلاف گذشته و همه انسان ها باید با هم مهربان و در صلح باشند و عقیده هر انسانی محترم است و هر کسی خودش می تواند فکر کند و فریب دشمنان خدا را نخورد. برای این کار لازم بود دیگر کسی، کسی را نجس نداند تا همه بتوانند با هم معاشرت و دوستی کنند. بدین سبب حضرت بهاء الله از طرف خدا حکم قبلی ادیان را نسخ کرده و فرمودند دیگر کسی نجس نیست.

۴. مسئله خاتمیت و اینکه حضرت محمد آخرین پیامبر است

مسئله خاتمیت موضوع بسیار گسترده ایست. در اینجا این مسئله را از هفت جهت به اختصار بررسی می نماییم.^{۲۰}

تجدید ادیان یک ضرورت است

حضرت عبدالبهاء در باره ضرورت تجدد ادیان می فرمایند: «دین الهی یکی است ولی تجدد لازم... درختی را چون بنشانی... بعد از مدت مدید گهن گردد، از ثمر باز ماند. لهذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک می‌کارد، دوباره شجر اول ظاهر می‌شود. دقت نمایید در عالم وجود هرچیز را تجدد لازم. نظر به عالم جسمانی نمایید که حال چنان تجدد یافته، مشروعات و اکتشافات تجدد یافته، ادراکات تجدد یافته، پس چگونه می‌شود که امر عظیم دین که کافل ترقیات فوق‌العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیت دوجہانی، بی‌تجدد ماند؟ این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است.»^{۲۹}

همه دین خود را آخرین دین می‌دانند

قرنهاست که کثیری از پیروان ادیان مختلف به سبب دل‌بستگی شان به کتب آسمانی که در دست دارند و به استناد برداشتهای نا صوابی که از متون مقدس خویش نموده اند راه دریافت هدایات جدید را بر دل‌های خود بسته اند و در طی اعصار از شناسائی پیام آوران زمانشان محروم مانده اند و دین خود را آخرین دین شمرده اند. نمونه این اینست که به عنوان مثال، حضرت داود فرمود: «شریعت تو را دائماً نگاه خواهیم داشت تا ابدالاباد»^{۳۰} و حضرت عیسی «آسمان و زمین زائل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زائل نخواهد شد»^{۳۱} و یا استناد به آیه "خاتم النبیین" در قرآن. خداوند در قرآن در مورد این مدعیان می‌فرماید: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»^{۳۲} یعنی قبل از این یوسف با بینات آمد پس به آنچه برای شما آمد در شک بودید تا اینکه وقتی مرد گفتید هرگز خداوند بعد از او پیامبری بر نخواهد انگیخت. اینچنین خداوند افراط‌گرایان شکاک را گمراه می‌سازد. به همین علت در قرآن به مسلمانان هشدار داده شده است که در این دام نیفتند. «... أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»^{۳۳} یعنی هرگاه که پیامبری برخلاف هوای نفس شما آمد استکبار ورزیدید بعضی را تکذیب کردید و برخی را کشتید. و همچنین «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^{۳۴} یعنی حسرتا بر این بندگان هیچ پیامبری بر ایشان نیامد مگر آنکه او را مورد آزار و سرزنش قرار دادند. و نیز «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ»^{۳۵} یعنی سپس پیامبرانمان را فرستادیم هرگاه که برای امتی پیامبر فرستادیم او را تکذیب نمودند. یهودیان آن زمان چنان بر عدم حقانیت حضرت محمد ایمان داشتند که می‌گفتند: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^{۳۶} یعنی خدایا اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگهای بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

اما علی‌رغم هشدارهای قرآن، مسلمانان نیز از این قبیل استنباطات مستثنی نبوده اند و مسیر مشابهی را طی نمودند و موعود را با تکذیب و تمسخر و قتل استقبال کرده اند، همانگونه که پیامبر اسلام پیش بینی نموده بود: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»^{۳۷} یعنی مرحله به مرحله همان اعمال را مرتکب خواهید شد. در تفسیر این آیه از پیامبر نقل گردیده که فرموده اند: «لَتَرْكَبُنَّ سَنَةً مِنْ كَانِ قَبْلِكُمْ حَذُو النَعْلِ بِالنَعْلِ وَالْقَذَّةَ بِالقَذَّةِ...»^{۳۸} یعنی البته شما هم شیوه پیشینیان را نعل به نعل و جزء به جزء درپیش خواهید گرفت.

یکی از سخت‌ترین موانع ذهنی که پیروان دیانت اسلام در برابر خود ساخته اند اعتقاد به قطع ارتباط خداوند با انسان از طریق پیامبران است که به استناد مطالبی از قرآن و احادیث به آن معتقد گشته اند و با وجودی که طی ۲۳ سال نزول قرآن بارها آیات آن توسط پیامبر نسخ گردیده گمان نموده اند که این کتاب الی‌الابد نسخ نخواهد شد. نسخ شدن آیات در این آیه بیان شده است: «مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»^{۳۹} یعنی هر آیه ای را نسخ یا فراموش کنیم مثل آن یا بهتر از آن را می‌آوریم. اصلی‌ترین چیزی که موجب چنین سوء برداشتی گردیده آیه ۴۰ از سوره احزاب است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» یعنی محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست و لکن رسول خداست و خاتم انبیاء.

آیه خاتم النبیین

در نگاه نخست به آیه مزبور این سوال در ذهن مطرح می‌گردد که اگر برداشت رایج از خاتم النبیین (پایان دهنده پیامبری) صحیح باشد، ربط عبارت با قسمت اول جمله که مربوط به زندگی خصوصی پیامبر است در چیست و چرا نکته ای به این اهمیت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می‌زند در قرآن تنها یکبار و آنهم در عبارتی چنین بی‌ربط و چند پهلو گنجانده شده است. این واقعیت که محمد هیچ فرزند پسری نداشته چه ربطی به اینکه دیگر پیامبری نخواهد آمد دارد و چرا این دو قسمت با "ولکن" به یکدیگر ربط داده شده‌اند؟ بنا براین لازم است که در معنای عبارت تعمق بیشتری بنمائیم.

شان نزول این آیه را مفسرین به این شرح آورده‌اند که پیامبر از زیبایی زینب بنت جحش همسر زید ابن حارثه که پسر خوانده او بود در شگفت آمد و هنگامی که نظرش بر پیکر برهنه او افتاد "سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین" گفت این سخن وقتی به گوش زید رسید همسر خویش را طلاق داد و او را به عقد پیامبر در آورد. چون ازدواج با همسر پسر در بین اعراب کار ناپسندی بود پیامبر را مورد سرزنش قرار دادند که چرا زن پسر خود را گرفتی؟ این آیه در پاسخ آنان می‌گوید محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست ولکن رسول الله است و خاتم پیامبران.^{۴۰}

در بین اعراب لقب خاتم جهت تکریم و شاخص نمودن بکار می‌رود و مثلاً اصطلاح "خاتم الشعرا" لقب رایجی است که به شعرای توانا داده می‌شده و کسی هم گمان نمی‌کرده که او آخرین شاعر است. در احادیث زیادی نیز عبارت "خاتم الوصیین" از زبان حضرت محمد، حضرت علی و یا دیگران در توصیف امیرالمومنین آمده است. از جمله: «و انی و انت سواء الا النبوة فانی خاتم النبیین و أنت خاتم الوصیین»^{۴۱} یعنی من و تو تنها در نبوت با هم فرق داریم پس من خاتم نبیین هستم و تو خاتم وصیین. و «انا یعسوب الدین و اول السابقین و امام المتقین و خاتم الوصیین و وارث النبیین»^{۴۲} یعنی من مثل زینور غسل برای دین و اولین از سابقین و امام متقین و خاتم وصیین و وارث نبیین هستم. حال اگر "خاتم وصیین" به معنای آخرین وصی باشد اعتقاد به وصایت فرزندان علی و امامت آنها باطل است.

اما خاتم اگر با فتحه خوانده شود، معانی دیگری نیز دارد. از جمله معانی آن مهر و یا نگین انگشتری است و این دو مفهوم با هم منافاتی ندارند چرا که در قدیم مهر افراد نگین انگشترشان بود. بنابر این می‌توان گفت که خاتم به معنای مصدق و تایید کننده است بدین معنا که رسول اکرم پیامبران قبل را تصدیق کرده، بر بیاناتشان مهر تایید می‌زند و این موضوع را که ازدواج با زن پسر ناصواب است، همانطور که پیامبران قبل نیز نموده‌اند، تایید می‌فرماید. از طرف دیگر این برداشت در تعارض کامل با آیاتی از قرآن قرار دارد که به صراحت ظهور پیامبران و یا امتهای صاحب کتاب دیگر را در آینده خبر می‌دهند.

خاتمیت در روایات

گرچه در مقابل قرآن هیچ حدیث و روایتی دارای اعتبار نیست ولی چون برخی به استناد روایاتی چند امکان ظهور پیامبران بعد از حضرت محمد را نفی مینمایند، مرور بر بعضی از این روایات و مفاهیم حقیقی آنها مفید بنظر می‌رسد. نخستین روایت مربوط به زمانی است که حضرت محمد به غزوة تبوک می‌رفتند و علی(ع) را جانشین خود در مدینه قرار دادند و موقع رفتن به او فرمودند: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»^{۴۳} یعنی تو نسبت به من مانند هارون هستی به موسی با این تفاوت که تو نبی بعد از من نیستی (چنانچه هارون بود) و اشاره دارد به آیه «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» یعنی و از رحمتان به او برادرش، هارون نبی را بخشیدیم.^{۴۴} این تعبیری است که شیخ صدوق در قرون اولیه اسلام از معنای این روایت نموده ولی متأخرین قسمت آخر آن را "ولکن نبی بعد از من نیست" ترجمه کرده‌اند که البته آن برداشتی صحیح است که با قرآن در تعارض نباشد.

روایت دیگر مربوط به بیانی از حضرت محمد است که فرموده اند: «آیها الناس حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه»^{۴۵} یعنی ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. برای درک این حدیث شایسته است مفهوم قیامت را دقیق تر مورد بررسی قرار دهیم.

حقیقت اینست که در قرآن و دیگر کتب مقدسه قیامت هر دینانی ظهور پیامبر بعد است. کما اینکه حضرت مسیح فرموده اند: «من قیامت و حیات هستم هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد»^{۴۶}. و نیز میفرمایند: «آمین آمین به شما میگویم که ساعتی میآید بلکه اکنون آمده است که مردگان آواز پسر خدا را میشنوند و هر که بشنود زنده گردد»^{۴۷}. در قرآن می فرمایند: «وَقَالَ الَّذِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ»^{۴۸} یعنی امروز روز رستاخیز است و لکن شما نمی دانید. و نیز می فرمایند: «شَهَدْنَا أَنْ نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^{۴۹} یعنی ما شاهدیم که در روز قیامت خواهید گفت ما از وقوع آن بی خبریم. و همچنین فرموده اند: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا»^{۵۰} یعنی آیا غیر از این انتظار دارند که قیامت ناگهان واقع شود، هم اکنون نشانه های آن آمده است. در احادیث نیز بطور اخص یوم قیامت را یوم ظهور قائم دانسته اند: «واللیل اذا یغشی ... قال دولة الالبیس الی یوم القیامه و هو یوم قیام القائم والنهار اذا تجلی و هو القائم اذا قام»^{۵۱}.

پس منظور از قیامت و رستاخیز مردگان ، ظهور پیامبر جدید و زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان است و هلاک گردیدن معنوی آنانی که از هدایت الهی محروم مانده اند و نه پایان جهان. چنانچه در قرآن نیز ایمان حمزه عموی پیغمبر را به "کسیکه مرده بود و او را زنده گردانیدیم" توصیف نموده اند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...»^{۵۲} و یا اینکه هلاکت اقوام گذشته را مقارن ظهور پیامبران و ظلم و عدم ایمان مردم به ایشان بیان داشته اند و فرمودند: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^{۵۳} یعنی به یقین نسلهای پیشین را چون مرتکب ظلم شدند و چون پیامبرشان آمد به او ایمان نیاوردند هلاک ساختیم اینچنین قوم گناهکار را مجازات میکنیم. سپس شما را در زمین جانشین آنها نمودیم تا ببینیم شما چه میکنید. و نیز در آیه ای دیگر کفر و مقابله با حق را به منزله هلاکت دانسته اند: «إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^{۵۴}. یعنی آنگاه که نزد تو می آیند با تو جدل می کنند و کافران می گویند این (قرآن) چیزی غیر از داستانهای اساطیری پیشینیان نیست. و ایشان (مردم را) از آن منع می کنند و خود نیز از آن دوری می کنند. آنان کسی را بجز نفسهای خود هلاک نمی کنند و آگاه نیستند. جای تعجب است که با وجود این همه انذار باز هم کثیری از این امت به راه پیشینیان رفتند و به هلاکت روحانی دچار گشتند.

روایت دیگری که از آن تعبیر خاتمه نبوت گردیده بیانی از حضرت محمد است که خود را به آخرین سنگ در بنای یک ساختمان تشبیه نموده اند: «قال انما مثلی فی الانبیا کمثل رجل بنی دارا فاکملها و حسنھا الا موضع لبنه فکان من دخل فیھا فنظر الیھا قال ما احسنھا الا موضع هذه البنة قال فانا موضع البنة ختم بی الانبیا»^{۵۵}. به فرض صحت این روایت آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای اینست که بنای دیگری هم ساخته نخواهد شد.

حضرت امیر در مفاتیح الجنان فرموده اند: «قل السلام علی محمد رسول الله خاتم النبیین و سید المرسلین و صفوه رب العالمین امین الله علی وحیه و عزائم امره والخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل»^{۵۶} یعنی بگو سلام برمحمد فرستاده خدا، خاتم انبیا و سرور رسولان و امین خداوند در وحی و اراده او و خاتم برگزیده گان و راهگشای آیندگان. بنابر این ختم دوران گذشته به خاتم، مقدمه آغاز دورانی جدید است که ظهور پیامبران جدید را در دل خود خواهد داشت و این شاءالله نور این ظهورات تیرگیهای جهل و ظلم را از عالم بر خواهد کند.

تفاوت میان رسول و نبی

نکته دیگری که شایان توجه است تفاوت میان نبی و رسول است. رسول دارای مقامی بالاتر از نبی است. حتی در قرآن ذکر گردیده که خداوند از نبیین پیمان گرفته که وقتی رسولان ظاهر شدند به ایشان ایمان آورند: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ...»^{۵۷} یعنی و آنگاه خداوند از انبیاء پیمان گرفت، چون کتاب و حکمت به شما داده شده، پس وقتی که رسولی برای شما آمد که تصدیق کننده آنچه نزد شماست بود به او ایمان آورید و یاریش نمائید. بنا براین حتی اگر خاتم النبیین را به معنای پایان دهنده نبوت هم بدانیم بدان معناست که مانند انبیای بنی اسرائیل نبی جانشین رسول نخواهد شد بلکه امام خواهد بود که مقامی بالاتر از نبی دارد زیرا که خود فرموده اند علماء امت من همچون انبیاء بنی اسرائیلند: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل»^{۵۸}. پس خاتمیت به معنای قطع سلسله رسالت و یا مافوق آن نیست.

اما اکثر مفسرین با استدلالی عجیب که رسول نبی هم هست این مفهوم را شامل هر دو می دانند چنانکه یکی از این افراد گفته: "در باره فرق میان رسول و نبی گفته شد که رسول آنست که به او به سه طریق وحی شود خواب، شنیدن صدا و آمدن فرشته وحی. نبی آن است که فقط به وسیله خواب و شنیدن صدا وحی شود... در هر حال کلمه خاتم النبیین، خاتم رسولان را لازم گرفته چون هر رسول نبی است ولی بعضی از نبی رسول نیست."^{۵۹} با مثالی ساده میتوان مغالطه ایشان را آشکار کرد. مثلا کسی که دارای تحصیلات لیسانس است قطعاً مدرک دیپلم هم دارد اگر بگوئیم دیگر هیچ دیپلمه ای به اینجا نخواهد آمد آیا بدان معناست که من بعد هیچ لیسانسه و یا بالاتری هم نخواهد آمد؟

معنای باطنی بدویت و ختمیت

پیامبران الهی در مرتبه توحید، حکم یک شخص واحد را دارند. این مطلب که به وحدت مظاهر معروف است، به این معنی است که هر یک از پیامبران می توانند هم اولین و هم آخرین باشند. پیروان ادیان در این اعتقاد متفق القولند که مظاهر مقدسه جلوه‌گاه صفات الهی و معرض کمالات حضرت باری تعالی می باشند هیاکل آسمانی در مثل مانند آئینه ای هستند که در مقابل شمس حقیقت قرار گرفته و کمالات الهی را جذب و بعالم انسانی منعکس می نمایند از جمله صفات الهی که در هیکل انبیا تجلی می یابد صفت اولویت و آخریت است. چنانچه در قرآن کریم نیز اشاره شده است که «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...»^{۶۰} و از آنجائیکه پیامبر اسلام نیز مظهر صفات الهی بوده اند لذا بدین مناسبت است که حضرتشان خود را مظهر اولویت و آخریت و بدئیت و ختمیت میدانند پس اگر چنانچه به حضرتشان کلمه خاتم النبیین اطلاق شود این ختمیت به اعتبار وحدتی است که در حقیقت روح انبیا الهی موجود می باشد چنانچه خود در مورد بدئیت مقام خود می فرمایند «و کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»^{۶۱} یعنی من نبی بودم هنگامی که گل آدم را می سرشتند. و همچنین در جای دیگر می فرمایند «کنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه» یعنی مثل نوری بودم میان دست پروردگارم، پیش از آنکه عرش خود را خلق کند.^{۶۲} حضرت عیسی نیز فرمود: «می روم و زود باز می گردم»^{۶۳} در صورتی که در ظاهر حضرت مسیح باز نگشت و حضرت محمد بعد از ایشان ظهور فرمود و این دلالت دارد بر وحدت پیامبران الهی.

شرح این موضوع را حضرت بهالله به تفصیل در کتاب مستطاب ایقان بیان نموده اند از جمله می فرمایند «همان قسمی که در اول لا اول صدق آخریت برای مری غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر او صادق میاید و در حینی که اسم اولویت صادق است همان حین اسم آخریت صادق و در حینی که بر سر بدئیت جالسند همان حین بر عرض ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده مینماید که مظهر اولویت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت این ذات مقدسه و ارواح مجرد و انفس الهیه هستند» از جهت دیگر وقتی که وحدت انبیا الهی به ثبوت رسید و مسلم گردید که هیاکل مقدسه یک حقیقت بوده و از یک منبع ساطع و متجلی میگردند پس جمیع آنان مظهر بدئیت و ختمیت می باشند و بر جمیع آنان کلمه فاتح النبیین و خاتم

النَّبِيِّينَ اِطْلَاقًا مِیْگردد در مثل اگر چنانچه آفتاب هزار بار طلوع و غروب نماید باز هم یک آفتاب زیاده نخواهد بود به همین قسم اگر هر یک از شمس حقیقی مثلاً پیامبر اسلام خود را اولین و آخرین نور الهی و نخستین و آخرین مظهر آسمانی بنامد درست خواهد بود و اگر ادعا فرماید که آخرین فیض آسمانی و آخرین نبی و فرستاده الهی می باشد ایضا صحیح خواهد بود چه که ظهورات قبل از شارع اسلام نیز ظهور حقیقت محمدی بوده و ظهورات بعد از حضرتشان نیز ظهور محمد (ص) خواهد بود به عبارت دیگر ظهورات آینده نیز مجئی ثانوی همان حقیقت و همان روحی است که در وجود رسول اکرم و انبیای قبل از وی تجلی نمود چه که مظاهر مقدسه الهی بحکم آیه « وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ »^{۶۴} یعنی نیست امر ما مگر واحد، جمیعاً حقیقت واحد و ذات متحدی هستند که به الوان و اشکال مختلفی تجلی نموده اند. مولوی در این مورد می گوید:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

خود پیغمبر در این مورد می فرماید «اولنا محمد اوسطنا محمد اخرنا محمد فكلنا محمد»^{۶۵} یعنی اول و وسط و آخر و کل ما محمد است. و همچنین «اما النبیین فانا»^{۶۶} یعنی تمام انبیا من هستم ، همچنین حضرت مسیح خود را مظهر بدئیت و ختمیت دانسته و فرمود «من الف و یا و اول و انتها هستم»^{۶۷} و در جای دیگر انجیل خود را جوهر خاتم خدا دانسته و می فرماید «و به وسیله او عالمها را آفرید که فروغ و جلالش و خاتم جوهرش بود»^{۶۸}.

شارع بهایی این مطلب را در کتاب ایقان تشریح نموده و چنین می فرماید «و اگر جمیع ندای آنا خاتم النبیین بر آرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی اند» ایضا می فرماید «چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا" و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد. مع ذلک تفکر نمی نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق می آید که بفرماید: منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است همان قسم ختم النبیین صادق آید»^{۶۹} و همچنین می فرماید «لتری کل النبیین والمرسلین کهیکل واحد ونفس واحد ونور واحد وروح واحد، بحيث یکون أولهم آخرهم وآخرهم أولهم»^{۷۰} یعنی هر آئینه می بینی همه انبیا و مرسلین را مانند هیکل واحد و نفس واحد و نور واحد و روح واحد بطوریکه می باشد اول آنان آخر آنها و آخر آنها اول آنان.

حضرت باب در آثار خود انبیا الهی را به خورشید تشبیه فرموده اند که اگر صدها بار طلوع و غروب فرماید یک شمس واحد طلوع و غروب فرموده است چنانچه فرموده اند «بدان که مثل او مثل شمس است اگر بما لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لانهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست ، اوست که در کل رسل ظاهر بوده و اوست که در کل کتب ناطق بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول به او اول می‌گردد و آخری از برای او نبوده زیرا که آخر به او آخر می‌گردد»^{۷۱}.

تأکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده

در سوره اعراف آیه ۳۴ آمده: « وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ » یعنی برای هر امتی (پیروان هر دیانتی) پایانی است و وقتی که زمانش فرا رسد ساعتی پس و پیش نخواهد شد. بلافاصله درآیه بعد می فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَىٰ فَمَنْ أَتَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ» یعنی ای آدمیزادگان، چون که پیامبرانی از شما بیایند و آیات خداوند را بر شما بخوانند پس هر که تقوی پیشه کرد ترسی نخواهد داشت. شاید از این صریح تر نتوان بر ظهور پیامبران در آینده تأکید ورزید.

و نیز در سوره حجر آیه ۵ می فرمایند: «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ» یعنی هیچ امتی اجلش پس و پیش نخواهد شد. در سوره یونس آیه ۴۹ هم مفهوم مشابهی بیان می گردد: «...لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً». "امه" به معنای جماعت پیرو یک آئین و یا خود آئین است و در هیچ جای قرآن امه اسلام ابدی خوانده نشده اند و از فرا رسیدن اجل مستثنی نگشته اند. برای مشخص نمودن جایگاه امت اسلام در بین سایر امتهای می فرمایند: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ»^{۷۲} یعنی اینچنین تورا در امتی فرستادیم که قبل از آن هم امتهائی بوده اند و نیز می فرمایند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^{۷۳} یعنی این چنین شما را امتی در وسط قرار دادیم تا گواه بر مردمان باشید و رسول هم گواه بر اعمال شما. و در سوره یونس آیه ۴۷ میفرمایند: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» یعنی برای هر امتی پیامبری است و آنگاه که رسولشان بیاید در میان ایشان به عدالت قضاوت خواهد نمود و ایشان گمراه نخواهند شد. مفهومی مشابه در سوره نحل آیه ۳۶ آمده: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» یعنی در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را عبادت کنید.

حتی زمان اجل دین اسلام نیز در قرآن بیان شده است. آنجا که میفرماید: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ»^{۷۴} یعنی و می گویند اگر راست می گویند این وعده چه وقت است. بگو ميعاد شما یک روز است که نه ساعتی از آن پس توانید رفت و نه پیشی توانید جست. و در جای دیگری مقدار هر روز هزار سال معلوم گردیده: «... وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^{۷۵} یعنی یکروز نزد پروردگارت مثل هزار سال است از آنچه شما می شمارید. همچنین فرموده: «يَذَّبُرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^{۷۶} یعنی امر از آسمان به زمین اداره شده، سپس به سوی او باز می گردد در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. بنابر این مدت دین اسلام هزار سال ذکر شده که با سال بعثت حضرت اعلی برابر است؛ امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ رحلت فرمودند و حضرت باب در سال ۱۲۶۰، یعنی هزار سال بعد ظهور فرمودند.

بنا بر این اگر اهل انصاف باشیم براحتی می توانیم نتیجه بگیریم که برای هردیانتی از جمله اسلام دوره زمانی معینی وجود دارد و ادیان و امتهای دیگر خواهند آمد که کتاب و پیامبر خویش را دارند. متأسفانه اکثر آنان که عنان تأویل و تفسیر قرآن را به دست دارند به هوای نفس خود و یا طمع متاع دنیا کلام الهی را از آنچه مفهوم حقیقی آن بوده منحرف می سازند و معنای اصلی آنرا فراموش می کنند. این موارد در قرآن نیز بیان شده است: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»^{۷۷} یعنی وای بر کسانی که بدست خود (به میل خود) کتاب می نویسند و می گویند خدا چنین گفته تا مبلغ ناچیزی بابت آن بگیرند. و «... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...»^{۷۸} یعنی کلام الهی را از موضع های آن منحرف می سازند و فایده آن پندی را که در کلام الهی بر ایشان داده شده فراموش می کنند.

این در صورتی که خداوند تبیین کلام خود را به خود اختصاص داده و دانش تأویل آنرا محدود به خود و راسخان در علم دانسته، چنانچه در این آیات ذکر آن آمده: «فَإِذَا قرَأْنَا فَاتَّبِعْ قرَأَنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»^{۷۹} یعنی چون آنرا خواندیم از قرائت آن تبعیت کن پس برماست تبیین آن. و «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...»^{۸۰} یعنی تأویل آنرا غیر از خدا و راسخان در علم نمی دانند. فی المثل در میان دهها تفسیر منتشره از قرآن تنها تعداد اندکی اشاره به تاکید حضرت علی به قرائت خاتم به فتح (تاء) نموده اند و از بین آنها تنها یکی و آنها فقط در نسخه عربی بیان نموده که خاتم النبیین بنا بر تعبیر حضرت علی به معنای زینت پیامبران است و برای اینکه مورد اعتراض هم قطارانش قرار نگیرد بلافاصله اظهار نموده که البته این مطلب بسیار بعید و دور از ذهن است مثل این تعبیر «... عن عبدالرحمن السلمی قال: كنت اقرى الحسن والحسين فمر بي على بن ابی طالب و انا اقرئهما فقال اقرئهما و خاتم النبیین به فتح تاء و الروایة الاولی اقرب و اشهر لان التعبير عن النبى بانه خاتمهم یعنی زینتهم كما هو خاتم من مظاهر الزینة غیر مألوف علی الظاهر و الله اعلم»^{۸۱}

۵. چرا بهائیان معتقدند که حضرت اعلی امام زمان هستند؟

"امام زمان" یک نام خاص برای مسلمین است، در صورتی که تمام ادیان منتظر مظهر کلی الهی هستند. با توجه به شرایط و نشانه هایی که در کتب آسمانی قبل (نه تنها قرآن، بلکه انجیل و سایر کتب) برای قیامت و ظهور قائم وجود دارد، حضرت اعلی و حضرت بهاءالله دو ظهور پیاپی قیامت هستند. با اندکی تامل همراه با انصاف مشاهده می کنیم که تمامی آن نشانه ها و علائم در کتب آسمانی، در زمان اظهار امر حضرت اعلی تحقق یافته است. در کتب آسمانی گذشته، درباره ی ظهور حضرت باب، نام و نسب ایشان، سیادتشان، سال دقیق و محل ظهورشان، مدت دوره ی دیانتشان، کم و کیف کتاب و تعالیشان، بلایا و کمی مومنین ایشان، استقامت ایشان و اصحابشان، توصیف دشمنان ایشان، دو غیبت صغری و کبرایشان، برخی از سفرهای ایشان به مکه و مدینه و نهایتاً محل شهادت آن حضرت، در مورد آن حضرت تحقق یافته است. برخی از این نشانه ها در خلال دیگر سؤالات نیز آمده و تعدادی دیگر نیز در ادامه بیان خواهد شد.

سال ظهور (بعثت)

خداوند در قرآن شریف می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»^{۸۲} یعنی نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است. در این آیه، لغت "غسق" به حروف ابجد معادل عدد ۱۲۶۰ است که برابر سال ظهور حضرت باب است، ولی علما این آیه را به معنی ظاهری برپا داشتن نماز و زمان آن در نظر گرفته اند، در صورتی که اصلاً این سوره راجع به طرح احکام نیست زیرا در آیه قبل از آن بیان شده که سنت خداوند ارسال رسل است و این سنت تغییر ناپذیر است. در این صورت معنی ظاهری این آیه با آیه قبل، بدون ارتباط است. پس مفهوم اصلی این آیه، عمر دیانت اسلام است، یعنی طلوع فجر اسلام تا غروب آن که برابری سال ۱۲۶۰ است.

ابن عربی از قول حضرت علی می نویسد: «در سال غرس (۱۲۶۰) شجره ی هدایت الهی در زمین کاشته خواهد شد.»^{۸۳} همچنین او و شیخ احمد احسائی (پیش از ایمان) از قول امام صادق ذکر کرده اند که: «و فی سنه السستین، یظهر امره و یثلو ذکره» یعنی در سال ۶۰ (به تصریح ابن عربی، سال ۱۲۶۰) ظهور الهی ظاهر میشود و ذکر او مرتفع می گردد.

مکان تولد

در یکی از کتب معتبر تفسیری، در خصوص مهدی در تفسیر یک حدیث چنین آمده که: «ولد فی الفرس»^{۸۴} یعنی امام زمان در فارس متولد می شود که اشاره به شیرازی بودن حضرت باب دارد. حضرت محمد نیز در توضیح قیامت می فرمایند: «دانش اگر در ثریا هم باشد، مردانی از سرزمین فارس بر آن دست خواهند یافت.» (ترجمه)

محل شهادت

در حدیث است که «لابد ما راست از آذربایجان، خبر وحشتناکی که هیچ کس تاب تحمل آن نتواند.»^{۸۵} که اشاره به محل شهادت حضرت اعلی، تبریز دارد.

نزول شریعت جدید و توصیف دشمنان

در یکی از کتب مشهور تفسیری آمده است که: «یظهر من بنی هاشن صبی ذو الکتاب و احکام جدید . الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء»^{۸۶} یعنی جوانی از بنی هاشم مردم را به احکام جدید فرا می خواند و اکثر دشمنانش علما هستند.

۶. چرا حضرت اعلیٰ ابتدا خود را باب و سپس امام زمان و پیامبر جدید نامید؟

در مورد مراحل دعوت حضرت باب عرض می گردد که ایشان در اوایل ظهور مقام خویش را تنها برای عده معدودی آشکار ساختند و به جهت پیشگیری از ضوضا و بلوای عمومی، برای عوام خود را نایب امام معرفی نمودند، ولی پس از مدتی که امر انتشار وسیع تری یافت حقیقت امر را بر همگان آشکار ساختند. تمام این مراحل برای آن بود که به تدریج ذهن عموم آماده پذیرش این امر عظیم را پیدا کند.

مشابه این تدریج را در دعوت حضرت مسیح آنگاه که مردم ایشان را رجعت یحیی می خواندند و ایشان سکوت می کردند و حضرت محمد آنگاه که در آیات غرائبیه به مدح و ستایش بتها پرداختند خواهید یافت.

۷. اگر امام زمان ظهور کرده، چرا صلح برقرار نشده است؟

درست است که در همه کتاب های آسمانی قبل مژده داده شده است که در آخرالزمان کسی از طرف خدا می آید که صلح و دوستی و عدالت به ارمغان می آورد، اما برای آمدن آن موعود، شرایط و توصیفات نیز در آن کتب ذکر شده است. متأسفانه اکثر پیروان، به معنی حقیقی این شرایط و توصیفات توجه نکرده، در ذهن و فکر خود انتظارات غلطی برای ظهور آن حضرت تصور کردند که مخالف کتب آسمانی شان می باشد. مثلاً در احادیث اسلامی آمده که خود امام زمان و پیروانش دچار بلا یا وحس و زندان و شهادت هم می شوند، چنانکه در یکی از کتاب های شیعه آمده است: "حضرت مهدی (عج) بعد از هفت یا نه سال حکومت به شهادت میرسد"^{۸۷} و در کتاب دیگری آمده است که امام حسین پس از مهدی، او را دفن می کند^{۸۸}؛ حال آنکه همه فکرمی کنند او می آید و یک روزه پیروز می شود و ۷ یا ۹ سال حکومت می کند و دنیا پس از او تمام می شود!

اما اگر چنین باشد که خداوند دنیایی بیافریند و پیامبرانی بفرستد و اکثر مردم به آن انبیاء ظلم کنند و تعالیم ادیان کاملاً اجرا نگردد و اجرای کامل آن موکول به ظهور موعود و منجی همه ادیان شود و پس از آنهمه گریه و زاری برای تعجیل ظهور، موعود بیاید و همه را مجازات کند و ظالمین را بکشد و دنیا تمام شود، این نه با عقل جور در می آید و نه با آیات کتب آسمانی و احادیث اسلامی. برعکس، در احادیث است که پس از قائم، حضرت مسیح دوباره ظاهر شده و حکم جهاد برداشته می شود: «لا ینقطع الجهاد عن امتی حتی ینزل عیسی بن مریم»^{۸۹} یعنی جهاد از امت من قطع نمی شود تا اینکه عیسی پسر مریم بیاید، و علمی که ۲۷ حرف است و همه پیامبران قبل از قائم موعود فقط دو حرف از آن را آورده اند، به واسطه آمدن حضرت قائم موعود چنان رشد می یابد که ۲۵ حرف باقی مانده از آن نیز توسط آن حضرت آشکار می گردد و صالحان وارث زمین می شوند و جنگ های شش هزارساله بشر تمام می شود و صلح برقرار می گردد.^{۹۰}

این توضیحات برای این است که بدانیم راجع به چگونگی تحقق صلح و عدالت پس از ظهور قائم تصورات نادرستی به وجود آمده است. در حدیث می فرماید: قائم که بیاید، «یَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا»^{۹۱} یعنی خداوند دنیا را پراز عدل و قسط خواهد نمود، همانطور که از ظلم پر شده است. بدیهی است که ظلم، حداقل در دوره ای ۶۰۰۰ ساله به شکلی تدریجی به

وجود آمده و بنابراین عدل و صلح هم تدریجی ایجاد خواهد شد، و حتی این معلوم است که ساختن و برپایی عدالت بسی دشوارتر از تخریب و ظلم است، و بساط این جهان مادی همچون خمره رنگرزی نیست که قائم موعود بیاید و یک شبه جهان اسیر جنگ های ۶۰۰۰ ساله را در آن فرو برد و جامعه ای صالح و عادل بیرون بیاورد زیرا سنت خدا اینگونه نبوده و نیست.

با توضیحات فوق باید گفت طبق وعده های قرآن واحادیث، قائم موعود، حضرت باب، که در شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ ه. ق. قیام و دعوت خود را (که طبق آنچه قبلاً گفته شد، همان قیام قیامت است) آغاز نمودند، همان لحظه و مرحله اول، دانه صلح و عدالت به دست قدرت خداوند کاشته شد. قرآن مجید از این مرحله با عبارت «كَلِمَاحِ الْبَصَرِ»^{۹۲} یعنی مانند یک چشم به هم زدن، یاد می فرماید. این دانه در مرحله دوم، به مرور تبدیل به نهال و درخت مقدس تنومندی می گردد که بتدریج سایه خود را در جهان خواهد گسترد و میوه عدالت و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی خواهد داد. قرآن مجید از این مرحله و حالت رشد با تعبیر طول کشیدن قیامت به مدت ۵۰۰۰۰ روز یاد فرموده است^{۹۳}. چنین است که حال آن دانه کاشته شده در بیش از ۱۶۰ سال پیش، در حال رشد است و به مرور، ثمره صلح و عدالت خواهد داد و در ادوار دیگر نیز به رشد خود ادامه خواهد داد.

در قرآن مجید همچنین اشاره شده که در همان "المحه"، چنان سریعاً به حساب انسان ها رسیدگی می شود که خود نمی فهمند، چه که آیات قرآن مجید، خداوند را "سریع الحساب" و "سریع العقاب" توصیف فرموده و پس از آن محاسبه معنوی و در اثر آن، به مرور آثارش آشکار می گردد، چنانکه با آمدن حضرت باب آن محاسبه انجام شد و آثار آن ادامه دارد و در حال ظهور و بروز است^{۹۴}. در این مورد در پاسخ به چگونگی حساب و کتاب مزبور، از حضرت علی نقل شده است که خداوند در روز قیامت حساب مردم را رسیدگی می فرماید "همان طور که به آنان روزی می دهد و آنها او را نمی بینند"^{۹۵}.

در این مورد، حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان می فرماید: «شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می نمود که حساب خلایق در ظهور بدیع [دین بابی] چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟ ... ذکر شد که این مدت مگر تلاوت فرقان [قرآن] ننموده و آیه مبارکه را که می فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ»^{۹۶} [یعنی در روز قیامت از گناه هیچ جن وانسی پرسش کرده نمی شود] را ندیده اید و به مقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده اید، بلکه سؤال به لسان و بیان نیست، چنانچه همین آیه مشعر و مدلل بر آن است؟ و بعد می فرماید: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»^{۹۷} [یعنی گناهکاران به سیما و قیافه شان شناخته می شوند و سپس به موهای پیشانی و قدم ها گرفته می شوند]. این است که از وجهه، حساب خلایق کشیده می شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند.»

۸. چرا به فاصله دو سال، دو ظهور اتفاق افتاده است؟

ابتدا ذکر می شود که دو ظهور به فاصله ۹ سال اتفاق افتاد نه ۲ سال و در این مورد نیز حدیثی نقل شده است که این مسأله را تأیید می کند^{۹۸}.

طبق کتب آسمانی همچون تورات و قرآن، پیامبران قبل به مدت حدود ۶۰۰۰ سال در دوره ای که با حضرت آدم شروع و با حضرت محمد خاتمه می یابد، انسان ها را از بت پرستی منع و به یکتا پرستی دعوت کردند. این دوره ۶۰۰۰ ساله چنان که ادیان بابی و بهائی اشاره کرده اند، به دوره کودکی بشر تشبیه شده است. در این دوره ۶۰۰۰ ساله که به آن کور آدم گفته می شود، پیامبران بشر را آماده کردند تا در پایان دوره مزبور (یعنی آخرالزمان و قیامت دوره ۶۰۰۰ ساله آدم تا خاتم) به دوره بلوغ و جوانی خود وارد گردد. در حقیقت، آخرالزمان به معنای پایان دوران بشر نیست، بلکه منظور پایان دوره ۶۰۰۰ ساله مزبور و شروع

دوره ای به مراتب عظیم ترمی باشد. ورود به مرحله جدید بلوغ بشری پس از بیش از ۶۰۰۰ سال کودکی، به قدری حساس و مهم بود و لزوم آمادگی برای تغییرات عظیم در فرهنگ بشری در بُعد جهانی بقدری حیاتی بود و به چنان قوای روحانی شدیدی نیاز داشت که ضروری بود دو ظهور پی در پی واقع شود. حضرت باب اول ظاهر شدند تا علف های هرز خرافات و پیرایه هائی را که توسط بعضی غافلین در طول ۶۰۰۰ سال درگستان ادیان آسمانی و جامعه بشری روئیده بود بکنند و همه را آماده کنند تا حضرت بهاء الله با ظهورشان پس از ایشان دانه درخت فرهنگ جدید بشری را در آن بکارند تا طبق وعده انبیاء قبل، مرور و بموقع خود محصول ومیوه های آن که صلح و بلوغ و عدالت و وحدت جهانی خواهد بود، آشکارگردد. در تمام متون مقدسه ادیان قبل نیز به اشاره یا به صراحت، تاریخ ورود به مرحله جدید بلوغ مزبور ذکر گردیده و فاصله نزدیک بین این دو ظهور نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^{۹۹}

همان طور که ذکر شد، تمامی ادیان قبل، هر کدام به دو ظهور بشارت داده اند: ایلیا و رب الجنود در دین یهودی، هوشیدر ماه و شاه بهرام یا سیوشانس در دین زردشتی، یوحنا معمدان و مسیح در دین مسیحی، قائم و رجعت حسینی در دین اسلام اهل تشیع، و مهدی و مسیح در دین اسلام اهل سنت. بنابر این نتیجه می گیریم که این دو ظهور که در تاریخ اتفاق افتاده خیلی عجیب و دور از ذهن نبوده، بلکه انتظار آن در تمام ادیان وجود داشته است. در واقع دو ظهوری که در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار دارند، یک ظهور محسوبند. که ظهور اول برای ایجاد آمادگی در اذهان مردم برای ظهور ثانی است.

احادیث و همچنین آیات قرآن و کتب آسمانی دیگر که همه اشاره به دو ظهور پیاپی کرده اند بسیارند. جالب است که شاه نعمت الله ولی نیز به این موضوع اشاره کرده است:

وز مهدی دجال نشان میبینم

در سال غرس من دو قران میبینم

این سرّ نهان است، عیان میبینم

دین نوع دگر گردد و اسلام دگر

در این ابیات، سال غرس به حروف ابجد می شود سال ۱۲۶۰ که مطابق سال بعثت حضرت باب در شیراز است و مقصود از مهدی حضرت باب است و دجال همان حاجی میرزا آغاسی صدر اعظم است.

برخی دیگر از این بشارات در ادامه ذکر می شوند. قرآن فرموده: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ فِي يَوْمٍ يُنظَرُونَ»^{۱۰۰} یعنی و در صور دمیده می شود پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد مگر کسی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در آن دمیده می شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می نگرند. پس در روز قیامت دو بار در صور دمیده می شود. همچنین فرموده: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^{۱۰۱} یعنی و به راستی به تو سبع المثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم. برخی علما، دلیل تکرار دو بار "هفت" را در این آیه، نزول سوره ی فاتحه میدانند که دو بار نازل شده است. ولی با توجه به محتویات این سوره، معنی اصلی چیز دیگر است. حضرت عبدالبها در این مورد می فرمایند: «مقصد سر احدیت است و فیض رحمانیت و آن اشاره به ظهور بعد است که ذوالحرف اسبع تکرار پیدا کرده است. حروف سبع اول "علی محمد" و سبع مکرر ثانی "حسین علی". این است معنی سبع مثانی یعنی هفتی که دو بار تکرار یافته است.»^{۱۰۲} تذکر آنکه، تعداد حروف "علی محمد" و "حسین علی" برابر هفت است. در جای دیگر حدیثی است که می فرمایند: به راستی میگویم بعد از قائم، قیوم ظاهر خواهد شد.

در روایتی از "بخاری" که از مفسرین معروف اسلام است، نقل شده است که: "در آخر زمان خداوند با تمام جلال و عظمت خود بر نوع بشر ظاهر خواهد شد. لکن فقط معدودی به او روی میآورند.... آنگاه برای مرتبه ثانی ظهور خواهد نمود و این بار همه معیار

های عبودیت را ظاهر خواهد ساخت و ناس پیرامون او گرد خواهند آمد و به او ایمان خواهند آورد و او را خواهند ستود و تمام صفات ابدی وی را تکریم خواهند نمود." (ترجمه)

در کتاب مقدس، زکریای نبی به هنگام سخن گفتن از ایام آخر با این گفتار، از ظهور دو روح قدسی خبر میدهد: «او مرا جواب داده، گفت: اینها پسران (دو پسر) روغن زیت میباشند که نزد مالک تمامی جهان میایستند.»

جالب است بدانید که چنین اتفاق مشابهی، یعنی دو ظهور پی در پی در همان دوره ۶۰۰۰ ساله آدم تا خاتم در اواخر دوره دیانت یهودی، اما در مراتب کوچکتر اتفاق افتاد. در آن زمان یهودیان چنان قشری و فاسد و غافل شده بودند که اصلاح ایشان نیازمند دو ظهور پی در پی بود. اول حضرت یحیی بن زکریا، یا یوحنا تعمید دهنده ظاهر شد و با غسل تعمید مردم، ایشان را آماده فرمود تا پس از خودشان، حضرت مسیح، موعود یهود را که در همان زمان زندگی می فرمود، بشناسند. به این خاطر بود که حتی خود حضرت مسیح نیز در ایام دعوت حضرت یحیی و قبل از آشکار ساختن مقام خودشان که از مقام حضرت یحیی بالاتر بود، از او خواستند که ایشان را نیز تعمید دهد.^{۱۰۳} حضرت بهاءالله هم که رجعت معنوی و صفاتی حضرت مسیح نیز محسوب می شوند، طبق احادیث اسلامی، اول به دین حضرت باب گرویدند و پس از آن مقام حقیقی خود را آشکار فرمودند. جالب آن که شباهت های زیادی بین دو ظهور پی در پی حضرت یحیی و مسیح، با دو ظهور حضرت باب و بهاءالله وجود دارد که در کتب بهائی به آن اشاره شده است. از جمله این شباهت ها این است که همانطور که در احادیث اسلامی نیز بیان شده، پس از ظهور قائم، حضرت مسیح ظاهر می شود و پشت سر قائم نماز می گزارد و این اشاره به ایمان اولیه حضرت بهاءالله به حضرت باب، قبل از ظهور خودشان، دارد.

۹. چرا دوره دیانت بابی کم است؟

اگرچه پاسخ این سؤال ضمن جواب به پرسش "چرا به فاصله دو سال دو ظهور اتفاق افتاده" داده شد، ولی در اینجا نیز باید ذکر کرد که در احادیث اسلامی صریحاً ذکر شده که دوره دیانت بابی (ظهور قائم موعود) ۵ یا ۷ یا ۹ سال، و به تعبیری دیگر ۱۹ سال می باشد.^{۱۰۴} اختلاف سال های مزبور اشاره به مراحل اعلان ظهور بابی و طول دوره آن دارد که تا ۵ سال اول، حضرت باب خود را باب قائم موعود و سپس خود را قائم موعود خواندند. پس از آن تا سال هفتم که شهید شدند مقام حقیقی خودشان را که مظهر ظهور الهی و مربی آسمانی صاحب کتاب و شریعت مستقل اند، آشکار فرمودند. چنان که در احادیث اسلامی است که ایشان از همه انبیاء نشان هایی دارند و تمام ۲۷ حرف علمی را که فقط دو حرفش را انبیاء قبل آورده بودند، آشکار خواهند فرمود و به کتاب و شرع جدید ظهور خواهند کرد و همه وعده های انبیاء قبل با ظهور ایشان تدریجاً تحقق خواهد یافت.

در سال نهم از ظهور ایشان، حضرت بهاءالله که موعود ایشان بودند در سیاه چال تهران اظهار امر خفی فرمودند. اما چون هنوز بابی ها و جهانیان آماده نبودند، حضرتشان دعوت خود را علنی نفرمودند و تا سال ۱۹ از ظهور بابی صبر نمودند تا همه آماده شوند. در این مدت حضرتشان برای حفظ وحدت و تربیت معنوی و اجتماعی مؤمنین دیانت جدید، بیشتر به آثار و تعالیم حضرت باب تأکید و تکیه فرمودند. به این ترتیب از این لحاظ می توان گفت که در این ۱۹ سال، تعالیم بابی مد نظر بود. اما پس از آن حضرت بهاءالله به تدریج دعوت خود را علنی فرمودند و در ادرنه و عکا تعالیم و احکام بهایی را مستقلاً تشریح فرمودند و پایان دوره دین بابی را اعلان کردند.

چون طبق وعود انبیاء قبل قرار بود در پایان دوره ۶-۷ هزار ساله قبل، دوره عظیم تر و طولانی تری در تاریخ زندگی بشر شروع شود و صلح و وحدت عالم انسانی تحقق یابد، انتقال از دوره قبل به دوره جدید نیاز به تغییرات ریشه ای عظیمی داشت که انجام آن از هر معجزه ظاهری که تصور بتوان کرد دشوار تر بود. برای این کار چنانکه در احادیث آمده، اول لازم بود حضرت باب در دوره ای کوتاه، خرافات وسنن و اوهام و تعصبات ۶-۷ هزار ساله را از بین ببرند و افکار و قلوب انسان ها را آماده ورود به دوره جدید نمایند.

حضرتشان برای اینکار عمداً بعضی احکام و تعالیم بسیار دشوار را تشریح فرمودند که درحقیقت عملاً برای دوره ای طولانی قابل اجرا نبود و منظور از آن انهدام خرافات و بدعتهایی بود که توسط بعضی علمای بی تقوی و امرای سیاسی در ادیان قبل وارد شده بود. ضمن آن، تعالیمشان را طوری تنظیم فرموده بودند که مقصود از همه آنها بشارت و مژده به ظهور حضرت بهاءالله ("من یظهره الله"، یعنی کسی که خدا او را ظاهر می کند) بود. مثلاً از جمله فرمودند اگر کسی شخصی را غمگین کند باید ۱۹ مثقال طلا جریمه بدهد. اما مقصود از این حکم، این بود که مبادا بایی ها متوجه نباشند و حضرت بهاءالله را که موعودشان هستند محزون کنند. یعنی منظور فقط محزون نکردن من یظهره الله بود که بزودی قرار بود ظاهر شوند و همه بایی ها به ایشان ایمان آورند. از جمله به خاطر همین قبیل تعالیم بود که بیش از ۹۵ درصد بابیان بهایی شدند که در مقایسه با ظهورات قبل بی سابقه است.

حضرت ولی امرالله توضیح می فرمایند که حضرت باب عمداً تعالیم واحکام سختی را تشریح فرمودند تا علاوه بر از بین بردن خرافات و اوهام ۶-۷ هزار ساله، همه را برای ظهور موعودشان آماده کنند و هر بهانه ای را بین ببرند تا مانند ادوار قبل که مؤمنین ظهور قبل علیه موعودشان قیام می کردند، بایی ها علیه حضرت بهاءالله قیام نکنند و ایشان را اذیت نکنند تا حضرت بهاءالله با تعالیمشان دنیا را به صلح و وحدت برسانند و وعود همه انبیاء را تحقق بخشند.^{۱۰۵}

۱۰. این مسئله که امام زمان باید زمانی ظهور کند که اوضاع جامعه نابسامان است و تعداد مسلمانان حقیقی کم

باشد

در ابتدا باید منظور از این سؤال روشن شود. آیا منظور این است که تمامی علامات اشاره شده در قرآن و دیگر کتب آسمانی هیچ کدام ارزش تفکر نداشته و صرفاً باید منتظر روزی که مؤمنان حقیقی کم شود بود؟ آیا منظور نفی ظهور موعود الهی است؟

در استدلال برای یک موضوع مهم، همیشه دلایل قویتر، مستحکم تر و مستندتر ارجحند بر دلایل دیگر و نشانه های بسیار مهمتر از این مطلب در ظهور قائم نیز وجود دارند. مثلاً برخی از این دلایل، بشارات کتب مقدسه است به ظهور حضرت باب. با تفکر بر آنها، می توان دریافت که زمان ظهور موعود تمامی ادیان قبل در آینده نخواهد بود بلکه، از زمان آن قریب ۱۶۵ سال می گذرد. برای اطلاع بیشتر در این مورد، به سؤال قیامت و چرا فاصله دو ظهور دو سال است، مراجعه کنید.

باری ... اوضاع نابسامان جامعه را چه کسی تعیین می کند. تعداد اندک مؤمنان حقیقی را چه کسی تعیین می کند؟ آیا علما مسئول این کار هستند؟ در این صورت هیچگاه از سوی آنها اعلام نخواهد شد، چرا که در هر دوره ای علمای ادیان که به مقام و منصب رسیده اند، برای حفظ موقعیت خود حاضر نیستند حقیقت را افشا کنند. علاوه بر این، علما و کارشناسان دینی، خود در تفسیر این موضوع اتفاق نظر ندارند. اگرهم قرار است که هر فرد خودش مسئول تعیین این وضعیت باشند، باز هم چون عقل هر کس یک جور حکم می کند و افکار متفاوت است، بنابر این نمی توان به آن نیز استناد کرد. بسیاری برآنند که باید مقدمات ظهور او را با اصلاحات و تربیت جامعه آماده کنیم نه اینکه منفعل مانده و دین و مردم را به حال خود بگذاریم و منتظر اوضاع نابسامان

شویم. جالب است بدانیم که کمی قبل از ظهور موعود، از جمله معدودی از مسلمانان و مسیحیان در ایران و سایر نقاط جهان پیدا شدند که نزدیکی زمان ظهور را از وضعیت بد جامعه و با توجه به بشارت و شرایط مذکور در کتب آسمانیشان احساس کردند و عملاً نیز آماده استقبال از آن شدند.^{۱۰۶}

برای اینکه مفهوم کمی تعداد مؤمنین حقیقی بهتر نمایان شود، در ادامه چندین حدیث از حضرت محمد و امام صادق ذکر می شود. حضرت محمد پیش بینی فرموده بودند که: «ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلهما فی النار الا واحده» یعنی به زودی امت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد که همه آنها، جز یکی در آتش جهنم هستند و امام صادق فرمودند: «ارتد ناس بعد نبی الا ثلاث او سبعة» یعنی مردم بعد از وفات پیامبر مرتد شدند به جز سه یا هفت نفر. حضرت باب در باره این حدیث فرمودند: «چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره حقیقت، در ایمان به آن نفس هویت، ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آن که کل به اعمال قرآن عمل می کردند... امروز که می بینی که کل مؤمن اند به امیرالمؤمنین به واسطه آنست که خلاف ندیده، در دون محبت او پرورش نموده و الا اگر همین نفوس، صدراسلام می بودند همان "ثلاثه" که در حدیث موضوع شده، می دیدی...»^{۱۰۷}

امام باقر می فرمایند: «الناس کلهم بهائم (ثلاث مرات) الا لقلیل من المؤمنین و المؤمن غریب (ثلاث مرات)»^{۱۰۸} یعنی مردم همگی از چهار پایبند (این جمله را ۳ بار تکرار کردند)، سپس فرمودند جز اندکی از مؤمنین و مؤمن غریب است (این جمله را هم ۳ بار فرمود) و نیز امام صادق می فرماید: «زن مؤمن از مرد مؤمن کمیاب تر است و مرد مؤمن کمیاب تر از کبریت احمر است. کدام یک از شما کبریت احمر را دیده اید؟». مترجم اصول کافی می گوید که در زبان عرب، چیز کمیاب به کبریت احمر یا اکسیر تشبیه می شود. و نیز در همان جا می فرمایند: «هان به خدا اگر من در میان شما سه تن مؤمن پیدا می کردم که حدیث مرا نگه دارند و فاش نکنند، روا نمی دانستم هیچ حدیثی را از آنها نهان دارم». بنابر این حدیث، نابسامانی و کمی تعداد مؤمنان حقیقی منحصر به نزدیکی ظهور قائم نبوده است.

سدیر صیرفی گوید: "خدمت امام صادق رسیدم و عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روا نیست، فرمود: چرا ای سدیر؟! عرض کردم: برای بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری. به خدا که اگر امیرالمؤمنین به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم وعدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت به او طمع نمی کردند (و حقیقت را غصب نمی نمودند) فرمود: ای سدیر، فکرمی کنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟! عرض کردم آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟! عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا، حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود: برایت آسانست که همراه ما تا ینبع بیائی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم والاغ را سوار شدم، حضرت فرمود: ای سدیر، می خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زیباتر و شریف تر است، فرمود: الاغ برای من رهوارتر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید؛ فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز در آن روا نیست، پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم، حضرت به سوی جوانی که بزغاله می چرانید نگریست و فرمود: ای سدیر به خدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله ها می بودند، خانه نشستن برایم روا نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم به سوی بزغاله ها نگریستم و شمردم، هفده رأس بودند."^{۱۰۹}

حمران بن اعین گوید: "به امام باقر (ع) عرض کردم: قربانت، چه اندازه ما شیعه کم هستیم، اگر در خوردن گوسفندی شرکت کنیم آن را تمام نکنیم، فرمود: خبری شگفت تر از این به تو نگویم؟ مهاجرین و انصار (پس از پیغمبر از حقیقت ایمان) بیرون رفتند مگر با انگشت اشاره کرد — سه تن، (سلمان و مقداد و ابوذری). حمران گوید: عرض کردم: قربانت، عمار چگونه بود؟ فرمود: خدا رحمت کند ابا یقظان عمار را که بیعت کرد و شهید گشته شد. من با خود گفتم: چیزی بهتر از شهادت نیست (پس چرا عمار هم مثل آن سه تن نباشد؟). حضرت به من نگریست و فرمود: مثل این که تو فکر می کنی عمار هم مانند آن سه تن است، هیهات، هیهات (که

مثل آنها باشد).^{۱۱۰} و از امام کاظم نقل شده است: «چنین نیست که هر که به ولایت ما معتقد شد مؤمن باشد، بلکه آنها همدم مؤمنین قرار داده شده اند».^{۱۱۱} و در بحار الانوار ذکر شده است «شیعه حقیقی مانند سرمه در چشم و نمک در غذا قلیل خواهند بود»^{۱۱۲}.

با این احادیث معنی این بیان حضرت محمد نیز روشن می شود که فرمودند: «الاسلام بدأً غریباً و سيعود غریباً كما بدأً غریباً؛ فطوبی للغریاء» یعنی اسلام غریب آغاز شد و بزودی مانند آغاز خود، غریب بر خواهد گشت.

بنابر این حقیقتاً به جز خدا چه کسی می تواند تشخیص دهد که معنی و منظور از نابسامانی و کمی تعداد مؤمنین حقیقی چیست؟ تحقق وعده ها در این احادیث منوط به چه زمانی است؟ در قرآن شریف آمده است که «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يُعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۱۱۳}. یعنی روز قیامت روزی است که می آید آسمان به دودی آشکار و فرو میگیرد مردم را و این است عذاب الیم. امروز کدام دحام دغان اعظم تر و مهلك تر از این غباری که جهان را فرا گرفته و همه از پیدا کردن راه حل برای نجات بشر، عاجز مانده اند، وجود دارد؟ مشخصاً تمامی این اوضاع نابسامان اتفاق افتاده است، و مؤمنین واقعی نیز بسیار اندکند، چرا که با نگرشی به تاریخ جهان میبینیم که تمامی سلسله های حکومتی در ایران و در جهان یکی پس از دیگری با سقوط مواجه شده اند و با آنکه طالب رهایی بشر از ظلم بوده اند، همه با شکست روبرو شدند. اما حضرت بهاءالله در تاریک ترین و منحط ترین زمان تاریخ که لزوم آن به شدت محسوس بود، بالاخره ظاهر شدند تا به تدریج جهان را به سوی وحدت کامل پیش برند.

۱.۱. اسلام آخرین و کامل ترین دین است، پس چه نیازی بوده است تا آیین جدیدی ظاهر شود؟

البته این سخن، سخن تازه ای از جانب اهل ادیان نیست، همان گونه که یهودیان، زرتشتیان، مسیحیان، بوداییان و... همه پیروان ادیان می گویند که دین آنها آخرین و کامل ترین دین است، مسلمین نیز چنان می گویند. در این میان فقط بهائیان اند که می گویند ما آخرین دین نیستیم، اما قرآن کریم بطور واضح و آشکار اشاره به ظهور پیامبران بعدی و دیانت‌های بعدی دارد. هر دین تنها در زمان خود کامل ترین دین است و پس از آن دین کامل تری خواهد آمد.

دو آیه در قرآن هست که مسلمین برای اثبات مدعای خود مبنی بر آخرین و کامل ترین دین، بدان استناد می نمایند. آیه ای که مسلمین در نشان دادن اكمال دین اسلام بدان رجوع می کنند، آیه «اليوم اكملت لكم دينكم و...»^{۱۱۴} است. این سخن شریف در قرآن، کاملاً درست است و اگر نبود، از ظهور حضرت رسول اکرم نتیجه ای به بار نمی آمد. اگر آنچه که در باب شرح نزول این آیه نوشته اند، درست باشد، این آیه در حجة الوداع و در غدیر خم نازل شده و آن جا پیامبر اکرم، بشارت کامل شدن دین اسلام را به مسلمانان داده است. باید توجه کنیم که این بشارت در مورد اسلام است و نه مطلقاً موضوع دین. مخاطبین آن آیه، همه از مسلمین بودند و البته واضح است که آن آیه باید به همان شکل نازل می شد. به هیچ طریق از این کلام متین، نمی توان استنتاج کرد که دیگر دینی در عالم ظاهر نخواهد شد. از این گذشته، شبهه ای را نیز می توان به موضوع وارد ساخت، به این عبارت که لفظ اسلام در قرآن کریم، به ادیان سامی اطلاق شده است و موسی و ابراهیم و... در آن سفر کریم همه به عنوان مسلمان معرفی شده اند. اگر کسی مانند مفسرین قرآن، اهل پیچاندن مطلب باشد، در این مبحث مجال وسیعی دارد که با توجه به معانی لفظ اسلام در قرآن، تأویلات گوناگون دیگری نیز از این آیه به دست دهد.

اما آیه دیگر که مسلمین آن را در باب آخرین پیامبر بودن حضرت رسول مطرح می نمایند، آیه «و ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين»^{۱۱۵} است، به جز آن که می توان در باب الفاظ "خاتم" (به معنی نگین انگشتر) و "نبی" بحث کرد، به نظر می رسد بهتر است شأن نزول آیه مورد توجه قرار بگیرد. شرح نزول این آیه به خوبی معلوم می سازد که مدلول آیه مطلقاً

به پایان پذیری سلسله ادیان ارتباطی ندارد. زید بن حارثه، پسر خوانده حضرت رسول اکرم بود که با دختر عمّه آن حضرت ازدواج نموده بود. گویا حضرت رسول به آن دختر عمّه علاقه ای داشت و زید به خاطر پیامبرش، زن خود را طلاق گفت تا به ازدواج رسول اکرم درآید. این جریان باعث شد تا اعراب بر آنها طعنه هایی بزنند و این آیه در باب تقدیس و تنزیه پیامبر اسلام نازل گشت و لغت "خاتم" به معنای نگین انگشتر نیز در همین متن معنای خود را به دست می آورد که بگوید رسول اسلام منزّه و در میان پیامبران چون نگین در میان انگشتر بود (به سؤال خاتمیت مراجعه کنید).

استدلالی که مسلمین از این آیه برای نشان دادن آخرین پیامبر بودن حضرت محمد صورت می دهند، دقیقاً مانند این است که کسی بگوید، فلانی عجب طبیب و دکتر حاذقی است و بنابراین پس از او دیگر فیلسوفی در عالم ظاهر نخواهد شد! همان اندازه که بین این دو گزاره ارتباط موجود است، بین شرح نزول آیه و استنتاج مسلمانان از آن آیه نیز وجود دارد. مهم تر از این بحث های لغوی و تفسیری، بحث در باره کارکردهای اجتماعی ادیان است که دنیا را نیازمند آیین جدید می نماید و آیین بهائی را به نسبت سایر ادیان متمایز می کند.

هر موجود زنده ای که در این دنیا زندگی میکند از شروع تا خاتمه حیاتش مراحل مختلفی را طی میکند. هر مرحله شرایط و حالات و احتیاجات مخصوص به خود را دارد. در زندگی یک انسان مرحله شیرخوارگی، طفولیت، صباوت، جوانی و بلوغ هر یک شرایط و احتیاجات متفاوتی دارد. هر مرحله ما را برای مرحله بعد آماده میکند، قوای ذهنی ما را زیاد میکند و بصیرت ما را پرورش میدهد. بهمین ترتیب در زندگی جامعه انسانی دوران و مراحل مختلف موجود است. جامعه انسانی هم اکنون از مرحله طفولیت گذشته وارد مرحله ای می شود که سالیان دراز منتظرش بود یعنی مرحله بلوغ. آنچه که احتیاجات زمان قدیم را برآورده میکرد حال جوابگوی احتیاجات این زمان نیست. اسباب بازیهای دوران شیرخواری و طفولیت فکر انسان بالغ را راضی نمیکند. از هر نظر جامعه انسانی با تغییر و تحول کلی مواجه است چه در حکومت و قانون و یا در علوم و صنایع. موازین و روش اخلاقی و نحوه زندگانی گذشته با پیشرفت و تقدم جهان امروز مطابقت نمیکند. حال وقت بلوغ و همچنین تجدید دیانت است. تقلید از اعتقادات قدیمه و تعصبات قدیمه علت عداوت و اختلاف شده است. آنها باید فراموش شود و جای خود را به تعالیم الهیه ای دهد که برای پیشرفت و رفاه عالم انسانی در این عصر نازل شده است. این تجدید و تطور در حقیقت دیانت، اساس تمدن حقیقی است و سراج هدایت عالم است و درمان الهی بیماریهای جامعه انسانی است.^{۱۱۵}

اغلب مسلمانان خود معترف اند که دنیای امروز را نمی توان با قوانین اعراب ۱۴۰۰ سال قبل اداره نمود. اما در عین حال تمام آنها می گویند که آن چه جاری است، اسلام حقیقی نیست! و اسلام حقیقی توانایی حل مشکلات دنیا را دارد. اما تا امروز نه کسی توانسته معنای اسلام حقیقی را نشان بدهد و نه توانسته ساز و کاری برای برطرف نمودن نقائص موجود، به دیگران بنمایاند. نه تنها به دیگران که مسلمین حتی در میان خود، پس از گذشت صدها سال هنوز نتوانسته اند که نمونه ای از حکومت عادل به دیگران عرضه کنند و در این صورت چگونه خواهند توانست جهانی را با آن همه نژاد و رنگ و اعتقاد، بر سر پا محفوظ دارند؟ در آن دنیایی که حضرت رسول اکرم دین اسلام را عرضه نمود، فهم مردمان و به تبع آن احکام دینی، چیزی فراتر از قوم گرایی نبود و طبیعی است که با قوانینی که بر مبنای قومیت تدوین شده است، نمی توان جهانی واحد را اداره نمود. اداره جهان واحد نیازمند قوانین جهانی است و اسلام هیچ گونه ساز و کار جهانی در احکام اجتماعی اش ندارد. در میان ادیان موجود، امروزه فقط بهائیان اند که داعیه ای جهانی دارند و تئوری های ساختاری برای اداره جهان ارائه می نمایند.

برای اطلاع بیشتر به سؤال تفاوت بهائی و دیانت اسلام، مراجعه کنید.

۱۲. چرا می گویند دین بهایی کامل تر از دین اسلام است؟

در وهله اول باید دانست معنی کامل بودن یک دین چیست. کامل بودن یک دین به این معنی است که پیغمبر هر دین در زمان خود، وظیفه ابلاغ و رساندن پیام خدا را به امت و پیروان خود، تماماً و کاملاً انجام می دهد، یعنی تا پیغمبر خدا رسالت و وظیفه الهی خود را به پایان نرساند، از دنیا نمی رود. برای همین است که حضرت محمد پس از ۲۳ سال ابلاغ پیام خدا به امت اسلامی، در آخرین سال زندگی خود در کره زمین، هنگام بازگشت از آخرین سفر حجّشان، حضرت علی (ع) را شفاهاً به جانشینی خود انتخاب فرمودند و توضیح دادند که در همان لحظه دین مسلمانان را کامل نمودند و آنچه را که لازم بود پس از وفات ایشان، امتشان انجام دهند، مشخص ساختند. آیه نازل شده مربوط به این واقعه که در غدیر خم اتفاق افتاد در قرآن مجید چنین است: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...»^{۱۱۶} یعنی امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

مؤید این حقیقت، حدیث زیر از امام رضا (ع) است که می فرمایند: «همانا خدای عزّ و جلّ پیغمبر خویش را قبض روح فرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هرچیز در اوست حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن بیان کرده و فرمود، "چیزی در این کتاب فرو گذار نکردیم"^{۱۱۷}» و در حجّة الوداع که سال آخر عمر پیغمبر (ص) بود، این آیه نازل فرمود، "امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم"^{۱۱۸} و موضوع امامت از کمال دین است (تا پیغمبر (ص) جانشین خود را معرفی نکند تبلیغش را کامل نساخته است) و پیغمبر (ص) از دنیا رفت تا آن که نشانه های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را بر شاهراه حق واداشت و علی (ع) را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همه احتیاجات امت را بیان کرد. پس هر که گمان کند خدای عزّ و جلّ دینش را کامل نکرده قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کند به آن کافر است...^{۱۱۹}»

در همان سوره اشاره شده که دین یهود نیز کامل است: «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ»^{۱۲۰} یعنی آنگاه به موسی کتاب دادیم برای اینکه [نعمت را] بر کسی که نیکی کرده است تمام کنیم و برای اینکه هر چیزی را بیان نماییم و هدایت و رحمتی باشد امید که به لقای پروردگارشان ایمان بیاورند.

با توضیح فوق نتیجه می گیریم که همه ادیان الهی در دوره خود کامل ترین دستور و روش زندگی مادی و معنوی بشریت بوده اند. در تشبیه می توان گفت که هریک از مربیان آسمانی در زمان و کلاس و رتبه و سال تحصیلی خود، کامل ترین شکل تعلیم و تربیت را ارائه فرمود و ادامه کار را پس از خود به پیامبر و معلم کامل دیگری سپرد تا سیر تکاملی بشر ادامه یابد و اگر بشر استعداد بیشتر آموختن را نداشت، این دلیل بر ضعف مربیان آسمانی نیست. به این ترتیب، این تعلیم و تربیت، ابدی است و تا بشر هست ادامه خواهد داشت و مربیان آسمانی یکی پس از دیگری به این امر مهم مبعوث شده و خواهند شد. با این توضیحات، این حقیقت نیز روشن می شود که کامل ترین بودن هریک از ادیان در دوره خاص خود، به معنی خاتم و آخرین بودن آن دین نیست، و همه ادیان در مسیر تربیت و رشد جسمانی و انسانی و روحانی بشریت مکمل یکدیگرند.

پس معلوم می شود این سؤال که "چرا می گویند دین بهایی کامل تر از دین اسلام است"، سؤال دقیق و صحیحی نیست. به جای آن، باید از علت عظمت و اهمیت منحصر به فرد دیانت بهایی پرسید. چیزی که موقعیت دین بهایی را نسبت به ادیان سابق متمایز می سازد این است که همه ادیان قبل به آن مژده داده اند داده اند و مربیان آسمانی قبل همه رنج ها را قبول فرمودند و انسان ها را آماده کردند تا روز ظهور حضرت بهاءالله برسد و نبوّات و آرزوی همه پیغمبران متحقق گردد و به کمال خود برسد و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی در کره زمین مستقر شود و جنگ های خانمانسوز ۶-۷ هزار ساله به تدریج پایان یابد و بشر از دوران کودکی خود به دوران بلوغ و کمال خود وارد شود.

به زبانی ساده تر، دین بهایی ثمره و میوه کمال و تمامیت دوره ۶-۷ هزار ساله مزبور است. کافی است یادمان بیاید که در این دوران ۶-۷ هزار ساله از حضرت آدم تا حضرت خاتم، همه انبیای الهی به مردم فرموده اند که در پایان و آخرالزمان این دوره طولانی که می توان آن را به پایان دوران کودکی بشر و اتمام سال های دبستانی تشبیه کرد، دوره ای جدید و به مراتب طولانی تر آغاز خواهد داشت که بشریت وارد مراحل بلوغ و کمال خود خواهد شد.

اهمیت و عظمت دیانت بهایی در این است که چنین دوره جدیدی را تاسیس فرموده است. اگر ادیان قبل نبودند، چنین دوره ای تحقق نمی یافت؛ و اگر قرار نبود چنین دوره ای در ظل دین بهایی تحقق یابد، ادیان قبل ظاهر نمی شدند، و استغفرالله زندگی بشر و آمدن پیامبران بیهوده تصور می شد!

برای اطلاع بیشتر به سؤال اسلام آخرین و کامل ترین دین است، مراجعه کنید.

۱۳. اگر اسلام را قبول دارید، چرا احکام را تغییر می دهید؟

از جمله اعتراضات این است که تغییر احکام شما مخالف اسلام است مثلاً چرا مسح نمی کشید و یا قبله را عوض کرده اید، در صورتی که می گوئید دین اسلام را قبول داریم.

هردینی از دو قسمت تعلیمات و حقایق اصلی و اساسی و تغییرناپذیر، و احکام فرعی و ثانوی و تغییرپذیر، تشکیل شده است. بنابراین آنچه در ادیان بعدی نسبت به ادیان قبل از آن تغییر نمی کند؛ تعالیمی اساسی همچون روحانیت و وحدانیت خدا و بقای روح و مجازات و مکافات و لزوم محبت و عدالت و کرم و فضل و بخشش و تقوی و عفت و عصمت و نیکوکاری و فروتنی و صفات والای اخلاقی و امثال آن می باشد. اما احکامی چون حلال و حرام ها، میزان مجازات ها و پاداش ها، احکام فرعی عبادات و نماز و روزه و حج و ازدواج و طلاق و ارث و اقتصاد و غیره که عموماً بیشتر مربوط به جنبه و شرایط جسمانی و مادی زندگی بشری شوند، به تناسب زمان و مکان و نیازها و استعدادات هر دوره از زندگی بشر در روی کره زمین تغییر می کنند. اگر قرار بود پیامبری جدید بیاید و تغییری در تعالیم و احکام و سایر امور بشری ندهد، دیگر لزومی به آمدن این همه پیامبر نبود، و در آن صورت، البته از رشد و تکامل تدریجی زندگی جسمانی و انسانی و معنوی بشر هم خبری نبود.

چنین است که همه ادیان گفته اند باید متقی و راستگو و درست کردار و عقیف و عادل و ... بود، اما در عوض احکام فرعی را تغییر داده اند. مثلاً اسلام با آنکه دیانت مسیح و یهود را قبول دارد، نماز و روزه و حج و قبله و ازدواج و طلاق و سایر احکام فرعی دین مسیحی را تغییر داد، اما اصول تعالیم حضرت مسیح را تغییر نداد، بلکه آنها را به زبانی جدیدتر و پیشرفته تر توضیح داد و تأکید کرد. این تغییرات به این معنی نیست که اسلام حضرت مسیح را قبول ندارد. به همین شکل تغییر احکام فرعی اسلام توسط دین بهائی، به مفهوم قبول نداشتن اسلام نیست، بلکه به این معنی است که بعضی احکام فرعی اسلام امروزه نمی تواند موجب صلح و وحدت جهانی بشر گردد، و به این خاطر حضرت بهاءالله آنها را تغییر داده اند؛ مثل حکم نجس دانستن افرادی که مسلمانان نیستند. جالب آنکه امروزه به جز خود مسلمانان، تنها گروهی که اسلام را شرعاً و رسماً قبول دارند و دینی آسمانی می دانند، بهائیان هستند. برای اطلاع بیشتر به فرق دیانت اسلام با بهائی مراجعه کنید.

۱۴. آیا بهائیان دشمن اسلامند؟

معهد اعلی می فرمایند: جای تأسف است که اهل افترا بهائیان را مخالف و حتی دشمن اسلام می‌شمردند. اما در نقطه مقابل، در آثار بهائی از اسلام به عنوان "شریعت مبارکه غراً" یاد می‌شود. حضرت محمد (ص) را "سراج وهاج نبوت کبری"، "سرور کائنات" و "نیر آفاق" که "به اراده الهی از افق حجاز اشراق نمود" وصف می‌نماید و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) به "بدر منیر افلاک علم و معرفت" و "سلطان عرصه علم و حکمت" یاد می‌کند. از قلم نفس شارع امر ابھی زیارت‌نامه مخصوص حضرت سیدالشهداء نازل شده که در آن حضرت بهاءالله مقام آن حضرت را با القاب "فخر الشهداء" و "نیر الانقطاع من افق سماء الابداع" می‌ستایند. حضرت عبدالبهاء حدود صد سال پیش در اروپا و امریکا در کلیساها، کنیسه‌ها و در جمع دانشمندان راجع به مقام و اهمیت اسلام خطباتی ایراد فرمودند و به همین علت بود که در مراسم تشییع و تدفین حضرت عبدالبهاء، عده کثیری از اهالی منطقه شام، از جمله هزاران نفر مسلمان، برای ادای احترام به مقام ایشان حضور داشتند و مفتی شهر حيفا و دیگر رهبران مسلمانان در بزرگداشت آن حضرت سخنرانی کردند. و جالب است که بر خلاف پیروان ادیان دیگر، تنها بهائیان هستند که دین اسلام را از جانب خداوند می‌دانند و به آن احترام می‌گذارند.^{۱۲۱}

۱۵. دلایل حقانیت و الهی بودن دیانت بهایی چیست؟

برای پرداختن به این موضوع باید در ادیان گذشته نظر نمود. چه چیز سبب الهی بودن ادیان گذشته بوده است؟ چه دلایلی بوده است که سبب گردیده مردم مظاهر ظهور را از جانب خدا بدانند؟ در همه ظهورات، یکی از اصلی ترین اصول برای دانستن حقیقت دین، خصوصیات و منش و یا سیره مظهر ظهور بوده است، یعنی خصوصیات فردی پیامبران (که این خصوصیات نیز به وسیله خداوند در ایشان به ودیعه گذاشته شده) سبب اقبال مومنین می‌گردید که از این خصوصیات می‌توان به صداقت، امانت، پاکی و درستی ایشان اشاره نمود که برقلوب دیگران اثر می‌نمود. در این ظهور نیز این خصوصیات به صورت اولی نمایان بود، یعنی حضرت اعلی و حضرت بهاءالله از نظر حسن اخلاق و پاکی ضمیر شهره اطرافیان بودند.

دلیل دیگر که می‌توان ادیان گذشته را از جانب پروردگار دانست، این است که همه آنها طبق سنت الهی (بر اساس آیات قرآن) دچار صدمات و زحمات فراوان گردیدند و حتی در مواردی جان خویش را در این راه فدا نمودند. اگر به تاریخ حیات این ظهور نظر نمایید به این نکته پی خواهید برد که مظاهر این ظهور نیز دچار شدائد فراوان گردیده اند. حضرت اعلی آماج صدها تیر بلا گشتند و حضرت بهاءالله نیز بیشتر عمر گرانمایه خویش را در تبعید و زندان گذراندند. همچنین از جمله دلایلی که می‌توان آن را در زمره دلایل ثانویه برای الهی بودن این ظهور بیان نمود بشارتها و نشانه‌هایی است که در ظهورات گذشته در کتب و یا دیگر آثار بیان گردیده است که دقیقاً به این ظهور اشاره می‌نمایند.

اعراض و بلوای منکرین، خود دلیلی محکم دیگری بر الهی بودن این امر است، چنانکه حضرت بهاءالله می‌فرمایند: «هَلْ يَفْتَدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَتَكَلَّمَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ بِمَا يَعْتَرِضُ بِهِ عَلَيْهِ الْعِبَادُ مِنْ كُلِّ وَضِيْعٍ وَشَرِيْفٍ؟ لَا فَوَالَّذِي عَلَّمَ الْقَلَمَ أَسْرَارَ الْقِدَمِ إِلَّا مَنْ كَانَ مُؤَيِّدًا مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ»^{۱۲۲} یعنی آیا احدی قادر است که از جانب خود سخنی بگوید که تمام بندگان از شریف و پست بر علیهش اعتراض کنند؟ نه قسم به کسی که به اسرار قدم آگاه است، تنها کسی که از جانب خداوند مقتدر قدیر است (می‌تواند).

دلیل دیگر که سبب می‌شد نفوس کثیری بر الهی بودن ادیان گذشته مقرر و معترف گردند، همان قدرت نزول آیات و بیاناتی بود که از این نفوس مبارک جاری می‌گردید. در این دو ظهور اخیر نیز همین آیات و بینات با قدرتی افزون تر از فم مبارک این دو ظهور بروز نمود، به طوری که حضرت اعلی در یک شب چندین برابر قرآن آیات نازل نمودند و حضرت بهاءالله در دوران پر ثمر

عمرشان آثار بی شماری را به تحریر در آوردند. حضرت بهاءالله با آنکه تحصیلات رسمی نداشتند، بیش از ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی نازل فرموده اند، که بر خلاف کتب فلاسفه و عرفا و دانشمندان که محصول علوم اکتسابی است و نفوذش محدود است، نافذ در افکار و قلوب بوده و تا حال هزاران نفر از ادیان و نژادها در نقاط مختلف جهان چنان تربیت نموده که بیش از ۲۰۰۰۰ نفرشان در راه تحقق تعالیمش جان خود را رایگان داده اند و جامعه ای متشکل از بیش از ۷ میلیون نفر تشکیل داده اند که علی رغم قدرت و ثروت ظاهری و بدون آلوده شدن به فسادها و منازعات و اختلافات مذهبی و سیاسی، نه تنها از بین نرفته، بلکه نزد جمیع ملل و دول و سازمان های جهانی همچون سازمان ملل مشهور و مورد احترام و طرف مشورت واقع شده و صد ها نفر از بزرگان جهان بر عظمت تعالیم آن شهادت داده اند. حضرت بهاءالله درباره قدرت نزول آثار می فرماید: «تویی آن مقتدری که به قلم، امر مبرمت را نصرت فرمودی»^{۱۲۳}.

در کتب آسمانی قبل همچون تورات و انجیل و قرآن، ملاک هایی برای الهی بودن و حقانیت ادیان و علامت بطلان مدعیان دروغین ارائه شده است. مثلاً حضرت مسیح فرموده اند: «درخت را از میوه اش می شناسند»، چنان که بوته حنظل هرگز میوه شیرین نمی آورد. در قرآن مجید نیز نازل شده است که: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^{۱۲۴} یعنی و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است.

در جایی دیگر ضمن مقایسه حق و باطل می فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ»^{۱۲۵} یعنی آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد و خدا مثلها را برای مردم می زند شاید که آنان پند گیرند و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد خدا کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند ننگریستی.

در جایی دیگر نیز پس از آنکه می فرماید، قرآن مجید وحی خدا و کلام رسول است و قول شاعر و یا کاهن و غیبگو نیست، تأکید می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ»^{۱۲۶} یعنی و اگر [او] پاره ای گفته ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی شد و در حقیقت [قرآن] تذکری برای پرهیزگاران است. یعنی هر که نسبتی دروغ به خدا بنده، خدا او را نابود خواهد کرد و امرش را از بین خواهد برد.

از دلایل فوق علمای اعلام استدلالی را برای تشخیص دین حقیقی از دین باطل استخراج کرده اند که هم عقلانی است و هم وحیانی و به آن دلیل تقریر می گویند. و آن این که: ۱- اگر شخصی مدعی رسالت شود، ۲- و دینی بیاورد، ۳- و آن را به خدا نسبت دهد، ۴- و آن دین نفوذ نماید و در عالم باقی بماند، این بقا و نفوذ دلیل حقانیت است؛ چنان چه اگر چنین نگرده، همان طور که در فوق ذکر شد، حتماً از بین خواهد رفت و ریشه کن خواهد شد.^{۱۲۷} البته این چهار شرط همه باید با هم وجود داشته باشند. جناب نعیم شاعر معروف بهایی ضمن استدلالی، خلاصه دلایل فوق را در شعر زیر، چنین آورده اند:

اولین حجت ارتفاع نداست	وان ندا هر دلیل را داراست
با نفوذ کلام و ردّ ملل	با نزول کتاب و حمل بلاست

ارتباط نفوس و جذب قلوب وضع قانون و بعد از آن اجراست

یک تنه بی سپاه و جنگ و اثاث ایستادن برابر اعداست

اندکی فکر اگر کنی گویی به خدا این ندا، ندای خداست

این ندا چون که نسبتش به حق است نفس دعوی، به صدق خویش گواست

مؤید دلیل تقریری، این است که می فرماید: «وَالَّذِينَ يُخَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^{۱۲۸} یعنی و کسانی که در باره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مجادله می پردازند حجتشان پیش پروردگارشان باطل است و خشمی [از خدا] برایشان است و برای آنان عذابی سخت خواهد بود. توجه فرمایید که این سوره در مکه نازل شده و در آن وقت عده کمی به اسلام مؤمن شده بودند، با این حال می فرماید پس از آنکه همین عده قلیل نیز به اسلام ایمان آورده اند، هر که مجادله نماید و دلیل الهی بودن اسلام را رد کند عذاب و غضب الهی بر او است! همین دلیل است که جز خدا کسی نمی تواند ادعای آوردن دین نماید، چنان که پنج آیه بعد در همین سوره می فرماید: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۱۲۹} یعنی آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده برایشان بنیاد آیینی نهاده اند و اگر فرمان قاطع [در باره تاخیر عذاب در کار] نبود مسلماً میانشان داوری می شد و برای ستمکاران شکنجه ای پر درد است.

به عبارتی یعنی آیا تا حالا شده است که احدی دین و شریعتی بدون اجازه خدا تشریح نموده باشد که این ظالمان، امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمردند؟! بنابراین طبق این آیه، دیانت بهایی نیز که ظاهر شده و حال پس حدود ۱۶۵ سال، بیش از هفت میلیون در جهان از ادیان و نژادهای مختلف پیرو دارد، جز از طرف خدا نمی تواند باشد و اگر از جانب خدا نبود، حتماً تا حال با وجود این همه مخالفت و بلایای وارده بر شارع دین و پیروانش از بین رفته بود.

حضرت بهاءالله می فرمایند: «اگر در آنچه ظاهر شده تفکر نمائی خود را غنی و مستغنی از سؤال مشاهده کنی. حق مقدس است از ظنون و اوهام و مشیت و اراده انام با علم یفعل ما یشاء و رایة یحکم ما یرید آمده حجة و برهان فوق مقامات اهل امکان ظاهر فرموده آیاتش در کتب و زبر و الواح موجود و مشهود و بیناتش در سور ملوک و رئیس ظاهر و هویدا.»^{۱۳۰}

۱۶. فرق دین اسلام با دیانت بهایی چیست؟

حضرت مولی الوری تعالیم الهیه را به دو قسمت اصول و فروع تقسیم نموده و در ضمن خطابه ای می فرمایند:

«مقصد از ادیان الفت بین بشر است. لهذا اساس ادیان الهی یکی است تعدد ندارد هر دینی منقسم به دو قسم است قسمی به عالم اخلاق تعلق دارد و آن علویت عالم انسانی و ترقیات بشر و معرفه الله است و کشف حقایق اشیاء، این امر معنوی است و اصل اساس الهی ابدأ تغییر نمی کند این اساس جمیع ادیان است لهذا اساس ادیان الهی یکی است. قسم ثانی تعلق به معاملات دارد و آن فرع است به اقتضای زمان تغییر می کند در زمان نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحرّیه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد چنان که هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است. حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود به اقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند او را کور نمایند اگر دندانان بشکند دندانان را بشکنند،

آیا حال ممکن است؟ ده حکم قتل در تورات موجود که هیچیک حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت آن احکام همه حق است. لکن به اقتضای زمان آن وقت برای یک دالر دست دزد بریده می شد، آیا حالا ممکن است برای هزار دالر دست بریده شود؟ پس این گونه احکام در هر دوری تغییر می کند و فرع است اما اساس ادیان که تعلق به اخلاق و روحانیات دارد تغییر نمیکنند و آن اساس یکی است تعدد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح تأسیس کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود. جمیع انبیای الهی به حقیقت دعوت نمودند مقصود کلّ یکی است و آن ترقی و عزت عالم انسانی و مدنیت آسمانی است.^{۱۳۱}

باری چون اجل دینی فرا رسد، احکامی که روزی حیات بخش جامعه بشری بوده اند دیگر قابل اجرا نیستند و از آن جمله اند احکام نجس بودن مشرکین^{۱۳۲}، حکم به کشتن مشرکین^{۱۳۳}، عدم ایجاد روابط دوستانه با یهود و نصاری^{۱۳۴}، حکم جنگیدن و کشتن کسانی که از قرآن تبعیت نمی کنند^{۱۳۵}، بریدن دستان دزد^{۱۳۶}، حرام بودن ربا^{۱۳۷}، آیات مربوط به خرید و فروش برده و کنیز و احکام قصاص و ازدواج دختر و پسر در نه و پانزده سالگی و ... حال اگر به دیده بصیرت بنگریم، خواهیم دید که هیچ یک از این احکام امروزه قابل اجرا نیستند؛ آیا می توان امروز با وجود سازمان های حقوق بشری عده ای را نجس دانست و به این علت آنها را کشت و یا با پیروان ادیان دیگر بی دلیل درگیر شد و آنها را به قتل رساند؟ آیا جامعه اسلامی می تواند کنج عزلت برگزیند و با کشورهای یهودی و مسیحی ارتباط نداشته باشد؟ آیا می توان دست کسی را به خاطر دزدی برید؟ آیا کشورهای اسلامی می توانند بدون سود حاصله از صادرات و یا بدون سیستم بانکداری که هر دو مشمول ربا هستند به زندگی ادامه دهند؟ آیا می توان به خرید و فروش برده یا کنیز پرداخت و یا دختران را در نه سالگی شوهر داد؟ لا والله، هیچ کدام از این احکام در این زمانه قابل اجرا نیستند.

از طرفی خداوند در قرآن می فرماید که اگر آیه ای را نسخ و یا ترک کنیم، بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم^{۱۳۸}. آیاتی که در کتب دیانت مقدس بهایی موجود است شاهد به وقوع پیوستن وعده الهی در قرآن است و از آن جمله اند حکم رفع دون طهارت از جمیع اشیا در مقابل حکم نجاست^{۱۳۹}، معاشرت با جمیع ادیان به خوشی و مهربانی در مقابل جنگیدن، کشتن، و عدم برقراری رابطه با ادیان دیگر و مشرکین^{۱۴۰}، حرام بودن خرید و فروش برده و کنیز^{۱۴۱}، حلال بودن ربا و ربخ نقود با رعایت انصاف^{۱۴۲}، برابر بودن حد بلوغ ۱۵ سال در دختران و پسران و ارجح بودن دختران از لحاظ تربیت و ...

از جمله تفاوت هایی که دیانت بهایی با اسلام دارد، ویژگیهای اعتقاد بهائی در آشتی دادن اعتقادات مذهبی با عقل و نیازهای انسان زمان و دوری از خرافات است و ارائه تعالیمی برای درمان دردهای مبتلا به عالم انسانی. تعالیمی مثل برابری حقوق همه انسانها اعم از زن و مرد و با هر نوع اعتقاد و باور و ارتباط محبت آمیز با پیروان همه ادیان و تلاش در جهت نیل به وحدت عالم انسانی و برقراری نظامی جهانی با خط و پول و زبانی مشترک، رفع فقر و ثروت بیش از اندازه، شکیبائی مذهبی، رفع برخی موانع در جریان سالم ارتباطات مالی مثل آزاد بودن سود عادلانه برای پول، ترک تعصب و تقلید و حذف طبقه روحانی و استفاده در آمدی از دین و جایگزینی یک نظام اداری انتخابی که با انتخاباتی آزاد و عمومی و بدون تعیین صلاحیت برگزیده میشوند برای سرپرستی دینی جامعه، تاکید بر کسب فضائل اخلاق و کمالات انسانی و تربیت الزامی فرزندان علی الخصوص دختران، لغو حکم جهاد و هر گونه جنگ و خشونت در قالب مذهب، جستجوی آزاد حقیقت و ترک تعصبات بنحوی که حتی فرزندان بهائیان تا زمانی که خود به این باور و تصمیم نرسیده باشند که بهائی شوند، عضو جامعه بهائی محسوب نمیگردند و به اصطلاح دین موروثی و یا تقلیدی در اعتقاد بهائی پذیرفته نیست بلکه نیاز به تحری حقیقت است، و صدها ویژگی دیگر که در این مختصر جای بیان آن نیست.

اما یک اصل در دیدگاه بهائی نسبت به احکام دینی موجود است که آن را با دیگر ادیان متفاوت می سازد. حضرت بهاءالله می فرمایند: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و مایصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده»^{۱۴۳}، یعنی ظهور پیامبر برای اینکه احکام و قوانین جدیدی وضع کند نیست بلکه بسیار بالاتر از آن یعنی رساندن انسان به مقام و کمالی است که شایسته خلقت اوست. بهائیان پیروان همه ادیان را محترم میدانند و با ایشان به محبت رفتار میکنند و حضرت بهاءالله در این مورد می فرماید: «عاشروا مع الادیان بالروح والریحان لیجدوا منکم عرف الرحمان ایاکم ان تأخذکم حمیة الجاهلیة بین البریة کل بدء من الله و یعود الیه انه لمبداء الخلق و مرجع العالمین»^{۱۴۴} یعنی با پیروان دیگر ادیان با خوشی و خرمی معاشرت نمائید تا بوی خوش رحمانی را در شما بیابند. مبدا دچار تعصبات جاهلی رایج بین مردمان گردید همگی از خداوند پدید آمده اید و به او باز میگردید. اوست مبداء خلق و مرجع عالمیان.

شالوده تمام آموزه های بهائی "وحدت عالم انسانی" است. وحدت عالم انسانی، محور و مرکز اندیشه و حرکت در آیین بهائی است و تمام تلاش های این جهانی آیین بهائی، برای رسیدن به آن وحدت انجام می گیرد. بهائیان بسیار به صلح اهمیت می دهند. زیرا تمدن کنونی بدون دسترسی به صلح راستین قادر به ترقی و پیشرفت نیست و صلح حقیقی فقط نبود جنگ نیست بلکه لازمه صلح تغییر کلی و برقراری تفاهم و برابری برای تمام افراد نوع بشر در جامعه بشری است. هدف غایی دیانت بهائی وحدت عالم انسانی است و بدون شک مهم ترین وسیله اخلاقی که می تواند ما را به آن هدف برساند، صلح و آرامش است. هیچ بنایی با جنگ پایدار نمانده است. چگونه می توان با تناقض، منطقی متین بنیاد نهاد؟ مگر می توان برای بر پا داشتن صلح، جنگ به راه انداخت؟ تنها وسیله برای ایجاد صلح، تبلیغ صلح و اعمال بشر دوستانه است و نه هیچ راه دیگر. البته تنها وسیله کارآمد در آن راه، محبت و دوستی است. برای رسیدن به وحدت، تمام ساز و کارها باید بر آرامش و محبت ساخته شوند که در غیر این صورت کسی را نتیجه ای مثبت از اقدامات خود عاید نخواهد شد. تن در ندادن به صلح درونی و بیرونی، افزودن دشواری نوینی به دشواریهای کنونی جهان است.

۱۷. عقیده بهائیان راجع به قیامت و معاد جسمانی

پیامبران قبل برای این که مردم به حرف خدا گوش بدهند و از عمل به کارهای بد بترسند و به کارهای خوب تشویق شوند، به زبان خود آنها و به اندازه فهم آنها، در کتاب های آسمانی گفتند همه دوباره زنده خواهند شد و برای فهماندن حساب و کتاب و پاداش و جزای اخروی از تشبیهات و مثال های مادی و جسمانی درباره بهشت و جهنم و قیامت و معاد استفاده کردند. مثلاً گفتند در جهنم آتش و مار است و در بهشت چشمه و میوه های خوشگوار. آن مردم فکر نمی کردند که منظور از چشمه بهشت و آتش جهنم تشبیه و مثالی است برای این که خوشنودی خدا (بهشت) و ناخوشنودی او (جهنم) را بفهمند.

قیامت

بهائیان به قیامت اعتقاد دارند، اما معانی آیاتی را که در ذکر روز قیامت آمده، با معانی ظاهری آنها متفاوت می دانند. اگر بدیده بصیرت بنگریم، می بینیم که تحقق اتفاقات روز قیامت امکان پذیر نیست و این نشانه ها تمثیلی از واقعیت هستند. مثلاً یکی از نشانه های قیامت آن است که ستاره ها به زمین می افتند و یا خورشید تاریک می گردد. بروز هریک از این نشانه ها سبب می شود نه تنها افراد کره زمین، بلکه خود کره زمین نیز نابود گردد و بنابراین تحقق بقیه آیات قیامت از جمله تکفیر گروهی بر گروه دیگر و برقراری عدالت امکان پذیر نیست. آیاتی که در مورد قیامت در هر دور نازل شده اند مطابق فهم و درک مردمان همان دور است و بیانگر حادثه عظیمی است که در عالم وجود رخ می دهد و با عقل مردم دور بعد مطابق نیست. مردم امروز می دانند که هر

ستاره چندین هزار برابر زمین است و فرو ریختن آنها در زمین، جسمی هزاران برابر کوچکتر، ممکن نیست، اما در ادوار قبل، این موضوع برای بشر قابل فهم و بررسی نبوده، لذا پیامبران الهی برای بیان کردن هیمنه روز قیامت به این مثال ها روی آورده اند. برای اثبات این مطلب به آیات مبارکه زیر توجه کنید:

در قرآن آمده است که « أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ »^{۱۴۵} یعنی نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه و هر گاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است). و همچنین می فرماید: « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ »^{۱۴۶} یعنی آیا جز [این] انتظار می‌برند که رستاخیز در حالی که متوجه نمی شوند، ناگهان بر آنان در رسد. و در سوره دیگری فرماید « ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ »^{۱۴۷} یعنی آنگاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود. حال اگر مقصود از قیامت آن باشد که زمین مانند مس گداخته شود و حرارت چنان احاطه کند که کسی را یارای نفس کشیدن نباشد در چنین واقعه ای چگونه کسی را یارای آن باشد که آن را انکار کند، یا به کسی لعنت کند یا کسی را تکفیر نماید و آمدن قیامت به طور ناگهانی و بی خبری و نفهمیدن مردم از آمدن آن چگونه خواهد بود؟

گذشته از این، اگر معانی قیامت را ظاهری در نظر بگیریم به تناقض می‌رسیم مثلا در جایی فرموده شده، آسمان مانند سرب گداخته می‌شود و در جای دیگر فرموده که آسمان مانند لوله ای به هم پیچیده می‌شود. حال چگونه سرب گداخته لوله می‌شود؟ و دیگر آنکه سنگ چگونه می‌تواند مانند پشم زده شود؟ و اگر قرار بود روزی دنیا به پایان برسد برای چه خدا آن را آفرید؛ آیا این کاری عبث نبوده؟ اگر روزی خلقت به پایان برسد، نعوذ بالله نسبت خالقیت از خداوند سلب می‌شود زیرا صفات ذات الهی لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود. پس باید دانست که از شمس و قمر و کوه و ... منظور چیزی غیر از معانی ظاهری است.

طبق اعتقادات بهاییان، قیامت به معنای قیام مظهر ظهور است و در ظهور هر پیامبری، قیامت دین قبل اتفاق می‌افتد. بدین ترتیب هر کلمه در وصف قیامت، معنی جدیدی پیدا می‌کند؛ مثلا منظور از در گذر بودن کوهها به معنای در گذر بودن علما است، چرا که اگر چه بسیار قدرتمند هستند، اما طبق اراده الهی برای رشد دین جدید، به تدریج کنار می‌روند و منظور از سقوط شمس و قمر نیز نسخ احکام دین قبل ظهور جدید است و اگر به دیده حقیقت بنگریم این واقعه عظیم تر از قیامت ظاهری است، زیرا در آن روز بندگان خداوند مورد امتحان سخت الهی قرار می‌گیرند و چه بسا علما و زاهدانی که در این روز از پیامبر جدید روی برگردانده به خدا و آیاتش کافر گشته اند و چه بسا افراد فاسقی که در این روز حقیقت را یافتند و تا ابد پاینده گشتند؛ این است قیامت واقعی! بنابراین قیامت دین حضرت مسیح با ظهور حضرت محمد به وقوع پیوست. خداوند در قرآن فرمود: « إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْهَبْ إِلَى الْيَهُودِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فُوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَخْتَمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ »^{۱۴۸} یعنی هنگامی را که خدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی که کافر شده‌اند قرار خواهم داد آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم کرد. توجه نمایید که فرموده اند تا روز قیامت ایشان را برتری خواهند داد، حال آنکه پس از ظهور حضرت محمد، نه تنها آنها از نظر علمی بر مسلمانان برتری نداشتند بلکه در جنگهای صلیبی نیز شکست های سختی از مسلمانان متحمل شدند. همچنین در حدیث است از حضرت رسول اکرم که فرمود "من با قیامت توأم آمده ایم". خداوند در انجیل می فرماید: « عیسی بدو گفت من قیامت و حیات هستم، هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا ابد نخواهد مرد ». ^{۱۴۹} مولوی با توجه به همین مفهوم ابیات زیر را سروده است:

زانک حل شد در فنای حل و عقد

پس محمد صد قیامت بود نقد

زاده ثانیست احمد در جهان	صد قیامت بود او اندر عیان
زو قیامت را همی پرسیده‌اند	ای قیامت تا قیامت راه چند
با زبان حال می‌گفتی	که زمحشر حشر را پرسد کسی

معاد جسمانی و حشر و نشر

منظور از معاد، بازگشت پیامبران و مؤمنین و کفار زمان‌های گذشته است به شکل پیامبرجدید و مؤمنین جدید و کفارجدید. زیرا صفات و اخلاق خوب پیامبر جدید و مؤمنینش مثل پیامبر قبلی و مؤمنین او می‌باشد و صفات بد کفار سابق مثل صفات کفارجدید است. مثل این که بگوییم گل و خاری که پارسال در بهار در باغ شکفت و در زمستان از بین رفت و خاک شد، دوباره در بهار جدید به شکلی تازه از همان باغ می‌روید. این گل و خار عیناً گل و خار پارسال نیست، ولی شبیه به آن است و از همان دانه و بوته روئیده است و همان رنگ و بو را دارد.

در مورد زنده شدن مردگان باید گفت که به عقیده اهل بهاء، بعث اموات به معنای زنده شدن و برانگیخته شدن مردگان از قبور غفلت و اوهام است. همان طور که پیش تر گفته شد حضرت عیسی مرگ و حیات را زندگی و مرگ ایمانی توصیف کرده است. جسم در این دنیا تنها وسیله است برای روح تا در این جهان پیشرفت کند. هر عملی که انسان انجام می‌دهد ناشی از اراده اوست و اراده از روح نشأت می‌گیرد، این تفاوت اصلی انسان و حیوان است بنابر این عادلانه آن است که پاداش یا مجازات نیز به روح تعلق گیرد نه جسم. از این رو حضرت بهاءالله هم فرمودند این روح آدم هاست که در دنیای بعد زنده است و همان جا پاداش و جزای معنوی کارهای خوب و بد خود را می‌بیند.

از ائمه اطهار در تفسیر قیامت و بعث اموات و حشر و نشر و صراط و میزان در کتب اخبار و تفاسیر معتبره روایات بسیار نقل شده است. از جمله در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه «و السماء رفعها و وضع میزان» در حدیث القمی از حضرت رضا روایت می‌کند «الی ان قال السماء رسول الله رفع الله الیه و میزان امیر المومنین نصبه لخلقها». در این حدیث، منظور از میزان امیر المومنین علی (ع) بیان شده است که او را خدا نصب فرموده برای خلق خود و نیز حضرت صادق (ع) فرموده که «ان الصراط امیر المومنین». قرآن می‌فرماید: «اغْلُمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخَيِّبُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^{۱۵۰} یعنی بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند، به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم باشد که ببیندیشید. در تفسیر صافی از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: «یحیها الله تعالی با القائم بعد موتها یعنی کفر اهلها و الکافر میت» یعنی خداوند زمین را زنده می‌گرداند بعد از مردن آن یعنی کافر شدن آن و کافر مرده است. در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^{۱۵۱} (و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند) حضرت صادق فرمود: «اذا قام القائم اشرفت الارض بنور ربها» یعنی زمانی که قائم قیام نمود زمین روشن می‌شود به نور پروردگارش و همچنین فرموده اند: «اذا قام القائم قامت قیامة» یعنی زمانی که قائم قیام فرمود قیامت قیام خواهد کرد. همچنین در موضوع و معنای احیاء و بعث اموات در قرآن می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^{۱۵۲} یعنی آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود و این آیه مبارکه راجع به حمزه عم حضرت رسول است که ایمان آورد و قبل از ایمان کافر و مرده بود و به روح ایمانی زنده گردید.

اما استدلال عقلانی را که می‌توان برای اثبات روحانی بودن معاد آورد، آن است که بدن انسان در طول حیاتش حدود چهل بار به طور کامل عوض می‌شود، یعنی سلول‌های زنده به تدریج جای سلول‌های مرده را می‌گیرند و این فرآیند در طول زندگی به

اندازه چهل برابر بدن انسان انجام می‌گیرد؛ به نظر شما عذاب یا پاداش اخروی به کدام سلول‌ها اختصاص می‌یابد؟ تنها روح است که در تمام این سالها ثابت مانده و هویت اصلی انسان را نشان می‌دهد وگرنه جسم بارها عوض می‌شود، پس مجازات و مکافات نیز باید به هویت ثابت او تعلق گیرد. و دیگر آنکه جسم انسان زمانی که از بین می‌رود به خاک تبدیل می‌شود، این خاک توسط گیاهان جذب می‌شود و این گیاه ممکن است توسط حیوانات خورده شود و انسانها نیز غذایی جز گیاهان و حیوانات ندارند، پس آن قسمت از بدن فردی که مرده بود به صورت غذا جذب بدن ما شده و الآن جزیی از بدن ماست! پس اگر زمانی قرار باشد که همه با هم زنده شوند، آن عضوهای مشترک به چه کسی تعلق می‌گیرد و تکلیف بقیه چه می‌شود؟

گذشته از موارد ذکر شده، عذاب روحی بسیار شدید تر از عذاب جسمی است، چنانکه می‌بیند برخی از افرادی که از نظر مادی دارای رفاه و ثروت بسیاری هستند به علت اینکه روح آنها ارضاء نشده دست به خودکشی می‌زنند. خدا هم مثل خود انسان‌ها برای توضیح برخی مسائل معنوی از تشبیه و مثال استفاده می‌کند. مثلاً شما برای این که بگویید خیلی خوشحالید یا خیلی غمگین هستید، می‌گویید " دلم باز شد " یا " دلم گرفت " در صورتی که دل شما از نظر جسمانی در هر دو حال به یک شکل است و نه " باز شده " و نه " گرفته ". بیان عذاب جسمانی در کتب آسمانی، تنها تمثیلی بوده است برای درک بهتر مفهوم معاد برای کسانی که از حقیقت روح خود غافل بوده‌اند.

بقای روح و عالم بعد و مجازات و مکافات اخروی

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه چنین فرموده‌اند: «هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجنین و در ظل مشرکین محشور ... لکن نفوسی که موقن شده‌اند در دار اخروی فائز خواهند شد ... همچو تصور مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده فتعالی عن ذلك قسم به آفتاب افق معانی که از برای حق جنت‌های لا عدل لها بوده و خواهد بود»^{۱۵۳} و نیز می‌فرمایند: «و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون مافات عنهم و ینوحون و یتضرعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم . این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع به اعمال خود خواهند شد، قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اهل ضلال را خوف و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه نیکوست حال آن نفسی که رحیق لطیف ایمان را از ید عنایت مالک ادیان گرفت و آشامید»^{۱۵۴}

طبق این بیانات، بهائیان به بهشت و جهنم و پاداش و مجازات اخروی معتقدند ولی معنی باطنی آن را در نظر دارند، یعنی بهشت را قرب و رضای الهی و جهنم را بعد و نا رضایتی او می‌دانند. چنانچه حضرت عبدالله بهاء می‌فرماید: « مجازات اخروی یعنی عذاب اخروی و محرومیت از عنایات خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودیه است»^{۱۵۵}.

۱۸. عقیده بهائیان در مورد عالم بعد و کفن و دفن

خداوند که انسان را برای شناسایی و دوستی خود خلق فرموده است البته وسائل و نیروهای لازم را نیز برای این منظور در اختیار او قرار داده است. همین قواست که به او امکان می‌دهد از عالم حیوانی فراتر رود. پس در انسان، علاوه بر جسم، حقیقتی معنوی به نام روح انسانی وجود دارد که اصل و حقیقت وجود انسان است و منبع قوایی است که انسان را از حیوان ممتاز می‌کند. زندگی انسان در این عالم از ارتباط روح و جسد شکل می‌گیرد. از زمان انعقاد نطفه در رحم، روح به آن تعلق می‌گیرد، مثل پرتو نوری که در آینه منعکس می‌شود. این روح در دوران زندگی فرد تکامل می‌یابد و پس از مرگ و نابودی جسم نیز در عوالم بی‌پایان الهی به ترقی و پیشرفت خود ادامه خواهد داد، اما دوران زندگی در این عالم خاکی که آغاز این تکامل روحانی است از اهمیت خاصی

برخوردار است. بهائیان به عالم بعد و وجود روح و بقا و زندگی آن پس از مرگ معتقدند، اما کیفیت عالم بعد را روحانی می دانند و نه جسمانی و مادی.

عالم بعد

حضرت عبدالبهاء در این مورد چنین می‌فرماید: «در بدایت حیاتش انسان در عالم رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی باین عالم حاصل کرد و قوائی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود. چشم لازم داشت در این عالم، در عالم رحم حاصل نمود. گوش لازم داشت در این عالم، در عالم رحم پیدا کرد. جمیع قوائی که در این عالم لازم بود در عالم رحم تحصیل کرد. در عالم رحم مهیای این عالم شد. و به این عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهیا است؛ جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نموده. پس در این عالم نیز باید تهیه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیه و تدارک آن در اینجا بیند همچنانکه در عالم رحم قوائی که در این عالم محتاج به آن است پیدا نمود همچنین لازم است که آنچه در عالم ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکند. در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم، محتاج به چه چیز است و محتاج به چه قوائی است؟ چون آن عالم عالم تقدیس است عالم نورانیت است لهذا لازم است که در این عالم تحصیل تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم روحانیت لازم آن روحانیت را باید در این عالم تحصیل نمائیم در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبت الله لازم جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدی است حاصل نموده است. واضح است که آن عالم، عالم انوار است لهذا نورانیت لازم است آن عالم، عالم محبت الله است لهذا محبت الله لازم است آن عالم، عالم کمالات است لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کرد آن عالم، عالم نفثات روح القدس است در این عالم باید درک نفثات روح القدس نمود آن عالم، عالم حیات ابدی است در این عالم باید حیات ابدی حاصل نمود. انسان بتمام همت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال باید بدست آورد و آن این است اول معرفت الله ثانی محبت الله ثالث ایمان رابع اعمال خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البته از حیات ابدیه محروم است.»^{۱۵۶}

برای اطلاع بیشتر به سؤال مربوط به قیامت و معاد جسمانی مراجعه کنید.

کفن و دفن

احکام کفن و دفن متصاعدین به طور خلاصه اینست که حمل میت به مسافت بیشتر از یک ساعت نهی شده است و میبایست جسد در پارچه ای کتانی و یا ابریشمی پیچیده گردد و در انگشت میت یک انگشتری منقوش به عبارت (قد بدئت من الله و رجعت الیه منقطعاً عما سوا و متمسکاً باسمه الرحمن الرحیم) قرار داده شود . تابوت می بایست از بلور، سنگ و یا چوب لطیف و محکم باشد. صلات مخصوصی به منظور قبل از استقرار در قبر مقرر شده است . در دیانت بهایی سوزاندن و مومیایی کردن جسد نهی گردیده است . به علت آنکه جسد در هنگام حیات میزبان روح بوده است و چون روح پس از مرگ نیز زنده است و از جهان مادی و جسد خود نیز آگاه است، احترام به جسد او نشانهء احترام به او و موجب خوشنودی او است. از این رو باید احترام لازم را مجری داشت و به همین سبب ارجح است که میت را در تابوت بلورین قرار داد.

۱۹. رابطه دیانت بهایی با مارکسیسم چیست؟

آئین بهائی و مارکسیسم هر دو اندیشه‌هایی هستند مبنی بر هوشیاری زمانمند و تاریخی، هر دو جامعه را واحدی پیوسته می‌شمارند، هر دو تاریخ را هدف دار و رو به تکامل و ترقی می‌دانند، هر دو از انحطاط انسان به رتبه‌ای یک شئی و از خود بیگانگی و بهره‌برداری از دسترنج زحمتکشانشان انتقاد میکنند. اما مارکس تعبیری صرفاً مادی از تاریخ دارد. بهائیان بر این باورند که همه پدیدارها از جمله پدیدارهای تاریخی در آن واحد هم جنبه مادی دارند و هم جنبه روحانی و فرهنگی. اگر چه همه نهادها با یکدیگر در تاثیر متقابل می‌باشند اما خود این نهادها نیز در درون خویش دارای ابعاد گوناگون هستند.

در واقع سیر تکامل تاریخ در این صد و شصت سال گذشته اثبات‌گر درستی شناخت و رویکرد بهائی بوده است چرا که تجربه تاریخ نشان می‌دهد که نه نظام سرمایه‌داری و رقابت عنان‌گسیخته قابل پیاده شدن و عمل است و نه نظام مالکیت اشتراکی کمونیستی. به عکس، تنها پرسش این است که چه ساختاری از نظام "رفاه اجتماعی" را باید برگزید. این پرسش با اندیشه بهائی سازگار است که از "تعدیل معیشت" سخن گفته است که در این مفهوم حیرت‌انگیز اصل "عدالت" اجتماعی به شکل اصل "تعدیل" خود را ظاهر می‌کند. اما نفی اصل استثمار (بهره‌کشی) مستلزم نفی نظام کمونیستی نیز می‌باشد چرا که بر خلاف تصور مارکس، نظام کمونیستی خود تعمیم و توجیه اصل استثمار در جامعه است.

تصمیم‌گیری دسته‌جمعی دموکراتیک (مردم سالار) مبنای آزادی است به شرطی که موضوع تصمیم‌گیری مستقیماً مسائلی باشد که جنبه شخصی و خصوصی نداشته و مربوط به همگان باشد. اما در غیر این صورت معنای دموکراسی جز خودکامگی تمام‌گرایانه و بردگی همگان نخواهد بود. در مفهوم بهائی از آزادی، چارچوب آزادی حفظ تقدس و آزادی همه انسانهاست. نتیجه آنکه آزادی اقتصادی مستلزم تضمین تساوی حداقل فرصتها برای همه افراد جامعه است. حداقل فرصت نیازمند آن است که جامعه مدنی و عرصه اقتصاد در چارچوب دموکراتیک و قانونی معطوف به عدالت اجتماعی و رفاه همگانی صورت پذیرد. چنین نظامی هم مخالف فقر است و هم مخالف ثروت بیکران.

یکی از مهمترین اصول نظام بهائی، نظامی مالیاتی است که دارای دو خصوصیت عمده است: اول آنکه مالیات تصاعدی است، دوم آنکه علاوه بر مالیات مثبت، شامل مالیاتی منفی نیز می‌باشد. به عبارت دیگر کسانی که می‌توانند تلاش اقتصادی نمایند و سعی خود را می‌کنند اما درآمد آنان کمتر از مخارج معقول و ضروریشان است مالیات منفی می‌پردازند یعنی بدون آنکه مورد تحقیر قرار گیرند مشمول کمک رفاهی می‌گردند. ویژگی دیگر این نظام آن است که بر رویکردی جهان‌شمول از عدالت، حقوق، و اقتصاد بنا شده است. بدین ترتیب دو بعد عمده این نظام یکی اقتصاد صلح است و دیگر اقتصادی جهانی که در این نظام همه آدمیان حق مساوی نسبت به منابع کره زمین را داشته و همگی علاوه بر شهروندی وطن خویش از حقوق شهروندی سرتاسر زمین نیز برخوردار می‌باشند. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "ای اغنیای ارض، فقراء امانت‌منند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحت نفس خود تمام نپردازید."

البته مقایسه آئین بهائی با مکتب مارکسیسم کار دشواری است، چراکه مارکسیسم دیدگاهی متعلق به پهنه علوم اجتماعی است، در حالیکه آئین بهائی یک دین است. با این حال هر دو جهان‌بینی دارای نکات مشترک و نیز تفاوت‌هایی می‌باشند که بحث گسترده آن نیازمند کتابی مستقل است. از جمله تفاوت‌های بنیادین آنها این است که مارکس تعبیری مادی از تاریخ دارد در حالی که از نقطه نظر فلسفه بهائی، تاریخ پدیداری چند بعدی است. در این مورد در جامعه‌شناسی سه نظر عمده وجود دارد. نظر اول معتقد است که جامعه و تاریخ اساساً توسط عوامل اقتصادی تعیین می‌شود. مارکسیسم و تز ماتریالیسم تاریخی آن در این جرگه است. نظر دوم معتقد است که جامعه و تاریخ اساساً توسط عوامل ذهنی و فرهنگی - مانند جهان‌بینی فلسفی و سیاسی یا مذهب و هنر و یا سیاست و نظام قانونی - تعیین می‌شود. نظر سوم بر آن است که نهادها و عوامل گوناگون اجتماعی همگی بر یکدیگر اثر می‌گذارند و در نتیجه کنش و واکنش متقابل دارند.

پس علیت اجتماعی چند بعدی است. به عنوان مثال ماکس وبر بیشتر از این نظر سوم حمایت می کند. اما نقطه نظر دیانت بهائی در این مورد اگرچه با اندیشه سوم سازگارتر است ولی در حقیقت با آن نیز تفاوت دارد. در واقع یک اشکال بنیادین مشترک در هر سه این نظریات وجود دارد. هر سه دیدگاه تفکیک قاطعی میان نهادهای مادی (اقتصادی) و ذهنی (غیر اقتصادی) می کنند. یعنی مثلا شیوه تولید سرمایه داری امری کاملا مادی تلقی می شود و مذهب امری کاملا ذهنی، و آنگاه مناقشه بر سر آن است که کدام علتند و کدام معلول. اما آئین بهائی بینش نوینی در این مورد ارائه می دهد. فلسفه بهائی می آموزد که همه پدیدارها از جمله پدیدارهای تاریخی در آن واحد هم جنبه مادی دارند و هم جنبه روحانی و فرهنگی. اگر چه همه نهادها با یکدیگر در تاثیر متقابل می باشند اما خود این نهادها نیز در درون خویش دارای ابعاد گوناگون هستند. باید گفت که در اندیشه معدودی از جامعه شناسان گاهی نشانه و جرقه ای از این بینش دیده می شود ولی معمولا در نوشته هایشان فراموش می گردد. به عنوان مثال عنوان کتاب ماکس وبر تا حدی بر همین اصل استوار است اما حتی خود او نیز اهمیت عنوانش را بطور کامل متوجه نشد.

در فارسی معمولا این عنوان را بدین گونه توصیف می کنند: اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه داری. اما این ترجمه، اصل مطلب را پنهان می سازد. ترجمه درست این است: اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری. واژه آلمانی "گایست" به معنای روح و ذهن است و نه روحیه. مطلب قابل توجه این است که ماکس وبر از "روح سرمایه داری" سخن می گوید! این واژه برای کسی که سرمایه داری را امری "مادی" دانسته و آنوقت آن را علت یا معلول عامل ذهنی بداند اصلا قابل فهم نیست. عنوان کتاب وبر این نکته را بیان می کند که سرمایه داری پدیداری است و در آن واحد مادی و ذهنی، یعنی هم روح دارد و هم کالبد. متأسفانه حتی وبر هم بخوبی از این کشف خود آگاه نشد و در نتیجه به تصریح آن نپرداخت. حضرت بهاءالله در بررسی هر پدیده ای آن را در آن واحد مادی و روحانی می پندارند. همه چیز در عین ظاهر مادیش آینه تجلی خداست و در نتیجه این دو گانگی ویژگی بنیادین همه هستی است.

در آثار بهائی گاهی این دوگانگی به صورت دوگانگی ماهیت و وجود ظاهر می شود. به عنوان مثال حضرت بهاءالله بیان فرمود که "در هر شیئی حکم کل شیئی مشاهده می شود" و حضرت عبدالبهاء تأکید نموده اند که "در هر چیزی کمال هر چیزی هست" و حضرت باب بیان داشت که "دون الله موجود نمی شود الا به دو جهت، جهت وجودی که دال بر ظهور متجلی است و جهت ماهیتی که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است." اما در عرصه تاریخ نیز حضرت بهاءالله رادیکال ترین (شگرف ترین) اصل هشیاری تاریخی را بیان نمودند. ولی نه تنها بخلاف هگل و مارکس پایانی برای این تحول تاریخی قائل نشدند بلکه بعلاوه منطق این تاریخیت و زمانمندی را در عرصه کلام و وحی و تجلی الهی نیز صادق دانستند. نویسندگانی مانند هگل اگر چه دیالکتیک را قانون تاریخ دانستند، ولی در باره عرصه حقیقت دینی اندیشه ای ایستا داشتند، کما اینکه از دیدگاه هگل، مسیحیت پایان وحی و حقیقت دینی است. آئین بهائی نه تنها زمانمندی را در همه نهادها از جمله دین و وحی صادق می پندارد بلکه تجدید تجلی تاریخی الهی (وحی) را حاصل ارتباط متقابل دین و نهادهای جامعه دانسته و آن را مبتنی بر بنیان تحول جامعه و نهادهای آن اعلان می نماید. به عبارت دیگر تاریخ در آن واحد امری روحانی و مادی است و این ارتباط در درون خود مفهوم وحی و دین واقعیت می یابد، چرا که به فرموده حضرت عبدالبهاء شریعت نه امری دلخواهی و بی ارتباط با روابط اجتماعی، بلکه "روابط ضروریه منبعت از حقائق اشیاء است". به عنوان مثال حضرت عبدالبهاء میفرماید: "تغیر احوال و تبدل و انقلاب زمان، از لوازم ذاتیه ممکنات است و لزوم ذاتی از حقیقت اشیاء انفکاک ندارد... و چون تغیر و تبدل حال از لوازم ممکنات است لهذا احکام نیز به سبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود... عالم مانند انسان است و انبیا و رسل الهی طبیبان حاذق، شخص انسانی بر حالت واحده نماند، امراض مختلفه عارض گردد و هر مرض را علاجی مخصوص. پس طبیب حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده ننماید بلکه به مقتضای اختلاف امراض و احوال، ادویه و علاج را تغییر دهد."^{۱۵۷} این جاست که اصل سنت شکنی و نفی مفهوم متداول خاتمیت تا بدین حد اهمیت می یابد، زیرا که انقلابی در باره مفهوم هستی و تاریخ را به ارمغان می آورد و صرفا یک مسئله "مذهبی" نیست.

۲۰. رمز عدد ۱۹ در چیست؟

حضرت اعلی در کتاب بیان، عدد نوزده را به عنوان عددی مقدس معرفی فرموده و در برخی احکام و مشروعات استفاده نمودند که حضرت بهاءالله برخی از آنها را تأیید فرموده اند. حضرت اعلی و حروف حی، جمعا ۱۹ نفر را تشکیل می دهند و اظهار امر علی حضرت بهاءالله، ۱۹ سال پس از اظهار امر حضرت اعلی واقع شد. بهائیان ۱۹ ماه دارند که هر ماه ۱۹ روز دارد و روز هایی که در سال باقی می ماند به ایام هاء معروف است. بدین ترتیب ضیافت هر ۱۹ روز یک بار و روزه ۱۹ روز می باشد. همچنین حداقل مهریه ۱۹ مثقال نقره است، ۱۹ درصد اموال به حقوق الله تعلق دارد، اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار تجدید می شوند، در دیانت بابت نماز ۱۹ رکعت بود و بسیاری احکام دیگر. این عدد در زمانی کشف شده است که کامپیوتر یا ماشین حسابی وجود نداشته است و این خود یکی از اعجازهای امر مبارک است. اکنون پس از گذشت قریب به ۱۶۰ سال، بشر تنها با استفاده از کامپیوتر و امکانات پژوهشی بسیار گسترده، توانسته رمز عدد ۱۹ را در قرآن کشف کند!

مقاله قرآن و کامپیوتر نوشته "دکتر رشاد خلیفه"، دانشمند مسلمان مصری، دارای درجه پی اچ دی در رشته مهندسی سیستمها و استاد دانشگاه آریزونا آمریکا است که مدتی معاون سازمان توسعه صنعتی ملل متحد بوده است. وی با کمک عده ای از مسلمین متخصص و صرف وقت بسیار، تحقیقات گسترده ای را در نظم ریاضی کاربرد حروف و کلمات در قرآن شروع نموده و با الهام از آیات ۱۱ تا ۳۱ سوره مدثر که عدد ۱۹ را کلید رمز اعجاز آمیز قرآن و آسمانی بودن آن معرفی می کنند، به کمک عدد ۱۹ توانست رمز نظم ریاضی حیرت انگیز و اعجاز آمیز حاکم بر حروف قرآنی را کشف نماید. دکتر رشاد خلیفه، نخستین بار ترجمه قرآن مجید از عربی به انگلیسی را در ۱۲ جلد نگاشت. این ترجمه ها توسط مؤسسه «روح حق» واقع در شهرستان توسان ایالت آریزونا آمریکا بچاپ رسید. مقاله قرآن و کامپیوتر در پایان جلد اول کتاب ترجمه قرآن درج شده است. دکتر رشاد خلیفه در این مقاله می نویسد:

در چهارده قرن اخیر نوشته های بیشمار ادبی شامل کتاب، مقاله، گزارشات پژوهشی درباره کیفیت معجزه آسای قرآن به رشته تحریر در آمده است. در این نوشته ها فصاحت بیان، فضیلت ادبی، معجزات علمی، سبک و حتی جاذبه آهنگ تلاوت قرآن تشریح شده است. با وجود این، تحقیق در اعجاز قرآن بعلت احساسات بشری، بیطرفانه صورت نگرفته و بسته به عقیده نویسندگان بر علیه آن قلم فرسایی شده است. چون مطالعات و پژوهش های قبلی به بوسیله بشر انجام شده، خواهی نخواستی تمایلات و نظرات ضد و نقیض نویسندگان در آنها به چشم می خورد. این نوشته ها نتوانسته اند افراد غیرمسلمان را قانع کنند که قرآن کتاب آسمانی است و دلایل نویسندگان در ایشان مؤثر نبوده است. معجزه ای که در این رساله پژوهشی ارائه می شود بر مبنای اصولی بی چون و چرا و خالی از شک و شبهه و غیرقابل تغییر استوار است؛ بدین ترتیب فن کامپیوتر با کشف سیستم اعدادی اعجاز آمیز قرآن مدلل می دارد که قرآن مجید بدون شک ساخته فکر بشر نمی تواند باشد. خواست خدای توانا بوده است که این نظم پیچ در پیچ عددی قرآن مخفی نماند تا تایپ شود که سرچشمه غیبی قرآن از جانب خداوند متعال است و نیز در عرض گذشت قرون بوسیله ذات او محافظت می شده و از گزند تغییر، افزایش یا کاهش در امان مانده است. رمزهای اعجاز آمیز قرآن منحصرأ از این قرارند:

۱ - اولین آیه قرآن، «بسم الله الرحمن الرحيم» دارای ۱۹ حرف عربی است.

۲- قرآن مجید از ۱۱۴ سوره تشکیل شده است و این عدد به ۱۹ قابل قسمت است. (۶×۱۹).

۳- اولین سوره ای که نازل شده است سوره علق (شماره ۹۶) نوزدهمین سوره از آخر قرآن است.

۴- سوره علق ۱۹ آیه دارد.

۵- سوره علق ۲۸۵ حرف (۱۹ × ۱۵) دارد.

۶- اولین بار که جبرئیل امین با قرآن فرود آمد ۵ آیه اولی سوره علق را آورد که شامل ۱۹ کلمه است.

۷- این ۱۹ کلمه ، ۷۶ حرف (۱۹ × ۴) دارد که به تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحيم است.

۸- دومین باری که جبرئیل امین فرود آمد ۹ آیه اولی سوره قلم (شماره ۶۸) را آورده که شامل ۳۸ کلمه است. (۲ × ۱۹).

۹- سومین بار که جبرئیل امین فرود آمد ۱۰ آیه اولی سوره مزمل (شماره ۷۳) را آورد که شامل ۵۷ کلمه است. (۳ × ۱۹).

۱۰- چهارمین بار که جبرئیل فرود آمد ۳۰ آیه اولی سوره مدثر (شماره ۷۴) را آورد که آخرین آیه آن « بر آن دوزخ ۱۹ فرشته موکلند» می باشد. (آیه ۳۰).

۱۱- پنجمین بار که جبرئیل فرود آمد اولین سوره کامل « فاتحه الكتاب» را آورد که با اولین بیانیه قرآن بسم الله الرحمن الرحيم (۱۹ حرف) آغاز می شود. این بیانیه ۱۹ حرفی بلافاصله بعد از نزول آیه «بر آن دوزخ ۱۹ فرشته موکلند» نازل شد. این مراتب گواهی ارتباط آری از شبهه آیه ۳۰ سوره مدثر(عدد ۱۹) و اولین بیانیه قرآن «بسم الله الرحمن الرحيم» (عدد ۱۹) با سیستم اعدادی اعجاز آمیز است که بر عدد ۱۹ بنا نهاده شده است.

۱۲- آفریننده ذوالجلال و عظیم الشان با آیه ۳۱ سوره مدثر به ما یاد می دهد که چرا عدد ۱۹ را انتخاب کرده است. پنج دلیل زیر را بیان می فرماید :

(الف) بی ایمانان را آشفته سازد.

(ب) به خوبان یهود و نصارا اطمینان دهد که قرآن آسمانی است.

(ج) ایمان مومنان تقویت نماید.

(د) تا هر گونه اثر شک و تردید را از دل مسلمانان و خوبان یهودیت و مسیحیت بزدايد.

(ه) تا منافقین و کفار را که سیستم اعدادی قرآن را قبول ندارند رسوا سازد.

۱۳- آفریننده به ما می آموزد که این نظم اعدادی قرآن تذکری به تمام جهانیان است (آیه ۳۱ سوره مدثر) و یکی از معجزات عظیم قرآن است. (آیه ۳۵).

۱۴- هر کلمه از جمله آغازیه قرآن بسم الله الرحمن الرحيم در تمام قرآن بنحوی تکرار شده که به عدد ۱۹ قابل تقسیم است ، بدین ترتیب که کلمه " بسم " ۱۹ بار کلمه " الله " ۲۶۹۸ بار (۴۲*۱۹)، کلمه " الرحمن " ۵۷ بار (۳*۱۹) و کلمه " الرحيم " ۱۱۴ بار (۶*۱۹) دیده می شود.

۱۵- قرآن ۱۱۴ سوره دارد که هر کدام از سوره ها با آیه افتتاحیه " بسم الله الرحمن الرحيم " آغاز میشود بجز سوره توبه (شماره ۹) که بدون آیه معموله افتتاحیه است، لذا آیه " بسم الله الرحمن الرحيم" در ابتدای سوره ها ۱۱۳ بار تکرار شده است.

چون این رقم به ۱۹ قابل قسمت نیست و سیستم اعدادی قرآن آسمانی ساخته پروردگار باید کامل باشد یکصد و چهاردهمین آیه بسم الله را در سوره النمل که دوسم الله دارد (آیه ۲۷) (آیه افتتاحیه و آیه ۳۰) بنابراین قرآن مجید ۱۱۴ بسم الله دارد.

۱۶- همانطور که در بالا اشاره شد سوره توبه فاقد آیه افتتاحیه بسم الله است. هر گاه از سوره توبه شروع کرده آنرا سوره شماره یک و سوره یونس را سوره شماره دو فرض نموده و به همین ترتیب جلو برویم، ملاحظه می شود که سوره النمل نوزدهمین سوره است (سوره ۲۷) که بسم الله تکمیلی را دارد. از این نظم نتیجه می گیریم که قرآنی که اکنون در دست ماست با قرآن زمان پیامبر از لحاظ ترتیب سوره ها یکی است.

۱۷- تعداد کلمات موجود بین دو آیه بسم الله سوره النمل ۳۴۲ (۱۸*۱۹) میباشد.

۱۸- قرآن مجید شامل اعداد بیشماری است. مثلاً: ما موسی را برای چهل شب احضار کردیم، ما هفت آسمان را آفریدیم. شمار این اعداد در تمام قرآن ۲۸۵ (۱۵*۱۹) میباشد.

۱۹- اگر اعداد ۲۸۵ فوق را با هم جمع کنیم، حاصل جمع ۱۷۴۵۹۱ (۹۱۸۹*۱۹) خواهد بود.

۲۰- حتی اگر اعداد تکراری را از عدد فوق حذف نماییم حاصل جمع ۱۶۲۱۴۶ (۸۵۳۴*۱۹) خواهد بود.

۲۱- یک کیفیت مخصوص به قرآن مجید اینست که ۲۹ سوره با حروف رمزی شروع میشود که معنی ظاهری ندارند، این علامات در هیچ کتاب دیگری و در هیچ جایی دیده نمی شوند. این حروف در ابتدای سوره های قرآن بخش مهمی از طرح اعدادی اعجاز آمیز می باشد که بر عدد ۱۹ بنا شده است. اولین نشانه این ارتباط اینست که ۲۹ سوره از قرآن با این علامات شروع میشود. تعداد حروف الفبا در این رموز ۱۴ و تعداد خود رمزها نیز ۱۴ میباشد. هرگاه تعداد سوره ها (۲۹) و حروف الفبا (۱۴) را با تعداد رمزها (۱۴) جمع کنیم، حاصل جمع ۵۷ (۳*۱۹) خواهد بود.

۲۲- خداوند توانا به ما یاد می دهد که در هشت سوره و سوره های شماره (۲۸، ۲۷، ۲۶، ۱۵، ۱۳، ۱۲، ۱۰، ۳۱) دو آیه اول که با این رموز آغاز میشوند حاوی و حامل معجزه قرآن هستند، باید توجه داشت که قرآن کلمه " آیه " را بمعنی معجزه بکار برده است. باید کلمه آیه دارای معانی متعددی باشد که یکی از آنها معجزه است و نیز باید دانست که خود کلمه معجزه در هیچ جای قرآن بکار برده نشده است.

دین جهت قرآن مناسب تفسیر نسلهای گوناگون بشریت است مثلاً نسلهای قبلی (پیش از کشف اهمیت حروف رمزی قرآن) کلمه آیه را در این هشت سوره، آیه نیم بیتی می پنداشتند، ولی نسلهای بعدی که از اهمیت این رموز باخبر شدند آیه را به معنی معجزه تفسیر کرده اند. بکار بردن کلمات چند معنایی و مناسب برای همه نسلهای بشر در زمانهای گوناگون خود یکی از معجزات قرآن است.

۲۳- سوره قاف که با حرف ق شروع می شود (شماره ۵۰) شامل ۵۷ (۳*۱۹) حروف ق است.

۲۴- سوره دیگری در قرآن " حروف ق را در علامت رمزی خود دارد (سوره شوری شماره ۴۲) که اگر حروف ق را در این سوره شمارش نمائید، ملاحظه خواهید کرد که حرف ق ۵۷ (۳ * ۱۹) بار تکرار شده است.

۲۵- بدین ترتیب درمی یابید که دو سوره قرآنی فوق الذکر (شماره ۵۰ و ۴۲) به اندازه همدیگر (۵۷، ۵۷) شامل حرف ق هستند که مجموع آن دو با تعداد سوره های قرآن (۱۱۴) برابر است. چون سوره ق بدین نحو آغاز می شود: "ق و القرآن المجید" تصور

حرف ق به معنی قرآن مجید می نماید و ۱۱۴ ق مذکور گواه ۱۱۴ سوره های قرآن است. این احتساب اعداد آشکار و گویا ، مدلل می دارد که ۱۱۴ سوره قرآن ، تمام قرآن را تشکیل می دهند و چیزی جز قرآن نیستند.

۲۶- آمار کامپیوتر نشان میدهد که فقط این دو سوره که با حرف ق آغاز می شود ، دارای تعداد معینی ق (۵۷ مورد) هستند ، گوئی خداوند توانا می خواهد با اشاره و کنایه بفرماید که خودش تنها از تعداد حروف الفبا در سوره های قرآن با خبر است.

۲۷- یک نمونه در آیه ۱۳ از سوره ق مدلل می دارد که هر کلمه و در حقیقت هر حروف در قرآن مجید به دستور الهی و طبق یک سیستم اعدادی بخصوصی که بیرون از قدرت بشر است گنجانیده شده است این آیه می فرماید "عاد ، فرعون و اخوان لوط " در تمام قرآن مردمی که لوط را نپذیرفتند ، قوم نامیده می شوند. خواننده بلافاصله متوجه می شود که اگر بجای « اخوان » در سوره ق کلمه « قوم » بکار برده می شد چه اتفاقی می افتاد . در این صورت ذکر کلمه قوم بجای اخوان، حرف « ق » در این سوره ۵۸ بار تکرار می شد و عدد ۵۸ به ۱۹ قابل قسمت نیست و لذا با تعداد ۵۷ « ق » که در سوره شوری مطابقت نمی کرد و جمع آن دو با تعداد سوره های قرآن برابر نمی شد ، بدین معنی که با جایگزین کردن یک کلمه بجای دیگری نظم قرآن از بین میرود.

۲۸- تنها سوره ای که با حرف « ن » آغاز میشود ، سوره قلم است (شماره ۶) این سوره ۱۳۳ « ن » دارد که به ۱۹ قابل قسمت است (۱۹×۷).

۲۹- سه سوره اعراف (شماره ۷) مریم (شماره ۱۹) و ص (شماره ۳۸) که با حروف « ص » شروع میشوند، جمعاً ۱۵۲ حرف « ص » دارند (۱۹×۸).

۳۰- در سوره طه (شماره ۲۰) جمع تعداد حروف « ط » و « ه » ۳۴۴ میباشد (۱۸ × ۱۹).

۳۱- در سوره « یس » تعداد حروف « ی » و « س » ۲۸۵ میباشد (۱۵×۱۹).

۳۲- در هفت سوره ۴۰ تا ۴۶ که با رمز « حم » شروع میشوند تکرار حروف ۲۱۶۶ میباشد (۱۴*۱۹) بنابراین تمام حروف اختصاری که در ابتدای سوره های قرآن قرار دارند . بدون استثناء در روش اعدادی اعجاز آمیز قرآن شرکت دارند. باید توجه داشت که این روش اعدادی قرآن ، در مواردی ساده و در خور فهم اشخاص معمولی است ، اما در موارد دیگر ، بسیار مشکل و پیچیده بوده و برای درک آنها اشخاص تحصیل کرده باید از ماشینهای الکترونیکی کمک بگیرند.

۳۳- در سوره های شماره ۲ و ۳ و ۷ و ۱۳ و ۱۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ که با رمز « الم » شروع میشوند تعداد حروف الف ، لام ، میم جمعاً ۲۶۶۷۶ مورد و قابل قسمت به ۱۹ میباشد (۱۴*۱۹).

۳۴- در سوره های ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۶ و ۴۲ که با رمز « طس » یا یکی از دو حرف مزبور (ط ، س) آغاز میشوند تعداد دو حرف « ط » و « س » ۴۹۴ مورد میباشد (۲۶*۱۹).

۳۵- در سوره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ که با رمز « الر » آغاز می شوند تعدا الف ، لام ، راء به اضافه تعداد (راء) تنها در سوره سیزدهم ۹۷۰۹ مورد است که این عدد قابل قسمت بر عدد ۱۹ می باشد (۵۱۱*۱۹).

۳۶- در سوره هایی که با رمز یکی از حروف "ط" "س" و "م" آغاز می شوند ، تعداد حروف طاء و سین و میم ۹۱۷۷ مورد می باشد (۴۳۸*۱۹).

۳۷- در سوره رعد (شماره ۱۳) که با حرف رمزی "المرا" آغاز می شود ، تعداد حروف (الف ، لام ، میم، را) ۱۵۰۱ مورد می باشد (۱۹*۷۹).

۳۸- در سوره اعراف (شماره ۷) که با حروف رمزی "المص" شروع می گردد تعداد وقوع "الف" ۲۵۷۲ مورد ، حرف "لام" ۱۵۲۳ مورد ، حرف "میم" ۱۶۵ و حرف "ص" ۹۸ مورد که جمعاً عدد ۵۳۵۸ بدست می آید(۱۹*۲۸۲).

۳۹- در سوره مریم (شماره ۱۹) که با حروف "کهیصص" شروع می شود ، تعداد حروف (کاف ، ها ، یا ، عین ، صاد) ۷۹۸ مورد می باشد (۱۹*۴۲).

۴۰- در سوره شوری (شماره ۴۲) که با حروف "حم عسق" شروع می شود ، تعداد حروف (حا ، میم ، عین، سین ، قاف) ۵۷۰ مورد می باشد(۱۹*۳۰).

۴۱- در سیزده سوره ای که حرف "الف" در لغت رمزی آنهاست (سوره های شماره ۲ ، ۳ ، ۷ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ و ۱۵) جمع الف های موجود ۱۷۴۹۹ مورد می باشد(۱۹*۹۲۱).

۴۲- در سیزده سوره فوق الذکر جمع حروف "لام" ۱۸۷۰ مورد می باشد(۱۹*۶۲۰).

۴۳- در هفده سوره ای که حروف "میم" در لغت رمزی آنهاست (سوره های شماره ۲ ، ۳ ، ۷ ، ۱۳ ، ۳۲ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶) جمع حروف "میم" ۸۶۸۳ مورد می باشد (۱۹*۴۵۷).

درتاریخ ، کتابی سراغ نداریم که مانند قرآن طبق یک سیستم عددی تنظیم شده باشد بر این حقیقت علاوه بر ۴۳ بند پیشین ، موارد زیر نیز گواه صادقی است:

الف: کلمه "الله" ۲۶۹۸ مرتبه در قرآن تکرار شده که مضربی از عدد ۱۹ است (۱۴۲ * ۱۹) و تعداد حروف "بسم الله الرحمن الرحیم" نیز ۱۹ مورد می باشد. مسئله جالب اینکه در سوره اخلاص بعد از "قل هو الله احد" جمله "الله الصمد" آمده در صورتی که اگر "هو الصمد" می آمد ، جمله صحیح بود. از نظر دستور زبانی باید "هو" می آمد اما با این حال "الله" آمده است، اگر بجای "الله" "هو" می آمد ، سیستم ریاضی قرآن بهم می ریخت و این مسئله شباهت زیادی دارد به همان "اخوان" و "قوم" در سوره "ق".

ب: مورد جالب دیگر در سوره مریم حروف مقطعه کهیصص می باشد که بصورت حروف آغازین آمده است ، این حروف در سوره مریم ، بصورت جداگانه ، با این تعداد بکار رفته اند: حرف "ک" ۱۳۷ مرتبه، حرف "ه" ۱۶۸ مرتبه ، حرف "ی" ۳۴۵ مرتبه ، حرف "ع" ۱۲۲ مرتبه، حرف "ص" ۲۶ مرتبه. جمع این ارقام به این صورت است: ۳۴۵ ۱۶۸ ۱۳۷ ۱۲۲ ۲۶ = ۸۹۷ که مضرب عدد ۱۹ می باشد (۱۹*۴۲) یعنی مجموع تکرار حروف پنجگانه (ک، ه ، ی ، ع ، ص)، سوره مریم (سوره شماره ۱۹) علاوه بر آنکه بر عدد ۱۹ (تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم) قابل تقسیم است، بر عدد ۱۴ (که تعداد حروف مقطعه است) نیز قابل تقسیم می باشد(۱۴*۵۷=۷۹۸).

پ: در قرآن بعضی از کلمات با کلمه های دیگر که از نظر معنی با همدیگر تناسب دارند یکسان به کار رفته اند. مثلاً:

۱- کلمه "حیوه" ۱۴۵ بار با مشتقات آن در قرآن بکار رفته است و به همان تعداد (۱۴۵ بار) کلمه "موت" یا مرگ" با مشتقاتش بکار رفته است.

- ۲- کلمه "دنیا" ۱۱۵ بار و کلمه "آخرت" هم ۱۱۵ بار بکار رفته است.
- ۳- کلمه "ملائکه" ۸۸ بار در قرآن آمده است و کلمه "شیاطین" نیز به همان تعداد ۸۸ بار بکار برده شده اند.
- ۴- "حر" یعنی گرما ۴۰ بار و کلمه "برد" یعنی سرما نیز ۴۰ بار بکار برده شده اند.
- ۵- کلمه "مصائب" ۷۵ بار و کلمه "شکر" نیز ۷۵ بار.
- ۶- کلمه "زکات" ۳۲ بار و کلمه "برکات" نیز ۳۲ بار.
- ۷- کلمه "عقل" و مشتقات آن ۴۹ بار و کلمه "نور" نیز با مشتقاتش ۴۹ بار.
- ۸- کلمه "یوم" به معنی روز و "شهر" به معنی ماه در قرآن به ترتیب ۳۶۵ بار و ۱۲ بار بکار رفته اند.
- ۹- کلمه "رجل" به معنی مرد ۲۴ بار و کلمه "امرأه" به معنی زن نیز ۲۴ بار در قرآن بکار رفته اند.
- ۱۰- کلمه "امام" بصورت مفرد و جمع ۱۲ بار در قرآن آمده است.

آیا اینها تصادفی است؟

ت: تفاوت‌هایی در حدود یک ده هزارم. ضمن بررسی سوره مریم و زمر دیدم که نسبت "درصد" مجموع حروف (ک، ه، ی، ع، ص) در هر دو سوره مساوی است با اینکه باید در سوره مریم بیش از هر سوره دیگر باشد زیرا این حروف مقطعه فقط در آغاز سوره مریم قرار دارد. اما هنگامیکه محاسبات مربوط به نسبت گیری حروف دو سوره را از رقم سوم اعشار بالاتر بردم روشن شد که نسبت مجموع این حروف در سوره مریم یک ده هزارم (۰/۰۰۰۱) بیش از سوره زمر است. این تفاوت‌های جزئی راستی عجیب و حیرت آوراست.

نتیجه

۱- یک مؤلف هر قدر هم که توانا باشد هر گز نمی تواند در ذهن خود حروف و اعدادی به اندازه معین بگیرد سپس از آنها مقالات و یا کتابی بنویسد که همچون قرآن حتی شماره ها و حروف و کلمات آن نیز به اندازه و شمرده شده در آید مثلاً حروف مقطعه "الم" به ترتیب "الف" بعد "لام" و سپس "میم" از دیگر حروف در سوره های مربوطه بیشتر باشد. از طرف دیگر تعداد حروف مقطعه ۱۴ حرف باشد یعنی درست نصف تعداد حروف الفبای عربی. اگر مشاهده کردیم انسانی در مدت ۲۳ سال با آن همه گرفتاری؛ سخنانی آورد که نه تنها مضامین آنها حساب شده و از نظر لفظ و معنی و محتوا در عالیترین صورت ممکن بود؛ بلکه از نسبت ریاضی و عددی حروف چنان دقیق و حساب شده بود که نسبت هر یک از حروف الفبا در هریک از سخنان او یک نسبت دقیق ریاضی دارد. آیا نمی فهمیم که کلام او از علم بی پایان پروردگار سرچشمه گرفته است؟

۲- رسم الخط اصلی قرآن را حفظ کنید. تمام محاسبات فوق در صورتی صحیح خواهد بود که به رسم الخط اصلی و قدیمی قرآن دست نزنیم مثلاً اسحق و زکوه و صلوة را به همین صورت بنویسیم نه بصورت اسحاق و زکات و صلاه. در غیر اینصورت محاسبات ما بهم خواهد ریخت.

۳- عدم تحریف قرآن. در قرآن مجید حتی کلمه و حرفی کم و زیاد نشده و الا بطور مسلم محاسبات کنونی روی قرآن فعلی صحیح از آب در نمی آمد و کلمات و حروف حساب شده نظام کنونی حروف قرآن را بکلی به هم می ریخت. پس این نشانه دیگری بر عدم کوچکترین تحریف در قرآن مجید است.

حال فرموده پیامبر اسلام را یاد آوری می کنم که فرمود: «عجائب و شگفتیهای قرآن پایان ناپذیر است و قرآن ظاهرش خوشایند و باطنش عمیق است. عجایبش را نمی توان شمرد و غرائبش هرگز کهنه نشود مؤمن هرگاه قرآن بخواند بوی عطر ماندنی از دهانش خارج شود.»

۲۱. چرا حضرت بهاءالله ادعای الوهیت و خدائی کرده اند؟

از جمله اعتراضات اینست که چرا حضرت باب و حضرت بهاء الله دعوی ربوبیت و الوهیت نموده اند. این سؤال را در هشت قسمت بررسی می کنیم.

اعتقاد اهل بهاء در مورد خداوند

با مروری سطحی بر آیات نماز یومیه ای که بهائیان می خوانند، خواهید دید نه تنها چنین نیست بلکه بهائیان خداوند را در چنان علو تقدیسی ستایش می نمایند که حتی اذکار مقربین را لایق صعود به آسمان قربیت او نمی دانند و طیور قلبیهای مخلصین را قابل وصول به آستانه درگاهش نمی شمردند و ذات خداوند را از انتساب هر اسم و صفتی مبرا می دانند: «سبحانک من ان تصعد الی سماء قریب اذکار المقربین او ان تصل الی فناء بابک طیور افئدة المخلصین، اشهد انک کنت مقدسا عن الصفات و منزها عن الاسماء»^{۱۵۸} یعنی پاک و منزهی تو از اینکه بالا رود به آسمان قرب تو ذکرهای مقربین یا اینکه برسد به ساحت درگاه تو پرندگی های قلوب مخلصین، گواهی می دهم اینکه تو پاک از صفات و منزله از اسم ها بوده ای، نیست خدایی جز تو با شکوه ترین خدای ارجمنند. و «اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بانک لا اله الا انت»^{۱۵۹} یعنی شهادت می دهم به یکتایی و یگانگی تو و به اینکه نیست خدایی جز تو. بهائیان ستایش خداوند را در چنین درجه ای را از پیامبر خود آموخته اند. حال چگونه می توان پذیرفت شخصی که به پیروانش چنین آموخته، خود را خدا بداند؟

راجع به توحید و شناسایی ذات احدیت، حضرت بهاءالله در یکی از الواح می فرماید «اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عز حقیقت و آن ذات غیب لایدرک، عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود، صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصع و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغای کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدس خود بوده و لایزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود»^{۱۶۰}. همچنین می فرماید: «فَاعْلَمْ بَانَ اللّٰه تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی لَنْ یَظْهَرَ بِکَیْنُونِیَّتِهِ وَ لَا بِذَاتِیَّتِهِ لَمْ یَزَلْ کَانَ مَکْنُونًا فِی قَدَمِ ذَاتِهِ وَ مَخْزُونًا فِی سَرْمَدِیَّةِ کَیْنُونَتِهِ»^{۱۶۱} یعنی بدان که خدای تبارک و تعالی هرگز به کینونت و ذاتیت خود ظهور نخواهد یافت و از آغازی که برای آن آغازی نیست در قدم ذات خود و سرمدیت کینونت خود پوشیده و پنهان بوده است.

حضرت اعلی در توصیف خداوند می فرماید: «تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیء بوده و هست خلق نافرمانه آیه عرفان خود را در هیچ شیئی از عرفان او و تجلی نافرمانه بشیئی الا بنفس او. از لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئی و خلق نافرمانه کل شیء را بشائی که کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متغرز بوده و هست بسططان ربوبیت خود...»^{۱۶۲}

حضرت ولی امرالله در این مورد می فرمایند: «بر طبق معتقدات اهل بهاء هیكل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیّه لا یدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیكل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع می گردد»^{۱۶۳}

مقام مظاهر ظهور

مظاهر مقدسه الهیه دارای دو مقام هستند یکی مقام بشری؛ چنانکه خداوند در قرآن خطاب به حضرت محمد می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^{۱۶۴} یعنی بگو (ای محمد) که من بشری هستم مانند شما و دیگر مقام الهی روحی سماوی؛ چنانکه حضرت محمد در همان آیه می فرماید «یوحی الی» یعنی وحی الهی به من می رسد، یعنی کلامی که از لسان من بیرون می آید کلام خداست. مثل مظاهر مقدسه الهیه با خدا مثل نی است و نای اگرچه همه آواها از نی بیرون می آید و از نی شنیده می شود، لکن در حقیقت از نائی است که نی را می نوازد:

این همه آواها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود

حال اگر از نی ندای «انی انا الله» بشنوی یقین بدان که این ندا از نی نیست بلکه از نای است.

از طرف دیگر مثل مظاهر مقدسه الهیه مثل آینه است که شمس حق و حقیقت در آن تجلی فرموده؛ حال اگر آینه بگوید که شمس هستم صحیح فرموده زیرا که همان تابش و تجلی که در شمس است در آینه متجلی است مشاهده می گردد و اگر بگوید که من آینه ای بیش نیستم و شمس حق در مقام تقدیس خود مستقر است، باز هم صحیح فرموده است.

کیفیت خطاب

ما آیات قرآن را کلام خدا می دانیم هرچند که از فم مظهر حضرت محمد (ص) جاری شده است و آیات الهیه در کتب الهی به چند صورت نازل شده اند:

یکی آنکه خداوند به لسان بندگان تکلم می فرماید؛ چنانکه در سوره حمد فرموده «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یا در نماز کبیر فرموده «یا الهی تری روحی مهترأ فی جوارحی و ارکانی» و این گونه آیات معمولاً برای مناجات بنده با خدا به کار می رود.

وجه دیگر آیتی است که از لسان مظهر ظهور به بندگان نازل فرموده است؛ چنانکه در قرآن می فرماید «یا ایها الکافرون» و یا در کتاب اقدس می فرماید «یا معشر العلماء».

وجه دیگر آیتی است که خداوند خطاب به مظهر ظهور می فرماید؛ چنانکه در قرآن کریم در سوره مدثر خطاب به حضرت محمد است که «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبِّكَ فَكَبِيرٌ» و در کتاب مستطاب اقدس می فرماید «قل روح الاعمال هو رضائی و علق کل شیئی بقبولی».

وجه دیگر آیتی است که خداوند از لسان مظهر ظهور منادی است به ندای «انی انا الله» و این ندا، ندای خداست که از لسان مظهر ظهور او که لسان الله است جاری می شود و خداست که می فرماید «انی انا الله». نظیر اینگونه آیات در قرآن نیز موجود است. آنجایی که می فرماید «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»^{۱۶۵} و شجره موسوی در طور الهی

به همین ندای ربانی منادی گردید « إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي »^{۱۶۶} یعنی از شجره موسوی ندای الهی بلند گردید که من هستم خدا و نیست خدایی غیر از من، پس مرا پرستش کنید؛ اگر می توان اینطور برداشت کرد که خدا بصورت درخت یا شعله در آمده و سخن گفته، به این تعبیر ظهور او در قلب اشرف مخلوقاتش نباید جای تعجب داشته باشد و گذشته از آن، اینکه حضرت باب و حضرت بهاءالله در الواح و آثار مبارکه به این ندای الهی منادی بوده اند، ما بهائیان چون کلام آنها را کلام خدا می دانیم لذا معتقدیم که خداوند غیب منیع لا یدرک از لسان مقدس آنها که لسان الله است به ندای « انی انا الله » مناداست.^{۱۶۷}

ارتباط مظاهر ظهور با خدا

در احادیث اسلامی مذکور است که حضرت رسول اکرم می فرماید «لی مع الله حالات هو انا و انا هو و انا انا و هو هو» یعنی برای من با خدا حالاتی است وقتی او من است و من او و وقتی من من هستم و او او. غفلت از جنبه استعاری و تشبیهی این بیانات و توهم وحدت پیامبران با ذات الهی کفر محض می باشد. پس معنی باطنی آن را باید در نظر گرفت.

همچنین فرموده اند «من عرفنی فقد عرف الله و من رآنی فقد رأ الحق» یعنی هرکس مرا شناخت خدا را شناخته و هرکس مرا دید حق تعالی را دیده است. و خداوند در قرآن کریم می فرماید « وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى »^{۱۶۸} یعنی ای محمد سنگی که تو انداختی بسوی دشمن تو نینداختی بلکه خدا انداخت. و همچنین فرموده اند « إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ »^{۱۶۹} یعنی کسانی که با تو بیعت کردند با خدا دست بیعت داده اند، دست خدا بالای دستهای ایشان است. اگر به تعبیر ظاهری توجه کنیم، می توان گفت که حضرت محمد در این آیات خود را خدا خوانده و دست خود را بالای همه دستها قرار داد و گفت این دست خداست.

حضرت مسیح نیز می فرمایند «من و پدر یکی هستیم»^{۱۷۰} و یهودیان سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. همچنین می فرماید: «پدر در من است و من در پدر هستم»^{۱۷۱}.

پس در کل باید معانی باطنی مندرج در کلام خداوند را در نظر گرفت و باید در نظر داشت که مظاهر ظهور الهیه آنچه می گویند خدا گفته و آنچه می کنند خدا کرده و شناسایی آنها شناسایی خدا است. حضرت بهاءالله در مورد رابطه پیامبران با خدا فرموده اند «به ظهور و صفات و اسمای ایشان (پیامبران) ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر می شود»^{۱۷۲}.

عرفا و ندای انا الحق

عرفای بسیاری نیز بانگ انا الحق سر داده اند و برخی همچون منصور بن حلاج سر خویش را بابت افشای این راز بالای دار برده اند.

گفتم آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

و شیخ محمود شبستری عارف بزرگ اسلامی در این باره می فرماید:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

منظور از درخت همان شجره موسوی است که ندای انا الله بلند کرد. آنان که با متون عرفانی آشنایی دارند می دانند که بالاترین مرتبه سلوک، فنا فی الله است و در این جایگاه ذکر "تو" بر معشوق کفر محسوب می گردد، چه که به معنای قائل شدن وجود برای خود است.

جلال‌الدین مولوی در رساله‌ای که در آن معنی را خوب می‌رساند، می‌گوید: «آخر این انال‌الحق گفتن هم از این معناست که مردم می‌پندارند که دعوی بزرگی است. انال‌عبد دعوی بزرگیست، انال‌الحق تواضعی عظیم است. آن کس که او انال‌عبد می‌گوید دو هستی را اثبات می‌کند یکی خود را و یکی خدا را. اما آن که انال‌الحق می‌گوید خود را عدم کرد و به باد داد. می‌گوید انال‌الحق یعنی من نیستم و همه اوست و جز خدا را هستی نیست و این غایت تواضع و افکندگی باشد خود را ولی مردم این را فهم نمی‌کنند.»

حضرت بهاء‌الله در این مورد در لوح مبارک شیخ می‌فرماید: «آن جناب یا غیر گفته سورهء توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق لم یلد و لم یولد است و بابتی‌ها به ربوبیت و الوهیت قائلند. یا شیخ این مقام مقام فنا از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدّلت بر نیستی بحث بات است. این مقام لأملک لنفسی نفعاً و لاضرراً و لایحیاً و لانشوراً است.»

عظمت ظهور کلی الهی

نکته دیگر که باید به آن اشاره کرد این است که عظمت این ظهور اعظم الهی به حدی است که در تورات به ظهورالله و در انجیل به ظهور اب آسمانی و در قرآن نیز به ظهور الله و لقاءالله و ظهور الرب تعبیر و تصریح شده است. به عنوان مثال، قرآن می‌فرماید «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»^{۱۷۳} یعنی غیر از این انتظار دارند که بیاید ایشان را ملائکه یا بیاید پروردگار تو یا بعضی آیات پروردگار تو؟^{۱۷۴}

بررسی آیات

توجه داشته باشید که نیاز به این نیست که به توجیه و توضیح تمام آیات الهی که در آنها ذکر انا الحق گردیده، پرداخت، زیرا چنانکه تا به حال گفته شد معنی این ذکر در کتب مقدسه غیر از معنی ظاهری آن است، اما به طریق دیگر نیز می‌توان این مساله را اثبات کرد.

برخی به این آیه استناد کرده اند: «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضا انه لا اله الا انا المسجون الفرید»^{۱۷۵} یعنی بشنو آنچه را که وحی می‌شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به اینکه نیست خدایی جز من زندانی یکتا. با توجه به این آیه گفته اند خدا را چگونه توانسته اند زندانی کنند؟ باید گفت که گاه خداوند رنجها و حالات مقربین خویش را به خود نسبت می‌دهد مثلاً در زیارتنامه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) می‌خوانید «السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره» یعنی سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا. کسانی که خون خدا و پسر خون خدا را توانسته اند با آن همه ذلت و مصیبت شهید کنند، همانها توانسته اند که حضرت بهاء‌الله را زندانی نمایند. آیا این حدیث مشهور را که می‌فرماید «قلب المومن عرش الرحمن» را شنیده اید؟ پس اگر مومن را زندانی کنند، چون باز هم خداوند در زندان بر قلب او که عرش رحمن است مستقر می‌گردد، چنان می‌نماید که خدا را زندانی کرده اند. حتی در اول این آیه ذکر شده «اسمع یا یوحی» یعنی بشنو آنچه وحی شد، پس این بیان شده که این کلام خداست که از لسان مظهر ظهور او جاری می‌شود.

برخی دیگر به این آیه استناد کرده اند: «کذلک امر ربک از کان مسجوناً فی أخرج البلاد»^{۱۷۶} یعنی اینگونه امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب ترین شهرها. در مورد این آیه که در آن ذکر رب آمده، باید گفت که رب علاوه بر معنی پروردگار به معنی مربی نیز است، چنانکه در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^{۱۷۷} نقل گردیده که امام حسین فرمودند «رب الارض امام

الارض»^{۱۷۸} یعنی امام، رب زمین است و اگر حتی معنی رب را پروردگار نیز بگیریم، با توجه به توضیحاتی که تا به حال داده شد مغایر است با ادعای الوهیت.

برخی دیگر به این آیات استناد کرده اند: «تفکر فی الدنيا و شأن اهلها ان الذی خلق العالم لنفسه قد حبس فی أخرج الدیار بما اکتسبت ایدی الظالمین»^{۱۷۹} یعنی درباره دنیا و حالات مردم آن بیندیش، زیرا آنکه جهان را برای خود خلق کرد، در خراب ترین مکان ها به دست ستمکاران زندانی است و «ان الذی خلق العالم لنفسه منعه أن ینظر الی احد من احبائه»^{۱۸۰} یعنی آن کسی که جهان را برای خودش خلق کرد، او را منع می کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند. با توجه به این آیه گفته اند که چرا حضرت بهاء الله خود را خالق دانسته؟ باید گفت که بهائیان اعتقاد به عوالم سه گانه (حق، امر، خلق) دارند. عالم حق مربوط به خدا است که مبرا از همه اسمها و صفات است و راهی برای شناخت او وجود ندارد و عرفا در وصف آن گفته اند «السیبیل مسدود و الطلب مردود» و حضرت بهاء الله خداوند را ذات غیب منیع لایدرک توصیف کرده، می فرمایند «و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بر فراز آسمان دانش او نرسد»^{۱۸۱}. عالم امر عالمی است که مشیت اولیه خوانده می شود و عالمی است که روح مشترک انبیا از آن نشأت میگیرد و واسطی است بین عالم حق و عالم خلق، خلقت عالم به واسطه این عالم صورت می گیرد. بدون تصور چنین واسطی، عقلا نمی توان هیچگونه نسبتی بین عالم حق که وحدت محض و قدیم و بسیط است با عالم خلق که کثرت محض و حادث و مرکب است برقرار ساخت و اگر چنین فرض کنیم واجب الوجود را در گیر زمان و مکان و کثرت و نقص نموده ایم که دیگر واجب الوجود نخواهد بود. بدین سبب است که خداوند در حدیث قدسی پیامبر را خطاب می کند و می گوید «لولاک لما خلقت الافلاک» یعنی اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم. و حال آنکه اگر ناظر به وجود ظاهری پیامبر باشیم، ایشان میلیاردها سال بعد از خلق افلاک خلق گردیده اند و این عبارت مصداق نخواهد داشت. بنابراین خالق افلاک همان عالمی است که ارواح انبیا از آن صادر می گردد و مفهوم خالقیتی هم که در آثار حضرت بهاء الله مشاهده می کنید به واسطه همین معناست.

رد این ادعا از جانب حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله در مورد این ادعا می فرمایند: «مَنْ قَالَ إِنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي ادَّعَى فِي نَفْسِهِ مَا ادَّعَى ، فَوَ اللَّهُ هَذَا لَبِئْسَ عَظِيمٌ ، وَمَا أَنَا إِلَّا عَبْدٌ أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ ... وَ يَشْهَدُ حِينَئِذٍ لِسَانِي وَ قَلْبِي وَ ظَاهِرِي وَ بَاطِنِي بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ مَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ بِأَمْرِهِ وَ مُنْجَعَلٌ بِأَرَادَتِهِ ... وَ لَكِنْ إِنِّي حَدَّثْتُ نِعْمَةَ الَّتِي أَنْعَمَنِي اللَّهُ بِجُودِهِ وَ إِن كَانَ هَذَا جُرْمِي فَأَنَا أَوَّلُ الْمُجْرِمِينَ»^{۱۸۲} یعنی بعضی گفته اند که ادعای خدائی نموده ام. قسم بخدا که این تهمت بزرگ است. جز یکی از بندگان خدا نبوده ام که به او و آیاتش ایمان آورده است ... زبان و قلب و ظاهر و باطن من گواه است که جز خدا خدائی نیست و غیر از او همه باراده او خلق شده اند ... من فقط نعمت الهی را که بآن سرفراز شده ام باز گفته ام. اگر این جرم و گناه من است البته من از اول مجرمانم.

همچنین فرموده اند: «یا إلهی إذا أَنْظَرْتُ إِلَى نِسْبَتِي إِلَيْكَ أَحِبُّ بِأَنْ أَقُولَ فِي كُلِّ شَيْءٍ بِأَنِّي أَنَا اللَّهُ وَ إِذَا أَنْظَرْتُ إِلَى نَفْسِي أَشَاهِدُهَا أَحَقَّرَ مِنَ الطَّيْنِ»^{۱۸۳}. بیت العدل اعظم الهی در رساله معرفی جمال مبارک آیات فوق را چنین ترجمه فرموده اند: «خداوندگارا هرگاه توجه به پیوند خویش با تو می کنم بر آن می شوم که بر همه مخلوقات اعلام کنم که به درستی من خدایم و آنگاه که به نفس خویش می نگرم ، آوخ ، که خود را پست تر از خاک می بینم». و همچنین آیه دیگری را بیت العدل چنین ترجمه کرده اند: « چون برگی هستم که بادهای اراده خداوند آنرا بحرکت آورده است، آیا چنین برگی در مقابل وزش تندباد مقاومت تواند کرد؟ البته آنچنانکه اراده فرماید آنرا به حرکت اندازد.»^{۱۸۴}

همچنین حضرت ولی امر الله بر این امر تاکید فرموده اند: «از جمله عقاید اساسیه اهل بهاء که باید همواره مورد توجه بوده، بهیچوجه انحراف از آن حاصل نگردد آنست که حضرت بهاء الله با آنکه اشدّ ظهوراً ظاهر گشته یکی از مظاهر الهیه ایست که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بکلی متفاوت و متمایز است»^{۱۸۵}

حضرت مسیح نیز مقام خود را با مقام خداوند متمایز کرده، می فرمایند: «هیچکس را در زمین پدر مخوانید. پدر شما یکی است که در آسمان است.»^{۱۸۶}

۲۲. چرا پیامبران در یکی از ادعیه خداوند را به موهایش قسم داده است؟

برخی به دعای «اللهم انی اسئلك بشعراتک التی یتحرک علی صفحات الوجه» یعنی خدایا ترا به موهائی که بر صورتت می جنبند قسمت می دهم، اعتراض کرده و معتقدند با توجه به اینکه خدا مو ندارد، حضرت بهاءالله این دعا را در شأن خود فرموده اند.

جمله ای که از آثار حضرت بهاءالله ذکر شده، از آن جهت مورد اعتراض بعضی قرار گرفته که برای خداوند نوعی تجسم ظاهری را به تصور آورده اند. جناب ابوالفضائل گلپایگانی در جواب این مسأله ذکر کرده که "خدائی که دست دارد و چشم دارد، مگر نباید مو داشته باشد و شما می دانید اگر خدا با داشتن سایر اعضا، سرش بی مو باشد، البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم".

استدلال ابوالفضائل بنوعی مخاطبین را به نوع تصور خودشان از خداوند باز گردانده است. خداوندی که به فرموده قرآن بر تخت می نشیند، دست راست و چپ دارد و آسمان را دور دست راستش می پیچاند، سنگ پرتاب می کند، بیعت می کند و دستش را بالای دست بیعت کنندگان می گذارد، صورت دارد، چشم دارد و بسیار خصوصیات انسانی دیگر، واقعا سوگند به موهای صورت خداوند که از توصیفی عاشقانه ناشی از احساسات و عواطف پیامبر نسبت به پروردگار است، چه جای اعتراض دارد و آیا بقول ابولفضائل خدائی که صورت و چشم و زبان دارد، کچل یا کوسه است؟

البته در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست و در اصطلاح بهائی به آن عالم امر می گویند راجع است و به عالم حق راهی ندارد. حضرت ولی امرالله در کتاب دور بهائی صفحه ۲۹ چنین می فرمایند: «وحدت وجود و تجسم خداوند به صورت انسان مخالف عقیده اهل بهاء و غیر قابل قبول است.»

۲۳. اگر حضرت باب پیغمبر است، پس چرا توبه کرده است؟

مطالبی که در مورد توبه نامه ایشان موجود است از جعلیاتی است که سالها بعد از شهادت ایشان به بازار آمد و هیچ گونه نشانی از سندیت ندارد. آیا اگر ایشان توبه کرده بودند، بیش از بیست هزار نفری که بخاطر اعتقادشان به حضرت باب عمدتا بعد از تاریخ مورد ادعای توبه، به شیوه های فجیع به قتل رسیدند، حاضر بودند جانشان را فدا کنند؟ آیا جوانی مثل انیس که حاضر نشد تا لحظه مرگ از مولایش جدا شود و خواست که در حالی که سرش بر سینه محبوب است هدف تیر ناجوانمردان گردد، خود را در راه کسی که از ادعایش توبه کرده بود هلاک می کرد؟ چرا پس از گذشت بیش از نیم قرن، ناگهان سر از مجلس شورا بدر آورد و از این گذشته اگر باب در مجلس ولیعهد توبه کرد، چرا او را دوباره در قلعه چهریق زندانی کردند و چگونه با وجود توبه، در زندان به دعوت خود ادامه داد.

در تواریخ نوشته شده از سوی دشمنان، مانند ناسخ التواریخ نیز در شرح واقعه شهادت حضرت باب ذکر گردیده که فراشان حکومت ایشان را برای گرفتن فتوای قتل بر در منازل علماء تبریز بردند و برخی از علما با جملاتی از ایشان خواستند که توبه نمایند مثلاً یکی از ایشان گفته من توبه مرتد فطری را جائز میدانم و اگر توبه نمائی تورا نجات خواهم داد که حضرت باب جواب میدهند حاشا و کلا حرف همان است که گفتم. دیگری پرسیده آیا بر همان دعوی صاحب الامری که در مجلس ولیعهد نمودی هستی؟ و وقتی پاسخ مثبت حضرت باب را میشنود میگوید من این فتوای قتل را همان موقع نوشتم، پس توبه ای در کار نبوده است.

از لحاظ ساختاری نیز این نوشته دارای اشکالات فراوانی است که آن را فاقد اعتبار می سازد. این برگه نه دارای مهر است و نه امضاء و نه تاریخ، نه در متن آن اشاره ای به هویت نگارنده شده و نه خط آن با خط حضرت باب مطابقت دارد؛ با وجود اینکه در مکتوبات حضرت باب همواره امضاء و مهر ایشان با نقش "یا علی یامحمد" به چشم می خورد. و نه حتی ذکری از توبه نسبت به ادعائی خاص گردیده و تنها سخن از استغفار در پیشگاه الهی رفته و تا حدود نیم قرن کسی از وجود چنین چیزی اطلاع نداشت و به یکباره ظاهر شد و مورد استناد مخالفین دیانت بهائی قرار گرفت. در حدود همان سالها یکی از علماء بی شرم مطلبی مشابه با عنوان "یادداشت‌های کینیاز دالگورکی" نوشت که در آن از قول سفیر وقت روسیه ادعا می گردید که من باب را وادار به ادعای پیغمبری کردم تا در بین مسلمانان اختلاف بیندازم. این نوشته بعنوان سند در سطحی وسیع از سوی انجمن حجتیه توزیع گردید ولی خیلی زود محققین مسلمان همان دوره هویت جاعل را کشف و بی اساس بودن آنرا افشاء نمودند. تأسف انگیز است که بعد از سالها هنوز هم این قبیل مهملات مورد استناد برخی بظاهر محققین قرار می گیرد. حزن انگیز است که کینه و تعصب و یا طمع حفظ مقام و ثروت آنچنان قلوب دشمنان کیش یزدان را سخت نموده که جایی برای انصاف و مروت باقی نگذاشته است.

باید توجه نمود که اگر کسی متن توبه نامه ای را بنویسد، باید خود آن را امضا کند، نه آنان که آرزومند شنیدن توبه او هستند. بنابراین نه تنها ناصرالدین شانزده ساله، بلکه اگر همه افراد حاضر در مجلس امضاء می کردند و قسم هم می خوردند که باب توبه کرده، سندیتی به این ورقه نمی داد. همچنین اگر ناصرالدین که بسیار مورد کم توجهی و بی مهری محمد شاه بود و او به خیال خود با این ادعا (اگر فرض بر اصالت امضاء ناصرالدین باشد) خواسته توجه شاه را به توانائی خود در مغلوب کردن باب جلب نماید، در این کار از غلو و دروغ بهره برده است و شاهد بر بی اعتباری آن این است که اگر چنین امری با اطلاع ناصرالدین شاه اتفاق افتاده بود، پس چرا از چنین سند مهمی برای مجاب و ساکت کردن بابیان، که در دوران حکومت او در نقاط مختلف ایران درگیر جنگ با نیروهای دولتی بودند، استفاده نشد؟

۲۴. نقش حضرت عبدالبهاء در دیانت بهائی چیست؟

حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاءالله هستند که از کودکی و در تمام عمرشان شریک بلایا و زندان و تبعید پدر آسمانشان بودند و در دوره حضرت بهاءالله به مدت ۴۰ سال به عنوان خادمی صدیق و فداکار به عبودیت و بندگی آستان الهی مشغول بودند به نحوی که حضرت بهاءالله شهادت داده اند که خدمات حضرت عبدالبهاء بعضی امور را برای حضرتشان آسان نمود و این فرزند برومند همچون سده محکمی سپر مشکلات پدر آسمانشان بودند. حضرتشان بعد از صعود حضرت بهاءالله نیز تحمل بلایا فرمودند و جامعه بهایی را پیش بردند. ایشان نیز در مدت ۲۹ سال جانشینی، تمام وظایفی را که حضرت بهاءالله بر عهده ایشان گذاشته بودند انجام دادند و در سال ۱۹۲۱ صعود فرمودند. از جمله امور مهمی که انجام دادند، حفظ وحدت جامعه بهایی از طریق تعیین جانشینشان، حضرت شوقی ربانی ولی امر بهایی در الواح مبارکه و صابا به قلم ملهمشان، و تبیین و تشریح نحوه تشکیل بیت العدل

اعظم که منصوص در الواح حضرت بهاءالله است، و نیز صدور صد ها لوح و اثر در توضیح تعالیم حضرت بهاءالله، و نیز تبلیغ دیانت مقدس بهایی در شرق و غرب عالم و ... می باشد.

در توصیف مقام و موقف حضرت عبدالبهاء باید گفت که حضرت عبدالبهاء شخصیتی بی مثل در تاریخ بشر هستند و هیچیک از ادیان گذشته از موهبت داشتن این چنین شخصیتی برخوردار نبوده است. فضل و عنایت حضرت بهاءالله که جامعه بهائی را پس از صعود در ظل حمایت غصن اعظم حضرت عبدالبهاء قرار داده قابل وصف نیست. حضرت بهاءالله نه تنها ظهور مبارک خود را به عالمیان ارزانی داشته اند بلکه فرزند خود را نیز تقدیم نموده اند که با علم و حکمت وی عالم انسانی منور خواهد شد. مشکل بتوان حتی ذره ای از عظمت این ظهور را بدون آگاهی از مقام فرید حضرت عبدالبهاء درک نمود.

حضرت عبدالبهاء سه نقش اساسی را در دیانت بهایی ایفا می کنند:

اولا حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و پیمان حضرت بهاءالله میباشند. قوه میثاق جامعه بهائی را متحد ساخته از تعدی دشمنان و تفرقه و انقسام حفظ خواهد نمود. قوه میثاق است که ضامن فتح و ظفر محتوم است. اساساً پیمانی که حضرت بهاءالله با پیروان خود بسته اند لازمه اش این است که قلب های خود را به مرکز عهد متوجه ساخته و به آن وفادار باشیم. حضرت عبدالبهاء مرکز عهد الهی هستند و طبق الواح مبارکه وصایا بعد از آنحضرت شوقی افندی ولی امر و مرکزی هستند که باید به ایشان توجه نماییم. الیوم مرکز عهد بیت العدل اعظم است که بنا به دستورات صریحه حضرت بهاءالله و تعلیمات واضح حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله تشکیل گشته است.

ثانیا حضرت عبدالبهاء مبین مصون از خطای آثار حضرت بهاءالله میباشند. ظهور حضرت بهاءالله و آثار منزله چنان وسیع است و معانی مکنونه در هر یک از بیانات نازله چنان عمیق که حضرتشان لازم دانستند بعد از خود مبینی جهت این آثار بجا گذارند. و ایشان را الهام فرمایند و بدین ترتیب نسلهای آینده بشر میتوانند تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله را از طریق تبیینات حضرت عبدالبهاء در الواح و خطب عدیده ادراک نمایند. و بعد از حضرت عبدالبهاء شوقی افندی مبین آیات الله بوده و با صعودشان وظیفه تبیین تا ابد و تا انتهای دور بهایی خاتمه یافت. همچنین باید بدانیم که با تعیین مبین آیات حضرت بهاءالله فضل عظیمی شامل جامعه بهائی نمودند. در گذشته هر یک از ادیان به طرق متعدد منقسم شدند زیرا از داشتن مرکزی که یاران بتوانند در حین اختلاف نظر درباره معانی کلمات منزله در کتب مقدسه بدان مراجعه نمایند محروم بودند. ولی در این ظهور چنانچه معنی و مفهوم بیانات حضرت بهاءالله برای یاران روشن نباشد به تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مراجعه مینمایند و چنانچه مطلب واضح نگردد به بیت العدل اعظم توجه میکنند و بدین ترتیب فرصتی برای اختلاف در تعالیم مبارکه باقی نمیماند و وحدت امر الهی محفوظ میگردد.

ثالثا حضرت عبدالبهاء مثل اعلا تعالیم مبارکه پدر بزرگوارشان میباشند. هر چند ما هیچگاه نمیتوانیم به آن مرحله از کمال واصل شویم ولی باید همیشه آن حضرت را مورد نظر داشته و سعی کنیم در اثر اقدام حضرتشان مشی نمائیم. وقتی در آثار مبارکه درباره عشق و محبت میخوانیم به حضرت عبدالبهاء توجه نموده و منبع عشق و مهربانی را مشاهده مینمائیم. وقتی در باره تنزیه و تقدیس، عدالت و انصاف، راستی و صداقت، فرح و سرور، جود و سخاوت میخوانیم به حضرتش توجه نموده و این صفات را که به حد کمال در زندگی آن حضرت تجلی نموده ملاحظه می نماییم.

اما اساس حیات مبارک عبودیت است. میدانید که لقب "عبدالبهاء" بمعنی بنده و عبد بهاء است و لقبی است که حضرتشان بر جمیع القاب دیگر ترجیح دادند. بیان ذیل از حضرت عبدالبهاء نشانه آرزوی مبارک به خدمت است و چنانچه این بیان را حفظ نمائید هادی و راهنمای شما در سبیل خدمت خواهد بود: « نام من عبدالبهاءست صفت من عبدالبهاءست. حقیقت من

عبدالبهاءست نعت من عبدالبهاءست. رقیّت به جمال قدم اکلیل جلیل و تاج وهاج من است و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من ... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکری خواهد نه نعتی جز عبدالبهاء. این است آرزوی من. این است اعظم آمال من. این است حیات ابدی من. این است عزت سرمدی من.^{۱۸۷}

حال به تبیینات حضرت ولی امرالله درمورد تفاوت مقام حضرت عبدالبهاء با مظهر کلی الهی و همچنین الواح مربوط به انتساب آن حضرت به عنوان سرپرست جامعه بهایی توجه کنید.

حضرت ولی عزیز امرالله می فرمایند: فی الحقیقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذوب قوه معنویّه مغناطیس وجودش میباشیم که به آسانی نمیتوانیم به هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست پی بریم. حضرت عبدالبهاء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوتست و لیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاءالله بوسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدّس جمعاً هیاکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدّسه از ررف علیا به مقدّرات این طفل رضیع امرالله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امرالله قائم گردد هرگز به آن رتبه اسنی فائز نشود. مماثل و مشابه دانستن مقام حضرت عبدالبهاء با مقام نفوسی که به ردای سلطه و اختیارات حضرتش مفتخر گردیده‌اند در حکم تنزیل مقام آن حضرت است و این امر به همان اندازه باطل و از طریق صواب منحرف است که حضرتش را با مبشر و مظهر ظهور در صقع واحد قرار دهند. چنانکه در نصوص مبارکه مؤسس امرالله و همچنین در آثار و الواح مبین آیات الله مذکور است حضرت عبدالبهاء مظهر ظهور الهی نیستند و با آنکه وصی پدر بزرگوارند و لیکن دارای همان رتبه و مقام نه. و آخدی پس از حضرت باب و حضرت بهاءالله نمیتواند قبل از انقضای هزار سال کامل ادعای مظهریت الهیه نماید.

حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل حضرت بهاءالله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلاّی تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیّه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الأمر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدّس بوده و إلى الأبد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبهاء بنحو اتمّ و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است. و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منبع " سرّ الله " است که حضرت بهاءالله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آنکه بهیچوجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدّس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است.

در کتاب مستطاب اقدس در این مقام چنین نازل گشته: «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا إلى من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم.» و نیز در کتاب عهد جمال اقدس ابهی به کمال صراحت و تأکید میفرمایند: «باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس: اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم (حضرت عبدالبهاء) بوده کذلک اظہرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم.» حضرت عبدالبهاء در تأیید مقامی که از طرف حضرت بهاءالله به ایشان عنایت شده چنین میفرمایند: «به نصّ کتاب اقدس مرکز میثاق را مبین کتاب فرمودند که از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدّسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده.»^{۱۸۸}

۲۵. اعتراض به امی نبودن حضرت باب و حضرت بهاءالله

و از جمله اعتراضات آنکه می گویند حضرت باب و حضرت بهاءالله امی نبوده اند.

اول آنکه معنی امی بودن آن است که دارای علوم و معارفی باشند که آن علوم و معارف بدع و موهوبی و الهی بوده و از کسی نیاموخته باشند و در مدارس آن را تحصیل نکرده باشند چنانکه حضرت باب و حضرت بهاءالله آثار و الواحشان دارای معارفی است که نمی توان گفت آن معارف اکتسابی است. از جمله حل مسائل غامضه کتب آسمانی و آیات متشابهات قرآن و تورات و انجیل و کشف رموز آن آیات الهی و این معارف وحی سماوی بوده و از علومی نبوده که علما آنرا تحصیل و تدریس نموده باشند، بلکه بالعکس با آرا علمای قوم مخالف و مباین است و آنان به ظواهر آیات متشابهات متمسک می باشند. لذا انکار و اعتراض نموده اند و چون طبق آیه مبارکه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ^{۱۸۹}» یعنی تاویلش را جز خدا، کسی نمی داند و آیه شریفه «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ^{۱۹۰}» یعنی روزی که تاویلش فرا رسد، نمی توانستند آن آیات را به رای خود تاویل نمایند و بایستی به انتظار روز تاویل قرآن که یوم الله است. بوده باشند، ناچار تا فرا رسیدن آن روز به ظواهر آیات تمسک می جسته اند و حضرت بهاءالله که اسرار کتب مقدسه را فاش و بر ملا ساخته اند. چنانکه گفته شد علمشان اکتسابی نبوده بلکه الهی و وحی سماوی بوده است و بدیهی است با این معارف الهیه که در نزد هیچ مدرسی نیاموخته اند امی بوده اند.

دوم آنکه اگر امی بودن معنایش فقط عدم سواد نوشتن و خواندن باشد بدیهی است که بی سوادی برای فرستادگان خدا دلیل حقانیت آنها نبوده و حجت و معجزه نخواهد بود و اصولاً نداشتن سواد برای آنها شأنی نیست. اگر حضرت محمد به حکمت بالغه الهیه از آموزش سواد در دوران کودکی محروم ماندند، لزوماً نایبستی همه پیامبران چنین باشند، کما اینکه قبل از ایشان هم نبوده اند و اگر حضرت محمد امی بودن خویش را به عنوان حجت ذکر کرده اند، به سبب خارق العاده بودن خلق اثری چون قرآن، از شخص به ظاهر بی سواد است، نه اینکه اصولاً نشانه پیامبری، سواد نداشتن باشد؛ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و سایر ائمه اطهار سواد خواندن و نوشتن را داشته اند و مسلماً اکتسابی بوده است، ولیکن از حیث علوم و معارف الهی امی بوده اند زیرا که علوم و معارفشان موهوبی و الهی بوده است نه اکتسابی. در غیر این صورت چگونه می توان انتظار داشت که پیامبران آینده نیز، با این همه پیشرفت بشر، بی سواد باشند، تا ثابت شود که پیامبران حقیقی اند؟!

سوم آنکه بسیاری از نابینایان که به علت مرض آبله یا به عللی دیگر در کودکی نابینا گردیده و یا کور مادرزاد بوده اند به واسطه فطانت و هوش از راه گوش بفعوای "خذوا العلم من افواه الرجال" علوم متداوله را کاملاً فرا گرفته و دارای شهرتی بسزا گردیده به حدی که فضلا و دانشمندان از محضرشان فیض کثیری می برده اند مع الوصف نمی توان گفت که چون سواد نوشتن و خواندن نداشته اند امی بوده اند زیرا که معارف و علومشان اکتسابی بوده است به موهوبی و الهی.

چهارم آنکه حضرت محمد گرچه در میان قومی چون قریش به وجود آمدند که آن قوم در فصاحت و بلاغت شهیر آفاق و سرآمد اقوام بوده و سبعه معلقه که فصیح ترین قصاید فصحای عرب بوده، در آن زمان در خانه کعبه آویخته می شده و به آن تفاخر می نموده اند؛ در میان چنین قومی و با مصاحبت و معاشرت با چنین قبیله ای، البته بایستی لسان عربی را که زبان مادری آن حضرت بوده، با فصیح بیان تکلم فرمایند. با وجود این معارف آیات قرآن را نمی توان گفت که اکتسابی بوده، زیرا که با مخالفت شدید علمای قوم مواجه شده و اشخاصی مثل ابوالحکم و کعب ابن اشرف و دیگران نسبت به آیات قرآن مجادله و معارضه می نمودند و آنها را حرفهای واهی می پنداشتند و می گفتند که «... لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۱۹۱}» یعنی هرگاه بخواهیم می گوئیم مثل قرآن نیست این قرآن غیر از افسانه های پیشینیان و از شدت تعصب و تعرض آن حضرت را شاعری دیوانه خوانده، می گفتند «... أَأَنْتَا لَتَأْرِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ^{۱۹۲}» یعنی آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم. فرضاً اگر هم حضرت رسول اکرم مانند حضرت علی ابن ابی طالب و حضرت باب و حضرت بهاءالله خواندن و نوشتن را می دانستند، باز هم از حیث معارف الهیه همگی امی بوده و کسی آن معارف و علوم را به آنها نیاموخته است.

پنجم آنکه حضرت باب و حضرت بهاءالله هیچکدام به مدارس علمیه آن زمان وارد نگشتند. حضرت باب در حدی بسیار کم در سنین کودکی آموزش خواندن و نوشتن دیدند و دریای علمی که از ایشان ظاهر گردید به مدد علم لدنی الهی بود و هیچ تناسبی با آن آموزش دوران کودکی نداشت و حتی معلم حضرت باب در کودکی به دائی حضرت که سرپرستشان بود، گفتند این کودک را به مکتب نیاور، زیرا نیازی به آموزش من ندارد و جالب اینجاست که همین معلم، که شیخ عابد نام داشت، به حضرت باب ایمان آورد. بنا بر مراتب معروضه اینکه حضرت بهاءالله فرموده اند «داخل نشدم در مدارس و نخوانده ام از علوم» (ترجمه) جای هیچگونه تردید و اعتراضی نیست.^{۱۹۳}

۲۶. چرا پیامبرتان، خود دارای ریش و گیسوان بلند بوده است؟

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس، اهل بهاء را از اینکه موی سرشان از حد گوشها تجاوز کند، برحذر می دارند، ولی خود دارای گیسوان بلند بوده اند و این مطلب موجب اعتراض برخی گردیده است.

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس، تراشیدن موی سر با تیغ را نهی کرده اند و فرموده اند که ما سر انسان را به موی زینت دادیم و تراشیدن موی سر بنوعی زائل کردن زیبایی است. ولی مصداق تجاوز از حد آذان که بمنزله رها کردن موی بدون پیرایش است چندان دقیق نیست. البته این نوع احکام در قیاس با احکامی که حرمت آن به صراحت بیان گردیده، مانند "قد حرم علیکم القتل و الزنا"، بمراتب خفیف ترند و معصیت محسوب نمی گردند. در هر صورت این مطلب صحیح است و حضرت بهاءالله موهای بلند و افشانی داشتند. البته نمونه های این گونه امور در ادیان قبل هم موجود بوده است، چنانکه پیامبر اسلام، در قرآن نکاح بیش از چهار زن را حرام نموده اند، ولی خود چند برابر این تعداد زن داشتند.

بنابر این پیامبران گاهی برای خودشان تخفیفهایی قائل میشوند که حکمت آن بر بندگان پوشیده است و البته صاحب اختیارند. اما باید در نظر داشت که گاهی این امور برای امتحان عباد ظاهر شده تا مشخص شود چه کسانی ایمان حقیقی دارند. ذکر این نکته نیز ضروری است که احکام به تناسب حال مردمان آن زمان، در ابتدا به طور کامل قابل اجرا نبودند و این گونه احکام نیز از زمان حضرت ولی امرالله به بعد، که شرایط فراهم شده بود، کاملاً اجرا شدند. نمونه این مطلب را می توان در دین اسلام نیز یافت؛ آنجا که حضرت محمد برای جذب اعراب، در آیات غرانیق به مدح و ستایش بتهتا پرداختند تا شرایط را به تدریج برای دعوت به سوی خداوند یکتا فراهم کنند.

۲۷. چرا آثار به زبان عربی است در صورتی که پیامبر ایرانی است و برای ایران آمده است؟

و از جمله اعتراضات آن است که حضرت باب و حضرت بهاءالله با وجود اینکه ایرانی و فارسی زبان بوده اند چرا کتب آنها به زبان عربی است آیه «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»^{۱۹۴} یعنی ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم را دلیل بر مدعای خود آورده اند.

اول آنکه حضرت مسیح با اینکه در میان قوم یهود مبعوث شدند انجیل مقدس به لسان یونانی نوشته شد نه به زبان عبری؛ عارف کامل حکیم سنائی غزنوی می فرماید:

زبان گر بهر حق خواهی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا

دوم آنکه مقصود از لسان قوم آن نیست که فارسی یا عبری یا سریانی باشد بلکه مقصود این است که مطابق فهم و استعداد قوم بوده باشد:

بهر کودک آن پدر تی تی کند گرچه علمش هندسه گیتی کند
چونکه با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

سوم آنکه اگر برگردیم به دوران سلطنت قاجاریه و اوضاع و احوال مردم ایران در آن زمان خواهیم دانست که در کشور ایران دو زبان معمول بوده (عربی و فارسی) زبان مذهبی و علمی عربی بوده و کتب درسی و علمی آن روز از قبیل علم طب و منطق و حکمت و فقه و اصول و علوم ادبی و ریاضی همه به زبان عربی تدریس می شده، کما اینکه آثار بسیاری از دانشمندان ایرانی همچون ابن سینا نیز به عربی نوشته شده اند. بسیاری از آثار ادبی مشهور ایران از جمله شاهکار سعدی گلستان، زیباییش در بکار بردن استادانه همین سبک است: «خطیبی کریه‌الصوت خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهده برداشتی گفتی نغیب غراب البین در پرده الحان اوست یا آیت ان‌انکراالصوات در شان او.» و یا در جای دیگر می‌گوید: «عالم ناپرهیزگار کوریست مشعله‌دار. یهدی به و هو لایهتدی.» و از حافظ یاد کنیم:

الا یا ایهاالساقی ادر کأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

اصولاً زبان فارسی متداول آن روز و حتی امروز هم زبانی است مرکب از لغات فارسی و عربی و بعضی لغات دیگر.

چهارم آنکه ائمه اطهار متجاوز از هزار سال قبل در اخبار پیشگویی کرده اند که اصحاب قائم عجم (غیر عرب) هستند «ولکن لایتکلمون الا بالعربیة»^{۱۹۵} یعنی جز به زبان عربی صحبت نمی کنند و در حدیث دیگر می‌فرماید: «یظهر بأثار مثل القرآن»^{۱۹۶} یعنی آثاری مانند قرآن ظاهر می‌کند. با این حال اگر به فارسی هم کتاب بیان و اقدس نازل می‌شد باز معرضین اعتراض می‌کردند که چرا به عربی نازل نشده است.^{۱۹۷}

پنجم آنکه حضرت بهاءالله و حضرت باب آثار فارسی زیادی نیز دارند و حتی الواحی از ایشان نازل گردیده که کاملاً به فارسی سره نوشته شده و هیچ لغت با ریشه عربی در آن نیامده است و آثار عربی نیز به این سبب نازل شده اند که ریشه اعتقاد اسلامی در این سرزمین، انس و ارتباط مردم با متون نیایشی عربی، همچون نماز و دیگر ادعیه، بسیار بیش از فارسی بوده و برای ایشان زبانی نا مفهوم و نا آشنا محسوب نمی‌گردد. به علاوه در یک و نیم قرن گذشته اختلاط زبان عربی و فارسی بسیار بیش از امروز بوده است و به یکباره گسستن از این ریشه، به پیوستگی و ارتباط اعتقاد جدید و قدیم لطمه وارد می‌آورد، بنا براین به جهت سهولت برقراری این ارتباط و انتقال، آثار به مقتضای حال مخاطبین نازل شده اند چرا که اساس ادیان الهی که تخلق به اخلاق رحمانی و فضائل یزدانی است ثابت است و آنچه تغییر می‌کند، نحوه تطابق این فضائل با زندگی انسانهاست و آموزش بینشهایی مطابق با درک و نیاز انسانهای هر زمان، مثلاً در الواحی که زرتشتیان مورد خطاب بوده اند، حتی لغات با ریشه عربی را نیز بندرت بکار برده اند. فی‌المثل حضرت بهاءالله در لوح شیرمرد می‌فرمایند: «امروز کیش یزدان پدیدار، جهان دار آمد و راه نمود کیشش نیکوکاری و آئینش بردباری، این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمان را به جهان بی نیازی رساند». همچنین ترجمه بسیاری از کتب و آثار مقدسه بهائی تاکنون برای ممالک غرب به زبان انگلیسی و السن دیگر نیز منتشر گردیده است.

ششم آنکه این ظهور جدید فقط برای ایران ظاهر نشده بلکه طبق بشارات پیامبران قبل، ظهوری جهانی است و مخاطب آن همه جهانیان هستند.

در هر صورت زبان وسیله ای برای انتقال مفاهیم است و هر زبانی که برای بیان مفهومی کارآمد تر باشد بایستی مورد استفاده قرار گیرد، همچون بسیاری مقالات علمی که امروز توسط اساتید ایرانی به انگلیسی نوشته می شوند. از طرفی همان طور که می دانید زبان عربی کامل ترین و فصیح ترین زبان است، مثلاً هر فعل در عربی شانزده صیغه دارد و برخی خصوصیات این زبان در دیگر زبان ها یافت نمی شود، از این رو برخی مفهومات را نمی توان در زبان دیگری به طور کامل بیان کرد. گذشته از این موارد، بیش از نیمی از کلماتی که ما در فارسی بکار میبریم در اصل عربی هستند و فارسی و عربی آنچنان به هم آمیخته اند که تفکیک آن ممکن نیست.

آنچه در این دیانت انقلابی و نو بشمار می آید آنست که بنیان گذارانش با نگرش آثاری دینی به زبان فارسی و بیان اندیشه‌های خود به این زبان، دین را از انحصار ملّایان و عربی دانان در آوردند و برای توده مردم قابل فهم ساختند. نه تنها به فارسی آثاری آوردند بلکه به ترجمه آثار عربی خود به فارسی پرداختند مانند کتاب بیان فارسی از قلم حضرت باب، و برخی آثار که حضرت بهاء‌الله شارع دیانت بهائی آن را به فارسی نیز ترجمه نموده است.

حضرت بهاء‌الله با اینکه با این زبان و وسعت و قواعد آن آشنا نبودند، با نوشتجات خود لسان عربی را غنی ساختند و همچنان که حضرت محمّد در زمان خود سبک تازه‌ای خلق نمودند حضرت بهاء‌الله نیز سبک بدیعی بوجود آورده‌اند که الهام بخش نویسندگان و دانشمندان بهائی بوده و هست. این حقیقت در مورد آثار مبارکه آن حضرت به زبان فارسی نیز صادق و معتبر است. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مبارکه عربی را بعنوان "لغت فصیحی" و فارسی را بنام "لغت نورا" و "لسان شکرین" معرفی فرموده‌اند. الواح عربی آن حضرت مهیمن و مشحون از قدرت و اقتدار است و آیات منزله در آنها در کمال جلال و فصاحت جلوه‌گر می‌شود. آثار فارسی نیز زیبا با حرارت و روح‌افزاست.^{۱۹۸} فارسی لطیف و ظریف است و زبان عربی عظیم و وسیع است و وقتی عظمت و وسعت با لطافت و ظرافت توأم گردد، مفاهیم عالی‌تر و بیشتری را می‌توان بیان نمود. مثلاً درباره‌ی عشق ملاحظه فرمایید، در کلمات مکنونه‌ی عربی، عشق الهی به صورت قلعه‌ی مستحکمی که پناهگاه ماست، مجسم شده که آن قلعه‌ی عشق باعث حفظ و حراست ماست، ولی عشق الهی در زبان فارسی شاعرانه است، لطیف است، دلنشین است، به گونه‌ای است که دل‌ها را می‌رباید و ما را به معشوق حقیقی می‌رساند. در عربی راجع به این موضوع بیانی می‌فرماید که مضمونش این است که: ای پسر هستی، عشق من قلعه‌ی من است، هر که بدرون آن رفت، نجات یافت و ایمن گردید و هر که از آن بدر رفت، گمراه شد و بمرد. همین مفهوم عشق را ملاحظه فرمایید، در کلمات مکنونه‌ی فارسی چگونه تعبیر فرموده‌اند: «ای دوست، در روضه‌ی قلب جز گل عشق مکار» و یا «ای بلبل معنوی، جز در گلبن معانی جای مگزین».^{۱۹۹}

گذشته از این، اینکه آثار بهائی به دو زبان فارسی و عربی نوشته شده جزء امتیازات این دیانت است که موجب نزدیکی قلوب عرب زبانان و فارسی زبانان می‌گردد و انتقاد از آن تعجب برانگیز است و نهایت اینکه دیانت بهائی دیانت قومی نیست بلکه یک دیانت جهانی است و طبعاً خود را محدود به "لسان قوم" نمیداند و در بین همه اقوام مخاطبینی برای خود دارد. کما اینکه ادعیه و آثاری از حضرت عبدالبها به ترکی نوشته شده و آثار بسیار زیادی از شوقی افندی به زبان انگلیسی است و هم اکنون در بین ادیان آثار بهائی به بیشترین زبانها ترجمه شده و تقریباً همه زبانهای زنده دنیا را پوشش داده است. اگر کسی بخواهد متون عربی دیانت بهائی را بی‌طرفانه ارزیابی کند از اعتراف به این نکته‌گریزی نخواهد داشت که روح این آثار فرهنگ و جهان بینی ایرانی است، و نمی‌توان آنها را جز بخشی از ادبیات فارسی چیز دیگری بشمار آورد، بلکه آن آثار نیز از فرهنگ و ادب ایران و اصطلاحات ادبی فارسی متأثر است.

حضرت بهاءالله جل اسمہ الاعلیٰ در یکی از مناجات‌ها می فرمایند: «اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو متضوع شود همه محبوب جان و مقصود روان، چه تازی چه فارسی اگر از آن محروم ماند قابل ذکر، نه چه الفاظ چه معانی». همچنین حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «فارسی و عربی و ترکی هر سه لسان عاشقان جمال جانان است. عشق را خود صد زبان دیگر است. مقصد معانی است نه الفاظ، حقیقت است نه مجاز، صهبای حقایق و معانی در هر کأس گوارا، خواه جام زرین باشد خواه کاسه گلین. ولی البته جام بلور و مرصع لطیف‌تر است^{۲۰۰}». بنابراین مهم مفاهیمی است که در آیات الهی وجود دارند، نه زبان آنها.

۲۸. معجزه دیانت بهایی چیست؟

موضوع معجزه فقط مربوط به دیانت بهایی نیست، لذا برای درک حقیقت، این مبحث در ده نکته بررسی می شود.

نکته اول آن که بر عکس ادعای ردیه نویسان علیه دین بهایی، بهائیان معتقدند خداوند بر هر امری و معجزه ای قادر است. یعنی خداوند می تواند معجزه های گوناگون، چه ظاهری و چه باطنی، توسط پیامبران خود آشکار سازد. چه که خدا قدرت مطلق است و هیچ قدرتی برتر از او نیست و همه عالم در دست اقتدار اوست. علت آن هم روشن است، چه که خود او عالم را آفریده است و به حقایق و ذات آن شناخت و احاطه کامل دارد.

نکته دوم آن که خداوند علی رغم توانایی مزبور، تمایلی به آوردن معجزات ظاهری ندارد و اراده فرموده است کارهای این جهان خاکی و مادی را بیشتر از طریق اسباب و وسایل و بر طبق قوانین مادی انجام دهد و این است سنت الهی. علت آن هم این است که حتی در صورت آوردن چنین معجزاتی، آنها فقط برای کسانی دلیل اند که در زمان وقوع آن معجزات حاضر بوده اند. بنابراین معجزات برای نسل های بعدی دلیل نمی توانند باشند و پیروان هر دینی چنین معجزاتی را برای پیامبر خود به وفور نقل کرده اند. هندو ها، بودایی ها، یهودیان، مسیحی ها، زردشتی ها، مسلمانان، ... همه و همه چنین معجزاتی را نقل کرده اند، و به همین دلیل نتوانسته اند حقانیت آئین های خود را از طریق معجزات ظاهری برای یکدیگر اثبات کنند. از عجایب آن که بت پرستان نیز به بت های خود نسبت معجزه داده اند و به این ترتیب دلیل بودن معجزات ظاهری به کلی مشکوک و مخدوش است.

مضافاً در خود قرآن مجید و تاریخ اسلام شواهد قاطعی وجود دارد که منکران پیامبران حتی در صورت مشاهده معجزه ظاهری نیز مؤمن نمی شدند و پیامبران را ساحر و جادوگر می گفتند. نمونه بارز آن ادعای شق القمر کردن حضرت محمد (ص) است. گفته شده ابوجهل از حضرت محمد (ص) معجزه خواست و حضرت ماه را به دو نیم کردند. صحبت از شق القمر نیز در دنیای امروز شایسته نیست شما می دانید فاصله ماه تا زمین یکصد و پنجاه هزار کیلومتر است و حجم ماه تقریباً یک ششم زمین است و اگر اندکی ماه از مدار خود خارج شود، آب دریاها همه شهرها را فرو خواهد برد و کما اینکه جزر و مدها در اثر جاذبه ماه رخ میدهند. این نوع داستانها مربوط به زمانی است که بشر گمان میکرد ماه از جنس پنیر است و آنقدر کوچک است که می توان آن را در دست گرفت و از آستین عبور داد یا اینکه آنقدر نزدیک است که با یک جهش و شمشیری که کمی بلند باشد میتوان آن را قطعه قطعه کرد. آیا شما می توانید یک شمشیر ۱۵۰۰۰۰ کیلومتری را تصور کنید؟! مگر نه اینکه ماه از تمام نقاط زمین قابل رؤیت است و این حادثه بسیار شگرف بوده پس چرا این ماجرا در هیچ کتاب تاریخی مربوط به هیچ کشوری ثبت نشده؟ از اینها گذشته هر نوع معجزه ای حتی اگر معقول هم باشد فقط برای شاهدان عینی حجت است و برای دیگران افسانه ای غیر قابل اعتماد است. مثلاً فرض کنید گفته شود حضرت بهاءالله به اشاره انگشت، خورشید را به چهار قسمت کردند و هر قسمت آنرا هم به یک جهت جهان پرتاب کردند و بعد قطعات آنرا در مشیت خود گرفتند و به هم چسباندند و به آسمان پرتاب کردند، عده زیادی هم شاهد این ماجرا

بودند که همه بهائی شدند و این مطلب در فلان کتاب بهائیان نقل گردیده است. آیا این ادعا تفاوتی با آن داستان شق القمر دارد و آیا برای پیروان ادیان دیگر حجت محسوب می‌گردد؟

اما فکر می‌کنید حتی در صورت واقعی و ظاهری بودن دو نیم شدن ماه، نتیجه چه شد؟ آیا ابوجهل مؤمن شد؟! نه تنها مؤمن نشد، بلکه بر کفر خود افزود! اما مقایسه کنید ابوجهل را با حضرت علی (ع) و خدیجه و امثال سلمان و حمزه و بلال و مقداد و عمار یاسر و والدین شهیدش. اینان شق القمر را ندیدند و مؤمن شدند، ولی آن معروض، به اصطلاح شق القمر را دید ولی مؤمن نشد! پس معلوم است آنان به خاطر دلیل مهم دیگری مؤمن شدند و نه به خاطر معجزات ظاهری چنانکه در قرآن نیز مذکور است که اگر خدا برای کفار فرشتگان را فرو فرستد و یا مردگان را به سخن آورد، باز هم ایمان نخواهند آورد (در نکته هفتم آن دلیل ذکر خواهد شد).^{۲۰۱}

نکته سوم آن که بر خلاف تصور مسلمانان، حضرت محمد- مانند سایر انبیای الهی- ادعای معجزه ظاهری نفرمودند و در برابر امیال و هوی و هوس معرضین که هر یک معجزه ای از حضرتشان می طلبیدند پاسخ منفی دادند! چنان که در قرآن می فرماید: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَفِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»^{۲۰۲} یعنی کفار گفتند ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما چشمه آبی بیرون آوری، یا آن که تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردد، یا آن که آسمان بر سرما فرو افتد، یا آن که خدا را با فرشتگان در مقابل ما حاضر آری، یا آنکه خانه ای از زر و کاخی زرنگار دارا باشی یا آن که بر آسمان بالا روی و باز هم هرگز ایمان به آسمان رفتنت نیاوریم تا آن که بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم. بگو خدا منزله است، آیا من فرد بشری بیشترم که از جانب خدا به رسالت آمده ام؟!

در همین مورد، حضرت عبدالبهاء در جواب کسی که می خواسته ایشان را امتحان کند، چنین می فرماید: «هُوَ اللَّهُ. یا من امتحن من هو میزان الأمتحان، حکایت کنند که روزی حضرت امیر علیه السلام بر لب بامی بود شخص بیگانه‌ئی عرض نمود یا علی مطمئن بحفظ و حمایت و صیانت حق هستی فرمودند کیف لا و انا اول مؤمن بالله عرض کرد پس اعتماد بر حفظ حق نما و خود را از لب بام فرو انداز فرمودند هر عالی دانی را باید امتحان نماید نه هر کس در هر جا للمولی ان یمتحن العبد و لیس للعبد ان یمتحن المولی اینست که هفت قبیله از قبائل عرب در حضور حضرت رسول روحی له الفدا حاضر و هر یک امتحاناً معجزه‌ئی خواستند یکی حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا گفت دیگری او تأتی بکتاب من السماء بر زبان راند دیگری او یكون لك بيت من زخرف گفت دیگری او ترفی الی السماء بر زبان راند چون مقصدشان امتحان بود جواب کلّ قل سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولاً شد.»^{۲۰۳}

نکته چهارم آن که طبق آیات قرآن مجید، آیات کتب آسمانی به دو قسم اند: محکّمات، متشابهات. محکّمات آیاتی است که معنی ظاهری آن مد نظر است. اما متشابهات آیاتی است که دارای معنای باطنی و غیر ظاهری است. شواهد نشان می دهد معجزات ظاهری مذکور در کتب آسمانی نیز اکثراً از آیات متشابهات است و دارای معنای باطنی می باشد. چه که اگر منظور معنای ظاهری بود، چنان که اشاره شد، افرادی که آن معجزات را دیده بودند نایستی پس از آن، انبیا را ساحر می گفتند و ردشان می کردند. مهم تر از شواهد مزبور، وجود آیاتی در کتب مقدسه است که گویای معنای باطنی معجزات است.

به عنوان مثال، یکی از مشهورترین معجزات که سر زبانهاست زنده کردن مردگان است. حال آن که منظور از مرده و زنده در کتب آسمانی در موارد خاصی که به معجزه تعبیر شده، معنای باطنی آن است و نه معنای ظاهری آن. در اصطلاح وحی، بی ایمانان مرده شمرده شده اند و مومنان زنده. از جمله در قرآن مجید، در آیه ای که راجع به حمزه عموی حضرت رسول (ص) و ابوجهل است،

می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...»^{۲۰۴} یعنی آیا کسی که مرده بود (اشاره به حمزه قبل از ایمانش به اسلام است؛ در اینجا وی به خاطر بی ایمانی مرده ذکر شده) و ما او را زنده کردیم (اشاره به ایمان آوردن او) و به او روشنی ایمان دادیم که با آن در میان مردم راه می رود، مانند کسی است که در تاریکی های بی ایمانی است (مقصود ابوجهل است) که نمی تواند از آن خارج شود؟! در جای دیگر با ذکر آیه «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^{۲۰۵} مشرکین و کفار را نیز از مردگان می خوانند.

مؤید همین معنی نیز در انجیل آمده است که در آن بی ایمانان را مرده ذکر فرموده: «مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند»^{۲۰۶}. در اینجا منظور از مردگان اول بی ایمانان هستند، و مردگان ثانی مردگان جسمانی و ظاهری اند؛ و الا مرده که نمی تواند مرده را دفن کند! و همچنین می فرماید: «من نان حیات هستم. پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد، نمیرد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا ابد زنده خواهد ماند»^{۲۰۷}. و در رساله پولس رسول به افسوسیان، باب ۲ آمده است: «و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید». به این ترتیب منظور از کوری و کری مذکور در کتب مقدسه نیز ظاهری نیست، چنانکه مشابه آیات قرآن، در کتاب اشعیاء نبی نیز می فرماید: «قومی که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کر می باشند»^{۲۰۸}.

با توضیحات فوق، از جمله رمزها و متشابهات کتب مقدسه قبل که دارای معنای باطنی اند و برای اولین بار معانی حقیقیشان از منبع وحیانی و الهام ربانی در دو آئین بابی و بهایی روشن شده است، عبارتند از مفاهیمی چون: قیامت، آسمان، زمین، ماه، شب، روز، آخرالزمان، ساعت، بهشت، جهنم، شیر، عسل، شراب، آب، نان، آتش، بعث، غیبت، حشر، نشر، رجعت، برزخ، معاد، روح، قبر، دنیای بعد، خلقت آدم و حوا، خلقت آسمان و زمین در شش روز، اسم اعظم، ملائکه، جن، شیطان، حساب و کتاب و مجازات و مکافات، زنده شدن مرده ها، دجال، سفیانی، شفای نابینا و ناشنوا و گنگ، زنده کردن مردگان، ید بیضای موسی و مار و آتش، خاتمیت حضرت محمد(ص)، ابدی بودن شریعت حضرت موسی (ص)، از بین نرفتن انجیل جلیل و کلام حضرت مسیح (ص)، دو نیم شدن ماه، برخاستن حضرت مسیح از قبر بعد از سه روز، مفهوم وحی و الهام و جبرئیل و روح القدس و تشبیه آن به کبوتر، عمرهای طولانی همچون نوح، لقاءالله و دیدار خدا، نشستن خدا بر عرش، عالم ذر، نزول مدینه الله و اورشلیم جدید، ملکوت خدا، تین و زیتون، شهرهای جابلقا و جابلسا، خضر، رفتن حضرت یونس در شکم ماهی، قصه اصحاب کهف، هدهد سلیمان، عوالم ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و امثال آن، معنی مدت زمان قیامت که هم به یک چشم به هم زدن تعبیر گشته و هم به پانصد هزار سال، ... و بسیاری اسرار و رموز و متشابهات دیگر که معانی و مفاهیمی باطنی و حکیمانه دارد.

به این ترتیب معنی شق القمر مذکور در نکته دوم در فوق این است که قمر وجود " ابوالحکم " به انگشت اقتدار و اراده حضرت رسول اکرم منشق و بی نور گشت و او را به " ابوجهل " زمان تبدیل نمود. چه که ابوجهل قبل از انکار حضرت رسول (ص) به ابوالحکم معروف بود و رئیس بنی مخزوم در قبیله قریش بود و لذا بین قوم خود همچون قمر می درخشید. اما چون خورشید حضرت محمد در میان قریش بدرخشید و او از روی برتافت، نور حکمتش به تاریکی جهل تبدیل شد و در آخر در جنگ بدر در صف کفار کشته شد. در عوض حمزه که روی به سوی خورشید نبوت نمود، تا ابد روشن گشت و در جنگ احد در راه اسلام شهید شد، و قبل از حضرت حسین(ع)، به سیدالشهداء ملقب گردید.

مشابه شق القمر، در تاریخ بهایی نیز شق الشمس واقع شد. حضرت بهاءالله می فرماید: «شق قمر گفته اند، شق شمس ظاهر؛ و آن در وقتی پدید آمد که شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود از صراط لغزید و به مقر خود راجع»^{۲۰۹}. اشاره می فرماید شیخ محمد حسن نجفی مزبور مشهور به صاحب جواهر که به مراتب عظیم تر از ابوجهل بود، به خاطر اعراض از ظهور جدید، خورشید وجودش خاموش گردید؛ و در کتاب مستطاب اقدس نیز ضمن ذکر اعراض او، اشاره می فرماید بر عکس او امثال محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی که ابداً اسم و رسمی نداشتند، مؤمن شدند و همچون حمزه نامشان ابدی گردید.

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات صفحه ۷۸ می فرمایند: «این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد. مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوی محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد زیرا این قوه بالمآل مختل گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد. اما اهمیت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست یعنی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانی را بقایی نه و وجودش عین عدم است مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ می فرمایند که بگذار مرده را مرده ها دفن کنند زیرا مولود از جسد جسد است و مولود روح روح است. ملاحظه کنید نفوسی که بظاهر بجسم زنده بودند آنان را مسیح اموات شمرده زیرا حیات، حیات ابدیست و وجود، وجود حقیقی. لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد اینست که به حیات ابدیه موفق شدند و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد از این بینایی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کر بود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و به سمع ملکوتی موفق گشت و این به نص انجیل ثابت شده که حضرت مسیح می فرماید که اینها مثل آنانند که اشعیا گفته اینها چشم دارند اما نبینند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم. و مقصد اینست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهم است. پس در هر جایی از کتب مقدسه که مذکور است کور بینا شد مقصد اینست که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدیست لهذا اهمیت دارد و الا حیات و قوای حیوانی را چه اهمیت و قدر و حیثیتی! مانند اوهام در ایام معدوده منتهی گردد مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود باز خاموش گردد، ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمیت دارد».

نکته پنجم آن که چنان که در نکته اول ذکر شد، دیانت بهایی منکر قدرت الهی در آوردن معجزات ظاهره توسط پیامبران نیست، اما طبق آنچه گذشت، معجزات ظاهری را دلیلی اصلی برای غیر مؤمنان و نسل های بعدی نمی داند. ولی این قبیل معجزات اگرچه برای دیگران حجت و دلیل محسوب نمی شود، اما برای مؤمنان، نشانی ثانوی و فرعی از حقانیت دینشان محسوب نمی گردد. با این دید تمام زندگی و امور انبیاء معجزه محسوب می گردد. به این ترتیب از حضرت بهاءالله نیز چون دیگر مظاهر ظهور الهی معجزات ظاهره نیز آشکار شد ولی حتی اجازه ندادند مومنین به ذکر آن اشتغال ورزند و فقط گاهی می توان آنها را از لابلای بعضی الواح مبارکه و یا بعضی مطالب تاریخی دریافت.

اما مهم تر از آن که در ادیان الهی بی سابقه است، این که حضرتشان چند بار سلاطین و علما را دعوت فرمودند تا آنچه حجت و برهان می طلبید ظاهر فرمایند. اما حتی در یک مورد هم، دعوت ایشان پذیرفته نشد و علما از ترس رسوائی به بهانه های مختلف از رویارویی سر باز زدند. از جمله وقتی علمای عراق طالب معجزه شدند، فرمودند همه آنها جمع شوند و یک معجزه را در نظر گیرند تا ظاهر فرمایند. اما آنان ترسیدند و چنین نکردند و گفتند شاید حضرتشان جادوگر باشند و سحری بنمایند و آن وقت دیگر برای ایشان حرفی باقی نخواهد ماند و لذا منصرف شده، به دشمنی بیشتر قیام کردند! مورد دیگر در لوح ناصرالدین شاه است که از وی خواستند علما را جمع کند تا حضرتشان دلیل ظهورشان را بیان فرمایند. اما ناصرالدین شاه ضمن شکنجه و شهید کردن جناب بدیع، جوان ۱۷ ساله حامل لوح مزبور، وقتی از علما خواست جواب لوح را بدهند ایشان به بهانه این که حضرت بهاءالله طالب سلطنت هستند تقاضای شاه را رد کردند. همین امر را حضرت بهاءالله از سلطان عثمانی خواستند و فرمودند ده دقیقه اجازه ملاقات دهد تا حجت خود را آشکار فرمایند، ولی وی نیز مانند شاه ایران و علمای آن سر باز زد.

همان طور که مشهود است دعوت علما و سلاطین توسط حضرت بهاءالله برای آوردن دلیل و معجزه، در ادیان بی سابقه است، چنان که به عنوان مثال در نکته دوم ملاحظه فرمودید که حضرت رسول تقاضای معجزه کفار را رد فرمودند.

نکته ششم که نکته اساسی است آن که بین ادعای پیامبری با قدرت معجزات ظاهری منطقاً ارتباطی وجود ندارد. به این معنی که فی المثل از کسی که مدعی پزشکی است، درمان بیماری ها انتظار می رود و نه اینکه بتواند پرواز کند و یا سنگ را به سخن گفتن وادارد! چه که حتی اگر چنین کارهایی را بتواند و باعث تعجب همگان نیز بشود، اثبات پزشکی او را نخواهد کرد! چنان که امام

محمد غزالی عالم بزرگ اسلام گفته: "اگر کسی گوید که عدد ۴ بیش از عدد ۱۰ است و برهان من این است که این عصا را به مار تبدیل می‌کنم و این کار را بکنم و عصا مار شود، همانا من از حيله و کار او متحیر می‌شوم و لکن بر یقین خود باقی می‌مانم که عدد ۴ از عدد ۱۰ کمتر است". یعنی ارتباطی بین دلیل و آنچه ادعا شده وجود ندارد. همین طور پیامبران ادعای سحر و جادو نکرده اند که از ایشان چنین خواسته شود. بلکه ایشان مریبانی آسمانی هستند که اصول زندگی مادی و معنوی و اجتماعی را به بشر می‌آموزند تا در هر دو عالم سیر کمالی داشته باشد.

بر طبق همین دلیل منطقی است که در قرآن مجید به حضرت رسول خطاب آمد که: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَتَيْعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»^{۲۱۰} یعنی به این قوم بگو من نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است و من نمی‌گویم غیب می‌دانم و من نمی‌گویم فرشته هستم؛ جز این نیست که آنچه را به من وحی شده است پیروی می‌کنم. یعنی من ادعای علم غیب و قدرت بر اشیاء نکرده‌ام که شما گاهی از من می‌خواهید به آسمان روم و هنگامی چشمه جاری کردن می‌طلبید و وقتی خانه پر از زر می‌جوئید و پیوسته به معجزات امتحان می‌کنید.^{۲۱۱} و این می‌رساند که بین ادعا و دلیل رابطه منطقی باشد.

نکته هفتم آن که با توضیحات فوق روشن می‌شود که دلیل و برهان اصلی انبیاء الهی و از جمله حضرت بهاء‌الله، نفس ظهور ایشان و نزول آیات وحیانی بوده و هست و نه معجزات ظاهری؛ چه که آیات و کتب الهی، بر عکس معجزات ظاهری، باقی هستند و همه نسل‌های بشری می‌توانند آن را ملاحظه کنند و بررسی نمایند و از آن سود معنوی و اجتماعی برند و به همین دلیل حضرت بهاء‌الله به جناب نبیل امر فرمودند که معجزات مندرج در کتاب تاریخ نبیل را حذف کند، با این حال، هنوز ذکر تعدادی از آن معجزات باقی مانده است. به همین ترتیب، همانطور که در ضمن نکته سوم ذکر شد، حضرت محمد درخواست آیات و معجزات ظاهری را رد فرمودند. اما در عوض در آیه دیگری چنین آمده است: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^{۲۱۲} یعنی بگو ای پیغمبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز نمی‌توانند؛ هرچند همه پشتیبان یکدیگر باشند. حضرت باب و حضرت بهاء‌الله نیز همین استدلال را آورده‌اند.^{۲۱۳}

همچنین خداوند در قرآن می‌فرماید: «قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^{۲۱۴} یعنی کفار می‌گفتند اگر پیغمبر است چرا معجزاتی ظاهر نمی‌کند. بعد خداوند در جواب می‌فرماید به آنها بگو که معجزات نزد خداوند هست ولی من برای انذار و ترساندن از عذاب آخرت ظاهر شده‌ام. و در ادامه می‌فرماید: آیا کتابی که بر تو نازل کردیم و برای ایشان تلاوت و خوانده می‌شود کافی نیست؟! زیرا که در کتاب، رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان می‌آورند. بر همین اساس حضرت رسول از طرف خدا در قرآن می‌فرمایند معجزه شان کلمات و آیات وحیانی است و از همه دعوت می‌کنند اگر می‌توانند سوره ای مثل آن بیاورند.^{۲۱۵}

اما دلیل معجزه بودن قرآن چیست؟ برخی می‌گویند که فصاحت و بلاغت این کتاب سبب معجزه بودن آن است، اما این مستلزم مطالعه تمام کتابهای فصیح و بلیغ و مقایسه آنها با قرآن است. از این گذشته می‌توان جملاتی را در کتب دیگر نیز پیدا کرد که از برخی آیات قرآن فصیح تر و بلیغ تر باشد. بنابر این علت اصلی آنکه این کتاب معجزه بیان گردیده، قدرت هدایتگری آن است که قوم عرب را از حسیض ذلت به اوج عزت رسانید و همچنین اطلاعات علمی و پیشبینی‌های در مورد آینده که در قرآن بیان شده است. به این علت حضرت عبدالبهاء درباره دلیل حقانیت حضرت محمد می‌فرماید: «از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که بشخص امی وحی شده و یک معجزه از معجزات قرآن اینست که قرآن حکمت بالغه است شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس می‌فرماید و از این گذشته مسائل تاریخی و مسائل ریاضیه بیان مینماید که مخالف قواعد فلکیه آن زمان بود بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود در آن زمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس قواعد ریاضیه بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلمه ریاضیه لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است

اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل. مثلاً یک مسئله از مسائل ریاضیه قرآن اینست که تصریح بحرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته. لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند و آلات و ادوات اختراع کردند و کشف اسرار نمودند ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدنه با وجود تدریس و تدریس در مسائل فلکیه خطا نمایند و شخص امی از قبائل جاهله بادیة العرب که اسم فن ریاضی نشنیده بود با وجود آنکه در صحراء در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده بحقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشا کل ریاضیه را حل فرمود پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحی حاصل گشته برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه»^{۲۱۶}

به همین ترتیب باید گفت معجزه حضرت بهاءالله نیز آیات و کتب ایشان است که حدود ۱۰۰ جلد می باشد. حضرت بهاءالله با قدرت قلم خود دیانت خود را اعلان فرمودند و آن را پیش بردند. آثار و کتب دیانت بهایی بیان کننده تعالیمی چون وحدت نوع بشر، تساوی زن و مرد، تحری حقیقت، تعدیل معیشت و بسیاری از اصول انسانی دیگر است که بشریت را قادر می سازد که به سوی کمال و سعادت حقیقی پیش ببرد. آیا معجزه ای از این عظیم تر است که تعالیم حضرت بهاءالله توانسته است کسانی را که به آن تمسک می جویند، در یک خیمه در آورد؟ ذکر این نکته ضروری است که این تعالیم و اصول در حدود ۱۶۰ سال قبل بیان شده اند؛ در زمانی که نه تنها سیاه پوستان بلکه حتی زنان نیز از حقوق اساسی خود بی بهره بودند. همان طور که در زمان حضرت محمد مردم عادی از آوردن کلامی مانند قرآن عاجز بودند، در این ظهور نیز فردی را نمی توان یافت که به این وسعت بتواند اصول و احکامی را بیان نمایند که چنین هدایت بخش باشد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی از جمله اثرات آیات مزبور را به این مضمون چنین فهرست می نمایند: «ظهور دلایل و اشارات و علائم و بشارات و انتشار آثار اخبار؛ انوار مشرقه از افق توحید و ظهور بشارت کبری از مبشر ایشان (حضرت باب)؛ ظهور و ثبوت بین بلاد و احزاب مهاجم؛ مقاومت ملل و دول بزرگ در هر لحظه؛ بیان بدیع و تبیان بلیغ و سرعت نزول کلمات حکمت و آیات و خطب و مناجات و تفسیر محکمت و تأویل متشابهات؛ اشراق شمس علومش که مورد اقرار علمای بزرگ دنیا است؛ صون و حفظ جمالش با وجود شروق انوارش و هجوم دشمنان؛ صبر و بلا در زیر زنجیر و در همان لحظه دعوت همه به دین خدا؛ الواح ملوک و اندازات و تحقق آنها؛ جلالش در سجن که بی سابقه است؛ معجزاتی که حاضرین در محضرش مشاهده کردند؛ رشد بی نظیر علوم در اثر ظهورش»^{۲۱۷} و نیز پیش بینی ده ها حوادث مهم تاریخی است که در الواح ملوک و کتاب مستطاب اقدس و دیگر آثارشان ذکر شده است، و چون هم در کتب بهایی و هم در کتب تاریخی ثبت شده است غیر قابل انکار است. از جمله: کشف قوه اتم^{۲۱۸}، سقوط امپراطوری عثمانی، سقوط ناپلئون سوم، وقوع جنگ جهانی اول و دوم، انقلاب مشروطه ایران و... شایان توجه است که بعضی از این پیش بینی ها بیش از چندین دهه قبل از وقوع آنها صورت گرفته است که از عهده فکر بشری خارج است و صرفاً به واسطه وحی الهی امکان پذیر می باشد.

از جمله مصادیق موارد مزبور، یکی آن که حضرت عبدالبهاء می فرماید: «ای بهاءالله بقرانیت ای بهاءالله بفدایت حرفی زده ای که منکر ندارد چه امر عظیمی تأسیس فرموده ای که هر مجمعی را قانع نماید هر فرقه ای بر عظمتش گواهی دهد در کنائس ارواح را به اهتزاز آرد تیاسفیها را هیجان دهد روحانیون را روحانیت بخشد موحدین را به حقیقت توحید آگاه نماید اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند مجالس صلح را بنشاط و طرب آرد هیچ حزبی جز خضوع مفری نیابد این معجزه است این اقوی قوای عالم وجود است

این تأیید جمال مبارک است و الا اگر پای لنگ و شلی را شفا دادن معجزه باشد اینکار از قدری مومیائی بر میاید شأن و هنری نیست^{۲۱۹}»

و نیز می فرمایند: «آنچه در الواح حضرت بهاءالله پیش از پنجاه سال مصرّح و منصوص بود این ایّام محقق و مشروح گشت مراجعت بالواح کنید علی الخصوص سوره هیکل و خطاباتیکه بملوک و سلاطین ارض شده ملاحظه نمائید که چه معجزه‌ئی اعظم از این. ابدأ نفسی را گمان چنین نبود که نفوسی از ملوک که زلزله بر آفاق انداخته و در نهایت اقتدار موجود خطاب بهاءالله صادر و اخبار بوقائع الیوم صریح و واضح با وجود این نفوس بیدار نشدند^{۲۲۰}»

و نیز «هُوالأبهی. ای بنده پروردگار، در ایّامیکه نیر آفاق از مشرق عراق طلوع نمود و باشعّه ساطعه مطالع عالم و مفارق امم را پرتو افشاند صلاّی عام بر جمیع اهل امکان زد و ابواب موهبت کبری را بر وجه من علی الارض گشود کلّ طوائف و قبائل و مذاهب و طرائق در ساحت اقدس حاضر و کلّ خاضع و خاشع بودند هر سائلی از غوامض مسائل الهیّه پرسش نمود جواب شافی کافی شنود و هر شخصی از اصعب مسائل فنون قدیمه و علوم جدیده حتّی علوم غریبه سؤال کردی جوابی مقنع استماع نمودی و این قضیه مشهور آفاقست و معروف نزد کلّ در جمیع اطراف با وجود آنکه کلّ میدانستند در مدّت حیات نه تدرّسی و نه تدرّسی چه معجزه اعظم از این.

عبدالبها ع^{۲۲۱}

نکته هشتم آن که بسیاری گمان می کنند منظور از معجزه و انجام امور خارق العاده توسط انبیاء دو نیم کردن ماه و شکافتن دریا و زنده کردن مرده و تبدیل عصا به مار و امثال آن است. حال آن که همه اینها معنای باطنی دارد و در حقیقت منظور از خرق عادت و انجام امور خارق العاده، از بین بردن تقلید و رسوم و تعصباتی است که قرن ها در یک جامعه ریشه دوانده. حضرت عبدالبهاء در این خصوص از جمله می فرمایند: «هُوالله، شخص محترماً کنفرانس صلح ملل اعظم نتایج این قرن عظیم است این قرن نورانی در تاریخ انسان مثیل و نظیر ندارد از جمیع قرون ممتاز است بفضائلی اختصاص یافته که کوکب درخشنده تأییدات آسمانی از افق این قرن بر قرون و اعصار بتابد از جمله خارق عادات این قرن که فی الحقیقه معجزه است تأسیس وحدت عالم انسانیست و تفرّعات آن صلح عمومی طوائف و اتحاد ملل مختلفه در این نشئه انسانی ایران مرکز اختلاف و نزاع و جدال بین ملل بود بدرجه که وصف نتوان نمود ملل خون یکدیگر مباح میشمردند مال یکدیگر را تالان و تاراج میکردند و در اذیت یکدیگر ابدأ قصور نمی نمودند نفرت بین ملل بدرجه ئی بود که یکدیگر را نجس میشمردند اگر شخصی از یهود در خانه مسلمانی دخول مینمود او را روی خاک می نشاند زیرا نجس میشمرد و اگر از کاسه آب میخورد یا کاسه را میشکست و یا بکرات و مرآت می شست مقصود این است که عداوت و بغضاء در میان مذاهب و ملل باین درجه بود شصت سال پیش حضرت بهاءالله بقوه آسمانی اعلان وحدت انسانی در ایران نمود و بعموم بشر خطاب کرد که ای نوع انسانی همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار و چهل سال پیش در کتاب اقدس امر بالفت عمومی فرمود و جمیع دول را بصلح عمومی دعوت نمود که حدود و ثغور جمیع دول بواسطه مجلس دولی تعیین گردد که هیچ دولتی تجاوز از آن نتواند و اگر نزاعی میان دو دولت حاصل شود در مجلس دولی محاکمه شود و مانند متنازعه بین افراد فصل شود و حکم گردد و اگر چنانچه یک طرف تمرّد نماید جمیع دول بر او قیام نمایند و مرقوم فرمود که این صلح عمومی سبب آسایش عالم آفرینش است حال چون کنفرانس صلح ملل که در لندن تشکیل شده از تفرّعات وحدت عالم انسانی است لهذا بنهایت احترام شما را یاد مینمائیم که الحمدلله باین خدمت عمومی قیام نموده‌اید و انشاءالله روز بروز آن انجمن توسعه یابد و سبب حصول فوائد کلیه و الفت و محبت عمومیّه در بین ملل عالم گردد و از شما خواهش دارم که احترامات فائقه مرا قبول فرمائید ع^{۲۲۲}»

نکته نهم آن که معجزه آشکار دیگر که در ادیان قبل بی سابقه است، عهد و میثاق حضرت بهاءالله است. توضیح آنکه در ادیان آسمانی قبل، تعیین جانشین برای انبیای الهی شفاهی انجام شد و این امر به وجود آمدن فرقه های گوناگون در یک دین را تشدید

کرد. اما در ظهور بهایی حضرت بهاءالله کتباً به اثر قلم خود جانشین خود را انتخاب فرمودند تا مثل ادیان گذشته دین بهایی فرقه فرقه نشود.

نکته دهم آن که حق باید خلق را امتحان کند، نه خلق حق را. بنابراین طلب معجزه از مصدر امر به منزله امتحان حق است و تکبر و ورزیدن به در درگاه او.

۲۹. چرا حضرت بهاءالله پیروان خویش را اغنام الله (گوسفندان خدا) خوانده است؟

و از جمله اعتراضات معترضین موضوع اغنام الله است که در رده ها با هزاران ناسزا و استهزاء آن را تکرار کرده اند.

اول آنکه در جمیع زبانها مخصوصاً زبان عربی و فارسی تشبیه و استعاره از صنایع بدیعه است و ادبا و فصحا نثر و نظم خود را به این صنایع زینت داده اند چنانکه سعدی علیه الرحمه می فرماید:

پادشه پاسبان درویش است گرچه دولت به فر نعمت اوست

گوسفند از برای چوبان نیست بلکه چوبان برای خدمت اوست

در اینجا پادشاه را به چوبان و رعیت را به گوسفند تشبیه کرده است و در تورات و انجیل و قرآن و بیانات ائمه اطهار صنایع بدیعه مخصوصاً تشبیه و استعاره فراوان آمده است و در تورات می فرماید: «پیش روی ایشان بیرون رود و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند.»^{۲۲۳}

و در انجیل نیز می فرماید: «اما چون پسر انسان با جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می کند به قسمی که شبان میشها را بر دست راست و بزها را بر دست چپ خود قرار دهد.»^{۲۲۴}

در اینجا حضرت مسیح خود را شبان و امتها را به میش و بز تشبیه فرموده و نیز در جای دیگری فرماید «من شبان نیکو هستم شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهد»^{۲۲۵} و در آیه ای دیگر می فرماید: «و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد»^{۲۲۶} و نیز می فرماید: «یحیی عیسی را دید که به جانب او می آید پس گفت اینک بره خدا که گناهان جهان را بر می اندازد.»^{۲۲۷}

دوم آنکه یکی از القاب حضرت امیر المؤمنین (ع) "اسدالله الغالب" است، البته تشبیه آن حضرت به شیر از لحاظ شجاعت آن حضرت است، نه از لحاظ دیگر و همچنین آن حضرت فرموده است که «انا یعوب الدین». یعوب به معنی زنبور عسل است و از حضرت صادق (ع) سؤال از ناقه صالح شد، آن حضرت فرمود «نحن ناقه الله» یعنی مائیم ناقه خدا البته مقصود آن حضرت این بوده است که چون ناقه صالح پیغمبر که ناقه الله بوده، دچار ظلم و آزار قوم لدود واقع شده آن حضرت و سایر ائمه اطهار هم چون گرفتار ظالم ستمکاران بوده اند خودشان را از لحاظ مظلومیت به ناقه صالح تشبیه فرموده اند.

حال از معترضین به این امر اعظم سؤال می شود که آیا بره خدا و اسدالله و یعوب دین و ناقه الله با اغنام الله چه فرقی دارد و چرا معترضین که نسبت به اغنام الله این همه اعتراض و استهزاء می کنند، متوجه نیستند که اعتراض آنها به بره خدا و شیر خدا و یعوب دین هم وارد است. و همین اغنام الله به اعتبار نسبت به حق و نصرت حق و تبعیت از تعالیم الهی "احباءالله" می باشند.

سوم آنکه اگر بندگان مؤمن خدا را اغنام الهی نامیده اند و خداوند را به شبانی و نگاهبان مثل زده اند، مسلم است که از لحاظ مظلومیت مؤمنین بالله بوده، نه از جهت هیكل طبیعی گوسفند و خصوصیات جسمانی آن حیوان، چنانکه دشمنان پرکین را هم به گرگان درنده تشبیه فرموده اند و در قرآن کریم کفار را به گاو و خر، بلکه پست تر از بهائم تشبیه فرموده، چنانکه می فرماید: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^{۲۲۸} یعنی آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند و همچنین «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»^{۲۲۹} یعنی کفار مانند چهارپایان می باشند، مثل کسانی که حمل می کنند تورات را، پس متحمل مفاد و معنای تورات نشدند مانند خریست که حمل می کنند کتابها را. سعدی علیه الرحمه نیز در این باره فرموده است:

علم چندانکه بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپائی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیزم است و یا دفتر ^{۲۳۰}

۳۰. اعتراض بر آیات الهی

از جمله اعتراضات مغرضین و معاندین، ایرادات بی اساسی است بر آیات الهی. آنان می گویند چرا مطالبی خلاف قواعد رایج نحوی در آثار بهائی وجود دارد؟

ایرادات قواعدی

این مطلب صحیح است و کسی هم در آنها دست نبرده است. اول آنکه، پیامبران قبل و نیز حضرت باب و حضرت بهاءالله، هیچ یک ادعای داشتن سواد و تحصیلات اکتسابی نداشته اند و به طریق مشابه، علمای مخالف اسلام، نیز بیش از ۳۰۰ مورد ایراد صرف و نحوی و غیره را در قرآن بر شمرده اند و کسی هم آن را اصلاح نکرده است و حتی غلط املایی نیز گرفته اند! مثلاً می گویند کلمه "بیسط"، در سوره بقره، آیه ۲۴۵ غلط نوشته شده، حال آن که در لغت نامه "بیسط" آمده و در کشف الایات قرآن شماره ۹ نیز "بیسط" نوشته شده است.

دوم آنکه، قواعد زبان عربی را که امروز در دسترس است، از خود قرآن استخراج کرده اند و با این وجود استثنائات در قواعد مزبور نیز وجود دارد و بین صرفیون و نحویون عرب نیز اختلاف وجود دارد.

سوم آن که حتی در حیطه غیر ادیان نیز باید گفت زبان پدیده ای پویاست که در طول تاریخ به وجود آمده و تغییر یافته و براساس نیاز زمان و اشکال مختلف و متغیر ارتباط انسان ها و فرهنگ ها با یکدیگر، تکامل یافته و می یابد. بنابراین نمی توان شکل کلمات و قواعد زبانی را صد درصد ثابت نگهداشت. برای همین است که امروزه برای فهم متون قدیمی و مقایسه آن با متون جدیدتر، فرهنگ لغاتی تألیف می گردد که براساس کاربرد "تاریخی" (Historical Principles) زبان تنظیم شده است.

از اینها گذشته، نکته مورد توجه این است که ملاک و معیار، حق است نه قواعدی که انسانها خود آنها را به طور قراردادی وضع می کنند. آیا باید به این عقیده داشت که حق باید از قواعد خلق تبعیت کند یا به عکس؟

اعتراض به کلمه «حدودات»

به عنوان نمونه گفته اند عربی پیامبرتان ضعیف بوده، و "حدود" را که خود جمع است، "حدودات" نوشته است.

از توضیحات بالا که بگذریم، مورد مطرح شده در عربی مشابه دارد و نوعی جمع الجموع به حساب می آید. مثل "نذر"، "ندور"، "نذورات"؛^{۳۳۱} "کسر"، "کسور"، "کسورات"؛^{۳۳۲} و "صاحبه"، "صواحب"، "صواحبات"؛^{۳۳۳}. در این خصوص به لوح "قناع" از حضرت بهاءالله که در کتاب "مجموعه الواح مبارکه" چاپ مصر مندرج است، رجوع شود.

اعتراض به جمله «بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون»

مورد دیگر اینکه مترجم کتاب مفتاح باب البواب تألیف زعیم الدوله در صفحه ۲۶۸ کتاب چنین نوشته است:

"بسم الحاکم ما کان و ما یکون" باید گفته شود: "بسمه الحاکم علی ما کان و علی ما یکون" ولی چون به قواعد زبان عربی آشنا نبوده به غلط آن طور گفته است!

اولا مترجم کتاب، عبارت کتاب اقدس را مغلوطن نوشته، سپس به غلطی که خود مرتکب شده اعتراض کرده، در صورتی که این عبارت کتاب مستطاب اقدس که در سال ۱۳۱۴ قمری در بمبئی هندوستان چاپ و منتشر شده، این طور مرقوم است: «بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون»

ثانیا، اینکه مترجم کتاب دو "علی" قائل شده است، دلیل است بر بی اطلاعی او بر قواعد زبان، زیرا که چون واو عطف دارد، "علی" شامل ما کان و ما یکون، هر دو می شود، چنانکه در صلوات می گوئیم «اللهم صلی علی محمد و آل محمد». یک "علی" برای محمد و آل محمد کافی است. پس آنچه مترجم نوشته، از روی بغض و عناد بر خلاف واقع نوشته و این قبیل حیلها رویه و شیوه عموم ردیه نویسان است که آیات الهی را مغلوطن نوشته و مورد ایراد قرار می دهند و باید دانست که معاندین و منکرین اسلام نیز مانند مغرضین و معترضین به این امر اعظم الهی، کتب ردیه متعددی تألیف و انتشار داده اند، از قبیل سنجش حقیقت و مقاله فی الاسلام و تذیلی که هاشم شامی بر آن نوشته و بسیاری کتب دیگر که علمای نصاری تألیف و انتشار داده اند و ایرادات و اعتراضات نحوی و صرفی و تاریخی و غیره بر قرآن روا داشته و به زعم باطل خود، بسیاری از آیات قرآنی را مخل فصاحت دانسته اند. همچنین اعتراضات بسیاری هم مخالفین و معترضین صدر اسلام به آیات قرآنی نموده: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ»^{۳۳۴} یعنی بلکه گفتند خوابهای شوریده است [نه] بلکه آن را برافته بلکه او شاعری است پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه‌ای بیاورد و به قول شاعر:

هزار عیب مخالف گرفت قرآن را که سوره الأعراف است و سوره الأنفال

از مفاد این شعر که یکی از اساتید متقدمین گفته است، چنین استنباط می شود که معترضین و مخالفین، حتی به اسامی سوره های قرآن هم ایران گرفته و اعتراضی کرده اند، از قبیل سوره های گاو، عنکبوت، چهار پایان، مورچه، زنبور، فیل، جن و غیره. ولکن مؤمنین به قرآن برای هر کلمه از آیات آن، هزاران محسنات قائلند و فصاحت و بلاغت آیات قرآن را معجزه حضرت محمد دانسته و قرآن کریم را منشأ جمیع علوم می دانند. به همین ترتیب مؤمنین به این امر اعظم الهی، قرآن بیان و اقدس را کلام الهی و وحی سماوی و مافوق کلام بشر و سبب هدایت اهل عالم براه رستگاری دانسته و بزرگترین اعجاز می دانند.^{۳۳۵}

۳۱. ایرادات وارد بر به لوح احمد

برخی معترضین پس از تاختنی توهین آمیز به سبک آثار عربی حضرت باب و حضرت بهاءالله، و آماده نمودن خواننده برای پذیرفتن استدلال‌هایش، نیش حمله را متوجه لوح احمد که از قلم حضرت بهاءالله صادر شده نموده است^{۲۳۶}. این لوح به زبان عربی است و برای شخصی است که در کشوری عرب زبان زندگی می‌کرده است. آنان با نقل یکی دو جمله از آن لوح به شرح غلط‌های دستوری- اعم از صرف و نحو- و اشتباهاتی که در نقل کلمات به کار رفته می‌پردازند و با لحنی عتاب‌آمیز و آمیخته به بد زبانی، حضرت بهاءالله را به خاطر عربی نویسی او مورد سرزنش قرار می‌دهد.

معانی مختلف هر واژه

می‌دانیم هر لغتی در هر زبانی باری از معانی و مفاهیم گوناگون بر دوش دارد. این معانی گاه با یکدیگر کاملاً متفاوتند و گاه به نحوی ظریف مفهوم و معنای اندک متفاوتی با مفهوم رایج آن می‌گیرند. مفاهیمی از این گروه با آنکه تفاوت بسیار کم با معنای اصلی دارند نمی‌توانند جایگزین آن شوند. مثلاً واژه «توانستن» که همگان به معنای آن آشنا هستیم می‌تواند در مفاهیم زیر معنی شود: ۱- توانائی انجام کاری: می‌توانی صد تومان به من قرض بدهی؟ و یا: توانم آنکه نیازم اندرون کسی / حسود را چه کنم کو به رنج خویش در است. (سعدی). ۲- سزاوار و شایسته بودن: می‌توان او را بزرگترین شاعر ایران دانست. و یا: راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد / شعری بخوان که با او رطل گران توان زد (حافظ). ۳- امکان داشتن، شدن: اوضاع نمی‌تواند عوض شود. و یا ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد (حافظ). ۴- اجازه داشتن: می‌توانم فردا اتومبیل شما را ببرم؟

در هر واژه‌نامه، سوای آنکه عربی یا انگلیسی یا فارسی باشد، می‌توان مثال‌های فراوان در این مورد پیدا کرد. اما زبان عربی ویژگی دیگری نیز دارد و آن وسعت میدان معانی برای یک واژه، و یا حضور واژه‌های گوناگون برای رساندن یک مفهوم و یک معنا و تغییر شکل و صرف دستوری واژه در هر یک از این موارد می‌باشد.

اعتراض به واژه‌های لوح احمد

برخی با استفاده از همین دو موضوع، نیش حمله را متوجه برخی از متون عربی در آثار بهائی نموده و آنها را اشتباه و مخدوش خوانده اند و واژه‌هایی که مورد استفاده حضرت بهاءالله و مورد فهم و درک مخاطب نامه بوده، اشتباه دانسته و با تندی و پرخاشی بی دلیل می‌گویند او می‌بایست بجای این واژه‌ها چیز دیگری می‌نوشت.

مثلاً کسروی که از جمله معترضین است، نخستین جمله آن لوح را نقل و چنین ترجمه نموده است:

«هذا ورقه الفردوس تغنی علی افنان سدره البقاء بالحنان قدس ملیح». معنی آنکه: "این برگ بهشت است و آواز می‌خواند بروی شاخه‌های درخت کنار باز ماندن (بقاء) با آهنگهای نمکدار پاکی (قدس)"^{۲۳۷}

پیش از آنکه غلط‌های دستوری که کسروی برشمارده و به این ترجمه عجیب رسیده آورده شود، ترجمه فارسی این جمله نقل می‌شود تا خوانندگان با ذهن روشنتری موضوع را دنبال نمایند:

"این کبوتر بهشتی است که بر شاخسارهای درخت جاودانگی (بقاء) به آوازهای خوش قدسی می‌خواند."

کسروی آنگاه می‌نویسد:

در این جمله غلط‌هایی هست که یکایک می‌شمارم: (۱) «تغن» اگر به معنی «آواز خواندن» است باید بگوید: «تغنی». (۲) بایستی به سر «قدس» الف و لام آورد و بگوید «القدس» (۳) «ملیح» اگر صفت «الحنان» است بایستی بگوید: «الملیحه». در این واژه دو غلط

رخ داده: یکی آنکه بجای معرفه، نکره آورده. دیگری آنکه بجای مذکر، مونث یاد کرده از آن سوی خواندن برگ بروی شاخه ها چه معنی می‌دارد؟! آن بلبل است که بروی شاخه‌ها خواند نه برگ. از این گذشته سدر درخت کُنار در عربستان و جایی بی آب پیدا شود و اینکه در قرآن نامش آمده بهر آنست که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته می‌بوده. در ایران که این همه درختهای گوناگون می‌باشد و کمتر کسی درخت کُنار را دیده چه جای آن می‌بوده...؟^{۲۳۸}

حال به پاسخ به این ایرادها می‌پردازیم:^{۲۳۹}

کلمه ورقه در عربی، بسته به آنکه چگونه تلفظ شود، معانی گوناگون به خود می‌گیرد. اگر بخوانیم **وَرَقَه** (به فتح اول و ثانی) به معنی برگ درخت است. اگر بخوانیم **وَرَقَه** (به فتح اول و کسر ثانی) معنای درخت پر برگ دارد، و اگر به فتح اول و سکون ثانی آن را **وَرَقَه** بخوانیم آن نیز به معنای برگ است و آنان که با آثار دیگر حضرت بهاء‌الله آشنا نیستند به آسانی در می‌یابند که منظور از برگ، برگ درخت فردوس است که در این لوح اشاره به «شجره طوبی» دارد، شجره‌ای که «سدره‌المنتهی» نام گرفته و قرآن نیز به آن اشاره دارد.

بدین ترتیب این جمله اشاره به فرستاده خداوند دارد که به قول جناب اشراق خاوری پیام خداوند با زبانش به گوش مردم می‌رسد... و مردم آن نغمه آسمانی را از درخت ظهور [پیامبر] می‌شنوند. چنانکه حضرت موسی ندای الهی را از شجره مبارکه شنید. بدین ترتیب معنای این جمله: شنیدن نغمات الهی از درخت قدسی [سدره‌المنتهی] از زبان ورقای بهشتی، و یا برگ قدسی آن درخت است.

کسروی در دنباله ایرادهای خود می‌نویسد: "آن بلبل است که بر روی شاخه خواند نه برگ". آنطور که در قرآن آمده حضرت موسی ندای الهی را از درخت شنید و اگر در لوح احمد به خواندن برگ اشاره شده منظور اعلام ظهور امری جدید و بدیع از همان درختی است که موسی نیز پیام خداوند را دریافت کرد، و این همان ندا است که بر اساس جمله بعدی: «پاکدلان را به قرار گرفتن در جوار پروردگار و یکتا پرستان را به درگاه قرب خداوند مژده می‌بخشد»^{۲۴۰}.

کسروی می‌نویسد سدر یا درخت کُنار در عربستان می‌روید. او این نکته را نادیده می‌گیرد که در اینجا مراد از سدره [سدره‌البقا] اشاره به درختی است به نام سدره‌المنتهی که بر اساس باورهای اسلامی در بالاترین مرحله خلقت یعنی آسمان هفتم روییده و حضرت محمد در شب معراج خود از آن گذشت و به حضور باری تعالی بار یافت. و این اشاره ظریف حکایت از ریشه و حقیقت الهی این ظهور دارد. بر این درخت فرخنده و رقاء الهی نغمه می‌سراید و مژده پدید آمدن آیینی نو می‌دهد.

ایراد دیگر کسروی در این که به جای «تغن» باید «تغنی» باشد نیز بیجاست. در پاسخ این اعتراض جناب اشراق خاوری می‌نویسد:

در لغت عرب برای آواز هر موجودی لغتی خاص هست و چون کبوتر در هنگام آواز غنّه دارد یعنی آوازش از بینی است لهذا گفته‌اند غنّ و تَغْن، و چون در آغاز لوح مبارک ذکر «ورقه» شده که [به خاطر شباهت لفظی] به معنی کبوتر «ورقا» گرفته شده است، بنابراین این لغت خاص [نغمه سرایی] او را که در لغت عرب مصطلح است ذکر فرمودند و این خود از لوازم فصاحت کلام است ... به این معنی که برگ را تشبیه به ورقا فرموده و بعد لازمه و رقاء را که آواز است برای برگ ذکر فرموده که این همه از آثار فصاحت کلام است که در فن بیان و معانی در باره بلاغت و فصاحت تدوین شده است.^{۲۴۱}

کسروی هم‌چنین کلمه «ملیح» را به سخره «نمکدار» ترجمه نموده حال آنکه تمام واژه‌نامه‌های فارسی «ملیح» را «شیرین و خوش آیند» نیز ترجمه کرده‌اند و لغت‌نامه دهخدا آن را با فصیح و گویا و خوش بیان نیز برابر دانسته است.

علت اعتراضات

سبب این گونه اعتراضات، اعتقاد مسلمین به بلاغت و فصاحت قرآن است که قرآن را مَثَلِ اعْلَی سَخْنَدَانِی و در اوج بلاغت می‌دانند و هیچ متن دیگری را با آن برابر نمی‌شمارند. بر اساس این باور، معجزه پیامبر اسلام همانا فصاحت کلام اوست. تصور منتقدین از سبک آثار بهائی آنست که آن متون نیز باید کاملاً در لحن و کلام قرآن باشد تا کامل و صحیح جلوه کند. آثار عربی بهائی، با هزار و چهار صد سال فاصله از زمان پیامبر، طبعاً با سبک قرآن تفاوت دارد لذا برای این گروه کوچک، این آثار قابل پذیرش نیست و به دنبال دلایلی برای خدشه‌دار ساختن آن می‌گردند.

در مورد سبک قرآن و معجزه بودن آن باید گفت که در زمان پیامبر، اعراب شبه جزیره از طریق آشنایی با اقلیت‌های مسیحی و یهودی عرب که در آنجا زندگی می‌کردند، و سپس از طریق آیات قرآن، با مندرجات انجیل و تورات و با سنت آوردن معجزه توسط موسی و عیسی آشنایی پیدا کردند. در تورات و انجیل معجزاتی مثل شکافتن دریا و گذشتن از آن، تبدیل عصا به مار، پر کردن روی زمین از قورباغه، و یا شفا دادن بیماران، زنده ساختن مردگان و تبدیل آب به شراب و غیره آمده است. اما در قرآن سخنی از معجزات پیغمبر نیست و بشهادت آیات گوناگون آن، هر بار که اهل قریش و دیگر اعراب، از حضرت محمد، به سنت پیامبران قبل، تقاضای معجزه نمودند، آیه‌هایی نازل می‌شد مبنی بر این که حجت من کلام من است: من بشری مثل شما هستم فقط به من وحی می‌رسد، انا بشر مثلكم یوحی الیه، اگر همه حتی جن و انس جمع شوند قادر به آوردن آیه‌ای مانند قرآن نخواهند بود، شما معجزات [پیامبران] پیشین را دیدید و ایمان نیاوردید^{۲۴۲} و امثال آن.

آنگاه بزرگان و دانشمندان قریش که دستشان از دیدن معجزه کوتاه شده بود و این سخنان را درباره اهمیت آیات قرآن می‌شنیدند شروع به اعتراض بر کیفیت آیات قرآن و سبک و اشتباهات آن نمودند. حتی کار را به آنجا رساندند که پیامبر را شاعری مجنون خواندند چنانچه در قرآن آمده است: «وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ^{۲۴۳}». یعنی و می‌گفتند آیا ما برای خاطر شاعر دیوانه‌ای دست از خدایان خود برداریم؟ نضر بن حارث یکی از بزرگان قریش که در دشمنی و کینه‌ورزی با پیامبر معروف است در سفری که برای تجارت به ایران نمود برخی از افسانه‌ها و اساطیر کهن ایران را به عربی ترجمه نمود و به سبک قرآن بر قریش خواند و ادعا کرد که شیرین‌تر و بهتر از قرآن آورده است. به همین جهت آیه‌ای بر پیامبر نازل شد که «وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۲۴۴}» یعنی چون آیات بر ایشان خوانده شود گویند شنیدیم، اگر خواهیم توانیم چون او بگوییم و مانند این کلمات بیاوریم، نیست این آیات مگر افسانه پیشینیان و قصه‌های گذشتگان.

در قرن‌های متوسط اسلامی به تدریج که لغت عرب نضج و قدرتی یافت و دستور زبان عربی بر اساس معین (و بیشتر در تطبیق با قرآن) تدوین یافت، آثاری از نظم و نثر عربی نوشته شد و بزرگان عرب با شعر و شاهکارهای ادبی عصر خود آشنا شدند. آنگاه این پرسش پیش آمد که پایگاه قرآن در مقابل این آثار چیست؟ از آنجا که در نفوذ کلام قرآن و محبوبیت آن در بین عامه خلق تردیدی نبود اینان بر این فکر متفق شدند که محبوبیت و معجزه قرآن در فصاحت و بلاغت آنست.

در آیات قرآنی خصایل متعددی برای کلام‌الله آمده از جمله آنکه قرآن «کتاب رحمت و موعظه است^{۲۴۵}»؛ «نذیر (بیم‌دهنده و ترساننده [از عذاب آخرت] است^{۲۴۶})» و امثال آن. اما نه در خود قرآن، نه در صدر اسلام و نه در قرون اولیه اسلامی در هیچ متن یا روایت یا حدیثی سخن از فصاحت و بلاغت قرآن نمی‌یابیم.

مسیونرهای مسیحی که در قرن‌های اخیر بر اسلام رذیه نگاشته‌اند موضوع فصاحت قرآن را مورد اعتراض قرار داده استدلال می‌نمایند که فصاحت و بلاغت در یک اثر چیزی نیست که بتوان آن را اندازه گرفت و یا با مقایسه با دیگر آثار ارزشمند برای آن ارج و مقامی معین کرد. هر اثری هر قدر هم که از سوی گروهی فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و شیواترین سخن تلقی شود باز ممکن است در قرنی دیگر و در نظر گروهی دیگر آن درجه از والائی و شیوایی سخن را نداشته باشد. در ثانی اگر فصاحت و بلاغت کلام کسی بخواهد دلیل درستی ادعای پیامبری کسی قرار گیرد، باید کسی اهل علم و ادب باشد و سالیان دراز به تحصیلات پردازد تا

بتواند با مقایسه در متن‌های ادبی قرن‌های گوناگون قضاوت نماید که متنی برای تمام ادوار تاریخ بشر از فصاحت و بلاغت برخوردار است یا نه. اینان هم‌چنین می‌گویند یک مسلمان چینی یا اندونزی یا پاکستانی که عربی نمی‌داند چگونه می‌تواند در مورد فصاحت قرآن قاضی باشد و بر آن اساس محمد را پیامبر خدا بداند؟ سوای میسیونرهای غربی، برخی از مسیحیان عرب در کشورهای مصر و سوریه، در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم کتابهایی در ردّ فصیح بودن قرآن و غلط‌های دستوری آن تالیف نمودند. همین امروزه نیز در سایت‌های کامپیوتری نه تنها از مندرجات و شیوه نگارش قرآن انتقاد می‌شود بلکه بحث‌های گوناگون بین افراد مختلف در مورد اشتباهات گرامری آن کتاب درگیر است.

آنچه در بالا آورده شد، برای بیان یک اصل تاریخی بود که در هر عصر، آنان که خود را صاحب علم و دانش و رهبر مذهبی می‌دانسته‌اند، با همین دلیل بر پیامبر عصر خود تاخته و او را بی سواد و فاقد دانش خوانده‌اند. ردّیه نویسانی را که به برخی آثار عربی بهائی اعتراض کرده‌اند، باید در آن زمره دانست.

آثار بهائی تردیدی در معجزه قرآن و فصاحت و بلاغت کلام آن روا نداشته‌اند. اما به اعتقاد آنان معجزه کلام قرآن تنها در لغات و واژه‌های قرآن و یا در ساختار دستوری و ادبی آن نیست. معجزه کلام قرآن در آنست که کلام خداست و نفوذی بی‌مانند در قلب توده انسان‌ها و مؤمنین به این دیانت و هدایت ایشان داشته است. آنان همین معجزه را در کلام مسیح و در کلام موسی و زرتشت و بودا نیز می‌بینند. حتی آنکه از مسیح جز چند جمله در انجیل باقی نماند، حتی آنکه موسی به لکنت زبان موصوف باشد، یا آنکه بودا یک خط هم بر روی کاغذ نیاورده باشد و زرتشت گفتارش به صورتی ناقص پس از قرن‌ها بر روی کاغذ آمده باشد. بدیهی است بهائیان آثار بهائی را نه تنها در حدّ خود فصیح و شیوا و بلیغ می‌دانند بلکه معتقدند به مانند آثار سایر پیامبران از معجزه نفوذ در قلب‌ها و از منطق و مفهومی عقلانی که موافق نیاز عصر است بهره‌مند می‌باشد.

اعتراض به مزد صد شهید

دیگر از ایرادهای کسروی به لوح احمد، بخشی است که به خواننده آن لوح مزد صد شهید وعده داده شده است.

کسروی در تعریف کلمه شهید می‌نویسد:

کسی را گفتندی که در راه خدا (یا بهتر گوییم: در جنگهای اسلامی) کشته شود...اسلام به او ارج نهاده و مرزهای بزرگی در نزد خدا نوید داده...

سپس چنین ادامه می‌دهد:

بهاء می‌گوید: هر کس یک بار این لوح را بخواند، خدا به او مزد صد شهید خواهد داد. نخست باید پرسید چرا؟! مگر خواندن یک لوح چه سختی می‌دارد یا نتیجه بزرگی از آن بر می‌آید که چنین مزد بسیار بزرگی به خواننده آن داده می‌شود...

آنگاه پس از توهین دیگری به حضرت بهاء‌الله می‌نویسد:

چنین سخنی از یک بنیادگذار دین، ریشه دین خود را کندن است. چه در جایی که مردم توانند با خواندن یک لوحی مزد صد شهید گیرند و در زندگانی آینده جایگاه بسیار بلندی یابند، چه نیازی دارند که بکارهای نیک دیگر پردازند؟! چه نیاز دارند که از بدیها و گناهما پرهیزند!؟

بعد کسروی می‌نویسد:

کسانی که در جنگ‌های بابیگری در مازندران و زنجان و دیگر جاها کشته شده‌اند فریب خورده و زیان بسیار برده‌اند زیرا این بیچارگان یک شهید بیشتر نبوده‌اند و مزد یک شهید بیشتر نخواهند دریافت. ولی فلان جوان خوشگذران بهائی هر روزی یک بار لوح احمد خواهد خواند و هنگامیکه پیر شود و بمیرد، مزد صد هزارها شهید خواهد یافت...

کسروی پس از آوردن مثال‌های ناواردی چنین ادامه می‌دهد:

در همان لوح احمد سوگند به خدا می‌خورد که اگر کسی در سختی باشد و یا دچار اندوهی گردد و این لوح را بخواند خدا او را از سختی و از اندوه رها گرداند... این اندازه از جهان و از آیین گردش آن آگاه نمی‌بوده که بدانند با خواندن لوح احمد یا حدیث کسی از سختی یا از اندوه بیرون نیاید، بدانند که چاره سختی و اندوه را باید از راهش کرد.^{۲۴۷}

برای پاسخ به این ایراد کسروی دو راه وجود دارد. یکی استناد به ده‌ها حدیث اسلامی که در آن اقدام به کاری و یا بیان جمله‌ای و زیارت مقبره‌ای را با اجر صد شهید و یا بخشیدن بهشت به ایشان برابر دانسته‌اند، و با نقل آن‌ها بگوییم اگر این ایراد به لوح احمد وارد است، به احادیث اسلامی هم وارد است. ولی این روش نه علمی است و نه کافی.

راه دوم آنست که به دنبال پاسخی باشیم که با خرد موافق باشد و بتواند همگان را بکار آید. از این‌رو باید ابتدا ببینیم احمد که بود، این لوح چه می‌گوید، و احمد چه کرده یا باید بکند که شامل چنین بخششی گردیده، و آیا مزد صد شهیدی که وعده داده شده مثالی نمادین (سمبولیک) از پاداش خدمتی بزرگ است یا واقعاً کسی که این لوح را بخواند درست اجر ۱۰۰ نفر شهید را خواهد داشت، نه کمتر و نه بیشتر.

به این موضوع نیز خواهیم پرداخت که آیا در قریب ۱۴۰ سالی که از صدور لوح احمد گذشته بهائیان، آنطور که کسروی نوشته، همه اصول و احکام و تعالیم بهائیت را به کنار نهاده و با خواندن آن لوح به انتظار پاداش صد شهید نشسته‌اند، و یا آن را نشان و رمزی از پاداش خدمتی بزرگ دانسته‌اند که در آن زمان به احمد (گیرنده لوح) وعده شده است.

توجه به این نکته اساسی ضروری است که الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را می‌توان به طور کلی به دو گروه تقسیم نمود. یکی الواح عمومی که در اصول و تعالیم دیانت بهائی بیان شده و شامل اساس و بنیان آموزه‌های این دین است. دیگر الواح خصوصی که خطاب به شخصی معلوم، و یا بهائیان شهری مخصوص، و یا ناظر بر زمان و حرکت خاصی می‌باشد. این گروه از الواح بطور کلی از مضامین الواح عمومی بی‌بهره نیست و اغلب دارای جملات و بیاناتی که به روشنی اصول امر بهائی را تصریح می‌کند نیز می‌باشد. ولی در همان لوح شخص گیرنده به کار خاصی، یا سفر به شهری و دادن پیامی مامور می‌گردد. به طور بدیهی آن بخش از لوح بر شخص و زمان مخصوص ناظر است و برای دیگران و یا زمان امروز نیست. همین امر در مورد دستورات کلی که در زمانی خاص به جامعه داده شده صدق می‌کند.

مثلاً در دوره‌ای، حضرت عبدالبهاء بهائیان را به آموختن زبان اسپرانتو تشویق می‌نمود. آموختن اسپرانتو در دورانی که زبان انگلیسی مثل امروز زبان بین‌المللی نشده بود فواید فراوان داشت، زبانی بود ساده که آموختنش موجب نزدیکی بهائیان شرق و غرب می‌شد. از جمله یک مستشرق اروپایی که در دهه ۱۹۳۰ از ایران دیدن کرده با تحسین و تعجب نقل می‌کند که در طالقان با روستائیان بهائی از زن و مرد به اسپرانتو گفتگو نموده است. حال آیا می‌توان گفت که به استناد این گروه از الواح باید امروزه نیز بهائیان رو به آموختن اسپرانتو آورند؟ البته خیر، زیرا نظر حضرت عبدالبهاء تسهیل ارتباط بین بهائیان ایرانی و بهائیان خارجی با زبانی مشترک بوده و این امروز با انگلیسی حاصل است، نه آنکه اسپرانتو در دیانت بهائی از اهمیتی خاص بهره‌مند باشد.

اینک به لوح احمد باز گردیم که در سال ۱۲۸۲ ه.ق. (۱۸۶۵ م.) در ادرنه از سوی حضرت بهاءالله خطاب به ملاً احمد یزدی که در بغداد ساکن بود صادر گردید. توجه به تاریخ این لوح برای درک اهمیت مطالب آن ضروری است. قریب دو سال از زمانی که حضرت بهاءالله در باغ رضوان بغداد خود را صاحب امر و شریعت جدید معرفی کرد می‌گذرد و ظهور جدید با مشکلات فراوان روبروست. یکی جامعه بابی که بزرگان و رهبران آن ازل را، خلیفه باب می‌دانستند، و اگر چه رهبری جامعه را در دست «جناب بهاء» می‌دیدند اما دریافت و جذب ظهوری تازه، و نسخ دوره بیان را تاب نمی‌آوردند. مشکل دیگر رساندن پیام جدید به مسلمانان و تبلیغ آنان به آیین نو بود که جز کلمه «باب» و «بابی» با چیز دیگر آشنا نبودند، به طوری که دهه‌های متمادی پس از ظهور دیانت بهائی هنوز بهائیان را به طور کلی بابی می‌خواندند. شکل دادن به جامعه جدید بهائی و تدوین اصول و قوانین این آیین و اداره آن، چه در بغداد و عثمانی و چه در ایران، مشکل بزرگ و حساس دیگری بود که رویاروی فرستاده خدا قرار داشت.

سال‌ها پیش از آن که حضرت بهاءالله به فرمان دولت عثمانی بغداد را به سوی استانبول و سپس ادرنه ترک نماید، او بابیان را در پرده و به طور ضمنی با فکر و توجه به ظهوری جدید آشنا می‌ساخت. برخی از بابیان دل آگاه، با توجه به این آثار، به مقام حضرت بهاءالله پی برده بودند. از جمله ملاً احمد یزدی که شیفته و آشفته، از بغداد قصد آمدن به ادرنه و اقامت در نزدیکی حضرت بهاءالله داشت. ولی حضرت بهاءالله با صدور لوح احمد به او نوشت که به جای آمدن به ادرنه در بغداد بماند (و یا به روایتی به ایران باز گردد) و مژده ظهور جدید را به دیگر بابیان برساند. ملاً احمد بدون درنگ سفر به ادرنه را کنار گذارد و به اجرای دستور مولایش پرداخت. کاری بسیار دشوار که نیاز به شجاعت و فداکاری و حزم و دوراندیشی بسیار داشت.

مندرجات لوح احمد، دشواری ماموریتی که بر عهده او گذارده شده بود به خوبی نشان می‌دهد. امروزه پس از گذشت دهه‌ها وقتی به این لوح می‌نگریم مطالب آن عادی و حاکی از اعتقادات اساسی بهائیان است. ولی در آن دوره که فقط اندک زمانی از اظهار امر حضرت بهاءالله می‌گذشت چنین نبود. حضرت بهاءالله در این لوح از سویی با مثال‌هایی نمادین (سمبولیک) اشاره به ظهور دینی تازه می‌نماید و از سوی دیگر به روشنی به ستایش ظهور باب می‌پردازد و او را سلطان‌الرسال [پادشاه پیامبران] و کتابش را ام‌الکتاب [مادر کتاب‌ها] می‌خواند. از خود به کبوتری بهشتی یاد می‌کند که:

بر شاخه‌های درخت جاودانگی با آوازهای خوش قدسی پاکدلان را به قرار گرفتن به درگاه خداوند مژده می‌دهد و وارستگان را از این پیام آگاه می‌سازد. [این پیام] به درستی بزرگترین دیدگاه روشنی است که در کتابهای فرستادگان خدا درباره آن نگاشته شده و با آن حق از باطل جدا می‌گردد... این همانا درخت روح است که میوه‌های خداوند بلند مرتبه و توانا و بزرگ را به بار می‌آورد... این کبوتر در زندان شما را یاد می‌کند و بر او تکلیفی جز رساندن آشکار [این پیام] نیست.

سپس از احمد می‌خواهد که این لوح را حفظ کند و در ایام زندگانش تلاوت نماید و در اجرای آن درنگ روا ندارد. در پایان برای کسی که آن را از صدق دل بخواند اجر و پاداشی بزرگ [در اینجا به طور نمادین برابر با اجر صد شهید] عطا می‌نماید و رفع سختی و اندوه خواننده لوح را بشارت می‌دهد.

در تاریخ ایران، پس از زرتشت، فقط دو تن یعنی حضرت باب و حضرت بهاءالله بودند که به آوردن آیینی جدید برخاستند و تاسیس شریعتی تازه نمودند. (البته مانی نیز در زمان ساسانیان چنین ادعایی داشت، ولی آیینش با مخالفت شدید موبدان زرتشتی و کشتار مانویان روبرو شد. مانویان به آسیای مرکزی فرار کردند و قرن‌ها در آنجا دیانت خود را پایداری نمودند.) که کار کوچکی نیست که کسی از جان بگذرد و در جامعه مسلمان آن روز به تبلیغ دیانتی جدید پردازد. امروز نیز در ایران، نه تنها برخاستن به این کار مساوی با پاداش مرگ است، بلکه ترک اسلام و گرویدن به آئینی دیگر نیز همین مجازات را دارد. عجیبی نیست که حضرت بهاءالله مقام کسی را که به این کار برخیزد بسیار والا دانسته و مزد او را با اجر صد شهید برابر دانسته‌اند.

اما در زبان فارسی آوردن اعدادی که نمایانگر عدد و شماری هنگفت باشد فراوان است. مثل هفت و هفتاد، چهل و چهار صد، ده هزار و بیست هزار و صد هزار. حافظ می‌گوید:

هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم نبود بر سر آتش میسرّم که نجوشم

و یا این بیت سعدی :

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است

از این نمونه‌ها در آثار بهائی نیز دیده می‌شود که به یک مثال از آثار حضرت عبدالبهاء قناعت می‌کنیم :

«ذره‌ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.»^{۲۴۸} که در اینجا البته مقصود از «صد هزار سال عبادت» (که با توجه به عمر طبیعی انسان امری محال است)، بیان اهمیت عصمت و عفت است و نه چیز دیگر.

کسروی خواندن این لوح را از صمیم قلب، که سبب رفع اندوه خواننده شود مورد ایراد قرار داده و این حقیقت را نادیده انگاشته که بشر در طول تاریخ، دعا و مناجات را به عنوان وسیله‌ای کارساز و پر اهمیت برای درک نعمت و سعادت نزدیکی به خداوند و رفع اندوه و سختی زندگی به کار برده است. چرا خواندن لوح احمد با آن جملات زیبا چنین اثری نداشته باشد؟ چرا دیگر الواح بهائی چنین اثری نداشته باشد؟ تازه این نیز در حالی است که بنیان‌گذار دین پیروانش را به خردورزی می‌خواند، آنان را برای رفع مشکلاتشان به یافتن وسایل راهنما می‌شود و نه فقط توسل و اعتقاد به دعا. شفای بیماران را نیز در دست طبیب حاذق می‌بیند نه دعا و نذر و نیاز و یا کمک گرفتن از رمالان و دعانویسان و ورد خوانان. بهائیان را در ده‌ها نوشته به کار و عمل و کوشش فرا می‌خواند، کار را نوعی عبادت می‌داند. رسیدن توفیق را از جانب خداوند، موقوف به اقدام و عمل می‌بیند، و دعا خواندن و دست بسته منتظر حل مشکلات ماندن را نهی می‌کند. نمونه‌ای از این تعالیم را در زیر می‌آوریم:

«ای بهائیان! بر هر یک از شما واجب شده است به کاری مثل صنعت و کسب و مانند آن اشتغال ورزید و ما این کار کردن شما را عین عبادت خداوند راستین قرار داده‌ایم... وقت خود را به بیکاری و تنبلی ضایع نکنید و به کاری اشتغال ورزید که خود و دیگران از آن بهره برید... بدترین مردمان در نظر خداوند آنانی هستند که بیکار می‌نشینند و از دیگران طلب می‌نمایند...»^{۲۴۹}

«هر نفسی به صنعتی و یا به کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عندالله [نزد خدا] محسوب.»^{۲۵۰}

«نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است...»^{۲۵۱}

«بر هر نفسی اشتغال به صنعت و کسبی فرض است. مثلاً من حصیر بافی می‌دانم و شما صنعت دیگر، این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد و این سبب ترقی است...»^{۲۵۲}

البته کسروی بر سیره خود این بخش از تعالیم بهائی را بکلی نادیده می‌گیرد و از آن می‌گذرد. وی که اعتقادات همه ایرانیان را بر پایه خرافات و تنبلی و بیکاری می‌داند حتی از یاد می‌برد که فرهنگ اصیل ایران نیز فرهنگی پویا و جویاست و شخص را به کوشش و حرکت می‌خواند. شاهدش ضرب‌المثل‌هایی است رایج چون «از تو حرکت از خدا برکت»، و یا شعر معروف:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

تاریخ دیانت بهائی نشان می‌دهد که آنچه در بالا گفته شد، برداشت طبیعی هر فرد بهائی از مندرجات این لوح و مفهوم و معنای سمبولیک پاداش مقرر در آن بوده است. دلیل این امر نیز این است که از زمان صدور لوح هزاران تن جان خود را در راه آیین

جدید فدا کردند، خانه‌ها و خانواده‌ها بر باد رفت و بهائیان حماسه‌هایی آفریدند که تاریخ ماندش را ندیده است. در همه این موارد اگر این بهائیان نیز برداشت کسروی را داشتند می‌توانستند به آسانی از مهلکه برهند و با خواندن لوح احمد به پاداشی صد برابر شهادت برسند. اما حتی در یک مورد نیز چنین اتفاقی نیفتاد و همین یک نکته می‌تواند بهترین پاسخ برای کسروی باشد.^{۲۵۳}

۳۲. اعتراض بر احکام الهی

از جمله اعتراضات مغرضین، اعتراض به احکام الهی است. اگر چه در هر یک از احکام و اوامر الهی هزارها حکمت نهفته است، ولكن باید دانست که اول وظیفه هر فرد، تحقیق و تحری حقیقت، یعنی شناختن مظهر ظهور الهی است با ادله و براهین عقلی و نقلی و پس از شناسایی مظهر ظهور و رسیدن به فیض ایمان و ایقان، وظیفه ثانوی اطاعت و پیروی از اوامر و احکام اوست، اگر چه آن اوامر و احکام با عقول ناقصه بندگان مطابقت نداشته باشد. حتی اگر به روز روشن، نام شب ظلمانی نهند و شب ظلمانی را روز روشن نامند و یا زندگان را مرده هزار ساله دانند و مردگان را زنده ابدی خوانند، چون به مظاهر مقدسه ایمان داریم، باید اوامر و احکام آنها را اطاعت و پیروی نماییم و دلیل و برهان و فلسفه نخواهیم که مثلاً فلسفه کشتن هزاران گاو و گوسفند و شتر در روز عید اضحی و دفن آنها در زیر خاک و رمی جمره و غیره در اعمال حج چیست و یا چرا برای سه طلاقه محلل مقرر گردیده و یا دلیل مباح بودن خرید و فروش بنده و برده در شرایع و ادیان قبل چه بوده و بسیاری از احکام دیگر که اطاعت آنها بدون چون و چرا بر هر یک از مؤمنین فرض و واجب است.

خواستن دلیل و برهان و فلسفه برای احکام در هیچ دینی جایز نبوده و ابدای چون و چرا نیست و چنانکه مذکور شد، معترضین؛ خواه معترضین به اسلام و خواه معترضین به امر بهائی، باید اول از راه دلیل و برهان به حقانیت آن دین معتقد شوند و پس از ایمان و عرفان، بدون چون و چرا اوامر و احکام آن آئین را اطاعت و پیروی نمایند، زیرا که هیچ مرضی از طبیب حاذق، دلیل و برهان و فلسفه نخواسته است که این دارو چه خاصیت دارد و این معالجه را چه ضرورت است. همین که به یقین مبین دانسته شود که طبیب حاذق است، باید مریض بدون چون و چرا دستورات او را به کار بندد تا معالجه شود.^{۲۵۴}

۳۳. اگر تساوی حقوق رجال و نساء است، چرا مهریه دختر عشایری و روستایی کمتر از مهریه دختر شهری است؟

اولاً تساوی حقوق رجال و نساء به این معنی است که زنان و مردان باید از حقوق مساوی برخوردار باشند، همچنین از مسئولیت‌ها و شرایط یکسان، چرا که زن و مرد، هر کدام شرایط مخصوص به خود را دارند و تساوی آنها در چنین موردی ممکن نیست؛ بلکه باید عدالت اجتماعی و انسانی به طور یکسان در مورد آنها اعمال شود.

ثانیاً در سؤال فوق، دختر شهری و دختر روستایی با هم مقایسه شده اند، نه زنان و مردان؛ بنابراین این موضوع نمی‌تواند ربطی به تساوی حقوق رجال و نساء داشته باشد و طرح چنین سؤالی اساساً بی‌مورد و عجیب می‌نماید.

ثالثاً طراح این سؤال در تعلیم فوق دقت لازم را نداشته، زیرا مقدار مهریه با توجه به شهری یا روستایی بودن پسر مشخص می‌شود، نه دختر آن هم به دلایل اقتصادی و مادی، نه روحانی و معنوی.

حضرت بهاء الله می فرماید: «لا يحقّق الصّهار الآ با لامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابريز وللقرى من الفضة و من اراد الزيادة حرم عليه ان يتجاوز عن خمسة و تسعين مثقالاً كذالك كان الامر بالعز مسطوراً. و الذي اقتنع بالدرجة الاولى خير له في الكتاب انه يغني من يشاء باسباب السموات و الارض و كان الله على كل شيء قديراً»^{۲۵۵} یعنی محقق نمی شود داماد شدن، مگر به پرداختن مهریه. مهریه تعیین شده است برای شهر نشینان نوزده مثقال طلای خالص و برای ده نشینان نوزده مثقال نقره. کسی که خواسته باشد از این مقدار زیادتر مهریه بدهد، حرام است بر او که تجاوز کند از نود و پنج مثقال طلا. این طور به عزت به قلم الهی نوشته شد. اقتناع به درجه اولی (که نوزده مثقال نقره باشد)، بهتر است برای شخصی که می خواهد نکاح بکند. در کتاب الهی خداوند بی نیاز می کند هر کسی را که بخواهد به اسباب آسمانها و زمینها و خداوند بر هر چیزی تواناست.

از آنجا که ذکر شده "داماد شدن محقق نمی شود..."، باید دانست که شهری یا روستایی بودن وابسته به داماد است، چنانکه در رساله سؤال و جواب، در جواب به سؤال "در مهر اهل قری که فضا تعیین شده باعتبار زوج است یا زوجه یا هر دو و در صورت اختلاف که یکی شهری و دیگری از قری باشد چه باید کرد؟"، آمده است «مهر به اعتبار زوج است اگر از اهل مدن است ذهب و اگر از اهل قری است فضّه (و میزان، توطن اوست نه محل تولدش)».^{۲۵۶} دیگر آنکه، بر طبق نصّ صریح حضرت ولی امرالله، هم پسرشهری می تواند به نوزده مثقال نقره اقتناع کند و هم پسر روستایی و این در درگاه خداوند پسندیده تر است.

۳۴. تهمت ازدواج با محارم غیر از زن پدر

برخی معتقدند چون در کتاب اقدس، تنها ازدواج با محارم ذکر شده، بنابراین ازدواج با بقیه محارم حلال است.

حضرت باب درباره ازدواج با محارم می فرماید: «ان الله قد حلل علی المؤمنین من المؤمنات غیر ذوی قرابتهم الام و البنت و الاخت و العمّة و ما قد جعل الله بمثلها و بنات الاخ و بنات الاخت... و ان ذلک حکم فی کتاب الله علی کلمة الفرقان و قد کان الحکم فی ام الكتاب مقضياً»^{۲۵۷} یعنی ازدواج را خداوند حلال فرموده مگر با محارم: با مادر، دختر، عمه، و نظیر آن، و دختر برادر، و دخترخواهر... و این حکم کتاب خداست در قرآن که در این ام الكتاب عمل به آن مؤکد شده است. بسیاری از بیانات حضرت باب، مورد قبول حضرت بهاءالله قرار گرفته اند.

حضرت بهاء الله می فرماید: «قد حرّمت علیکم ازواج آبائکم انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان اتقوا الرّحمن یا ملاً الامکان و لا ترتکبوا ما نهیتم عنه فی اللّوح و لا تکونوا فی هیماء الشّهوات من الهائمین»^{۲۵۸} یعنی حرام است بر شما زنهاى پدرهاى شما (یعنی نامادری). ما شرمسار هستیم و حیا می کنیم از اینکه نام ببریم از مسئله حرمت آمیزش با غلمان. از خدا بترسید ای مردم عالم، اموری را مرتکب نشوید که خدا آنها را نهی کرده است در لوح و نباشید در بیابان بی سر و ته شهوات حیوانی از نفوس سرگشته و سرگردان.

بعضی از نفوس اشکال می گیرند که در این آیه جمال مبارک فقط فرموده است: «حرّم علیکم ازواج آبائکم»، و این دلیل است بر اینکه سایر طبقات منتسبین، همه حلال است. در این خصوص حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله بیان فرموده اند که هر چند در کتاب مستطاب اقدس منحصرأ حرمت نکاح پسر با زوجات پدر ذکر شده ولی این دلیل بر آن نیست که ازدواج با سایر محارم جایز باشد. در این آیه مبارکه حرمت ازدواج پسر با زن پدرش تصریح شده است. همین حرمت درمورد ازدواج دختر با شوهر

مادرش نیز مجری است. احکامی را که جمال مبارک درباره روابط بین زن و مرد نازل فرموده‌اند، با در نظر گرفتن تفاوت‌های لازمه جزئیّه بالسّویّه در مورد هر دو اجرا می‌گردد مگر در مواردی که این امر غیر ممکن باشد. مسئله ازدواج آباء هم همینطور است.

جمال مبارک در اینجا مخصوصاً برای اینکه این مطلب را بطور قطع نهی کنند، در ضمن آیه‌ای مستقل این بیان را می‌فرمایند. در دوران جاهلیت قبل از رسول الله، این عمل در میان اعراب متداول بود که هر مردی دارای تعداد زیادی زن بود و وقتی می‌مرد اولاد او آن زنهایی را که مال پدرشان بود و مادر آنها محسوب نمی‌شد، اختصاص بخود می‌دادند و با آنها همان معاملاتی را می‌کردند که با زنهای دیگر می‌کردند. این عادت جاهلیت بود. در قرآن مجید در ضمن یک آیه می‌فرمایند: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»^{۲۵۹} یعنی شما نباید ازدواج کنید با زنهایی که پدرهای شما با آنها آمیزش کرده‌اند. در نفس این آیه هم، ذکر سایر طبقات و محرمات نیست، ولی در آیه بعدی می‌فرمایند که حرام است بر شما خواهر و مادر و فلان و بهمان. در این ظهور مبارک هم در سایر الواح و آیات صریح است که با نفوسی که انتساب نزدیک دارند، مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله و فلان و بهمان، البته این عمل نا شایسته و حرام است.^{۲۶۰}

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی می‌فرماید قوله العزیز: «در خصوص حرمت نکاح پسر بزوجات پدر مرقوم نموده بودید. صراحت این حکم دلیل بر اباحت دیگران نه. مثلاً در قرآن می‌فرمایند «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّيَاتُكُمْ وَأَلْدَمُ وَالْحَمُّ الْخَنِيزِيُّ..»^{۲۶۱} (حرام است بر شما مردار و گوشت خوک...) این دلیل بر آن نیست که خمر حرام نه.»^{۲۶۲} در قرآن مجید نیز در سوره نساء آیه ۲۲ فقط ذکر حرمت ازدواج آباء بتنهائی نازل و حرمت سایر طبقات از قبیل مادر و خواهر و عمّه و خاله و ... در آیه دیگر نازل شده. و همچنین در تورات تشبیه فصل ۳۰/۲۲ حرمت ازدواج ازواج آباء وَحَدَّةٌ مذكور و حرمت دیگران در مقامات دیگر وارد. و از این رو نمی‌توان بواسطه ذکر حرمت ازواج آباء در آیه بخصوص، حکم به حرمت سایر طبقات کرد زیرا حرمت آنان در مقامات دیگر وارد و کذلک در این حکم کتاب مستطاب اقدس که حرمت ازواج آباء در بند ۱۰۷ بتنهائی مذكور دلیل بر حرمت سایر طبقات نیست. و همچنین در رساله بولس رسول به قرن‌تینان فصل ۱/۵ به بعد که در خصوص ازدواج یک نفر با زن پدر خود تشبیه شدید میکند دلیل بر حرمت سایر طبقات نیست خصوصاً که در امر مبارک تأکید فرمودند که با جنس بعید وصلت شود. با این همه مجال اعتراض برای نفوس جدل پیشه باقی نبوده و نیست.^{۲۶۳}

جمال اقدس ابھی در کتاب اقدس صفحه ۱۹۴ می‌فرمایند که «تشریح احکام مربوط به حرمت و حرمت نکاح اقارب راجع به بیت العدل اعظم است»^{۲۶۴} و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «در افتراق هر چه دورتر موافقتر، زیرا بعد نسبت و خویشی بین زوج و زوجه مدار صحت بنیه بشر و اسباب الفت بین نوع انسانی است.»^{۲۶۵}

تذکر این نکته مهم است که حرمت ازدواج با اقارب و محارم جزء حقایق ادیان است و همیشه هم ممنوع بوده است. به حکم هر دینی با محارم نباید ازدواج کرد؛ اما حد محرمیت چیست؟ در زمان حضرت ابراهیم برادر می‌توانست با خواهر ازدواج کند چنانکه حضرت ابراهیم با خواهرش ساره (سارا) ازدواج کرد. در دین یهود، این نوع ازدواج حرام است، ولی عمو می‌تواند با دختر برادرش ازدواج کند. در دیانت اسلام این نوع ازدواج نیز حرام است ولی دختر عمو و پسر عمو می‌توانند با هم ازدواج کنند. در دیانت بهایی نیز مانند دین اسلام، ازدواج با مادر و خواهر و عمّه و خاله و ... حرام است و توجه به این نکته که تا کنون حتی یک مورد ازدواج با محارم در دین بهایی صورت نگرفته، این مسئله را اثبات می‌نماید. بنابر این ازدواج با محارم همیشه حرام بوده ولی حد محرمیت در هر دین ممکن است تغییر یابد.^{۲۶۶} درباره عفت و عصمت نیز حضرت بهاءالله فرموده اند که هرکه فاسد و بی عفت و عصمت باشد بهائی حقیقی نیست و یک ذره عفت و عصمت از صد هزار سال نماز و دعا و عبادت هم بالاتر است.

۳۵. چرا در دیانت بهائی حجاب ندارید؟

در دیانت بهائی بر عفت و پاکدامنی تأکید بسیار گردیده و از مهمترین شاخصه های ایمان شمرده شده ولی حجاب به شکل روسری یا چادر وجود ندارد.

اگر منظور پوشش است، باید گفت حد و حدود آن در خود اسلام نیز روشن نیست و بین علمای ۴۸۰ فرقه اسلامی در این مورد اختلاف نظر وجود دارد! اما اگر منظور از پرسش فوق، علاوه بر پوشش ظاهری، تقوای باطنی نیز هست، پاسخ زیر برای منصفین، مفید و کافی خواهد بود.

حضرت بهاءالله درباره دوره بلوغ عالم که بهائیان آن را آغاز کرده اند، می فرمایند: «اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب (شهرهای طلا) مرور کنند، نظر التفات به آن ننمایند، و اگرچه جمیع نساء ارض (خانم های روی زمین) به احسن طراز و ابداع جمال (با بهترین زینت و جدیدترین زیبایی) حاضر شوند، به نظر هوی (به نظر هوی و هوس و شهوت) در آنها نظر نکنند»^{۲۶۷}

نکته مهم درباره بیان فوق از حضرت بهاءالله آن که اولیای الهی از قبل مژده آمدن چنین ایامی را هنگام ظهور موعود اسلام و ادیان آسمانی داده اند. در حدیثی به نقل از حضرت امیر چنین آمده است: «اگر قائم ما قیام کند آسمان باران خود را فرو می ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می دهد، و کینه ها از دل بندگان خدا زائل می شود، و درندگان و حیوانات با هم ساخته از یکدیگر رم نمی کنند، تا جائی که زنی که می خواهد راه عراق و شام را بپیماید همه جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می گذارد و زینت های خود را بر سر دارد و کسی طمع به آن نمی کند؛ نه درنده ای به او حمله می آورد و نه او از درندگان وحشت دارد»^{۲۶۸} ملاحظه می فرمائید که این حدیث، با چه تشبیهاتی همان مضمون بیان حضرت بهاءالله در فوق است! آری مریدان و اولیای آسمانی حقیقت واحده اند و اراده فرموده اند انسانها را نیز که نوع واحدند با هم متحد و مهربان فرمایند.

تا به حال از خود پرسیده اید که زمانی که تمام زنان مصر به حضرت یوسف به دیده شهوت می نگریستند، چرا هیچ کس مردان را مجبور به داشتن حجاب نکرد؟ آیا هوسبازی زنان آن زمان باید باعث می شد تا مردان حجاب داشته باشند؟ همین امر در مورد حجاب زنان نیز صدق می کند.

با توجه به بیانات فوق از حضرت بهاءالله و حضرت علی (ع)، باید گفت تا حال فقط تأکید بر این بوده که زنان باید خود را در حجاب سفت و سخت بپوشند که نکند چشم مردی به آنان افتد و تحریک شود! اما در دوره ای که جامعه جهانی دوره بلوغ خود را، طبق بشارات انبیاء و از جمله بشارات فوق از حضرت علی آغاز کرده، مردان نیز باید به چنان بلوغی از نظر ایمانی و فرهنگی رسند که به این آسانی به امتحان نیفتند! به عبارتی دیگر فقط زنان نیستند که باید عفت و عصمت داشته باشند بلکه مردان نیز باید تقوی و انضباط معنوی و اخلاقی بر طبق آموزه های بهایی پیشه سازند، تا هر دو جنس بتوانند با رعایت اعتدال و ادب و حیا و عفت و تقوی با هم تعامل و ارتباط معنوی، انسانی، علمی، فرهنگی، هنری و اقتصادی داشته باشند.

در مورد نوع پوشش لباس برای مردان و زنان، حضرت بهاءالله معیاری را تعیین فرموده اند که در هر مکانی می توان آن را مورد استفاده قرار داد: «خداوند تعیین حد را از لباس برداشته، بگونه ای لباس ببوشید که ملعبه جهال نگردید». یعنی اگر در جامعه ای مردم با چادر و یا روسری هستند، اگر بدون روسری کسی در شهر بگردد انگشت نما میشود و بالعکس اگر در جائی که مردم بدون حجاب هستند با روبنده و چادر ظاهر شویم ملعبه و مسخره میگردیم؛ بنابراین خوب است که پوشش ما نزدیک به عرف اجتماع باشد. البته این تبعیت از عرف دارای حدودی است. مثلاً برهنگی هرچند ممکن است در جائی رایج باشد برای فرد مومن رفتار پسندیده ای نیست.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایران راجع به قضیه رقص و تقلید البسه تساء غرب می فرمایند: «اول وظیفه محفل ملی بهائیان در این ایام که اخلاق در آن سامان تدنی نموده و تقلید و عدم تقید و لامذهبی رواجی شدید یافته، این است که جمهور بهائیان را از قبل این عبد کرارا و مرارا در کمال تاکید و به نهایت صراحت تذکر دهند که تجاوز از آداب بهائی و مخالف مبادی سامیه امریه راجع به تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و اعتدال در امور و اجتناب از سیئات اهل غرب و آداب مذمومه غیر مرضیه آنان، تولید مفسد عظیمه در جامعه نماید و بنیه جامعه را ضعیف نماید و از رونق بیندازد. بهائیان باید همت در ترویج و اقتباس از حسنات اهل غرب نمایند نه تقلید سیئات آنان، امتیاز بهائیان حقیقی در این است لا غیر.»^{۲۶۹}

بیانات زیر بیانگر اهمیت پوشش و عفت هستند:^{۲۷۰}

«هر نفسی از او آثار خبائث و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده و نیست.»

«طراز اعظم از برای اماء عصمت و عفت بوده و هست . لَعَمْرُ اللّٰهِ نور عصمت آفاقِ عوالم معانی را روشن نماید و عرفش بفرودس اعلیٰ رسد»

«اهل بهاء باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه به فارسی چنین است که اگر ربات حجال با بدع جمال بر ایشان بگذرند ابدأ نظرشان بآن سمت نیفتد . مقصد این است که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء است. ورقات موقنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کلّ بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند زیرا ذره ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.»

«عندالله امری اعظم از عصمت و عفت نیست . این اعظم مقامات عالم انسانیت و از خصائص این خلقت رحمانی و دون آن از مقتضیات عالم حیوانی.»

«إِنَّا نَأْمُرُ عِبَادَ اللَّهِ وَ إِمَائَهُ بِالْعِصْمَةِ وَ التَّقْوَى لِيُقِيمُوا مِنْ رِزْقِ الْهَوَى وَ يَتَوَجَّهْنَ إِلَى اللَّهِ فَاطِرِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ» «إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ الْعِصْمَةَ إِكْلِيلًا لِرُؤُوسِ إِمَائِهِ طُوبَى لِمَنْ قَارَتْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْعَظِيمِ.»

در انتها به بیانات زیر توجه کنید:^{۲۷۱}

«...باید به یاد داشت که هدف زندگی جهانی مهیا نمودن روح برای جهان بعد است. شخص باید در این جهان یاد بگیرد که غرائز و کششهای حیوانی را کنترل کند، نه اینکه بنده آنها باشد.»

«جهان امروز بیش از حد طبیعی غرق در شهوات عشق جسمانی و فاقد ارزشهای روحانی است. ... زندگی مشترک و مشروعشان (احبا) باید در صدد تدارک قید و بندها و شروطی برای رفاقت و عشق ابدی و مؤسس بر حیات روحانی انسان، نه حیات جسمانی باشند.»

«عفت و عصمت به قبل و بعد از ازدواج مربوط می شود. قبل از ازدواج عفت و عصمت مطلق و بعد از آن وفاداری صرف به همسر. وفاداری در روابط زناشویی و وفاداری در قول و عمل.»

۳۶. اعتراض به حکم دون طهارت از کل اشیاء حتی آب نطفه

در کتاب اقدس نازل: «قد حکم الله بالطَّهارة على ماء النَّطفة رحمة من عنده على البریة اشکروه بالروح و الریحان و لا تتبعوا من كان عن مطلع القرب بعيداً ... تمسکوا بحبل اللطافة على شأن لا یری من ثیابکم آثار الاوساخ هذا ما حکم به من كان الطف من کل لطیف. و الادی له عذر لآس علیه أنه لهو الغفور الرحیم ... کونوا عنصر اللطافة بین البریة هذا ما اراد لکم مولاکم العزیز الحکیم. و كذلك رفع الله حکم دون الطَّهارة عن کل الاشیاء و عن ملل اخرى موهبة من الله أنه لهو الغفور الرحیم. قد انغمست الاشیاء فی بحر الطَّهارة ... لتعاشروا مع الادیان و تبلغوا امر ربکم الرحمن هذا لاکلیل الاعمال لو انتم من العارفين^{۲۷۲}» یعنی خداوند حکم کرده است به طهارت ماء نطفه و این رحمتی است از جانب او بر مردم. شکر کنید ای مردم، خدا را با کمال سرور و نشاط و پیروی نکنید کسانی را که از درگاه قرب الهی دور هستند. متمسک شوید به رشته و ریسمان پاکیزگی و لطافت. بطوری که در سراسر لباسهای شما بهیچ وجه آثار چرک دیده نشود. خداوندی که مهربان تر از هر فرد مهربانی است، این حکم را به شما کرده است. اگر کسی عذری داشته باشد و نتواند آنطوری که باید و شاید رعایت لطافت و نظافت را بکند، اشکالی ندارد؛ خداوند آمرزگار است و مهربان. اساس و عنصر و ماده اصلی لطافت و پاکیزگی باشید در بین مردم، است آنچه که خداوند که مولای شماست برای شما در نظر گرفته و از شما انتظار دارد. مولای شما عزیز است و علیم. و اینچنین خداوند برداشته است در این ظهور مبارک حکم نجاست را از جمیع اشیاء و از ملل دیگر. فرو رفته اند جمیع اشیاء در دریای طهارت و پاکی. برای اینکه شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید و بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید. این تاج اعمال پسندیده است اگر شما بتوانید این نکته را بشناسید و پی ببرید.^{۲۷۳}

باید دانست که مسئله نجس و پاکی سبب شده است که افراد بشر گروهی، گروهی را ناپاک و نجس محسوب دارند و از یکدیگر به شدت اجتناب نمایند و همین موضوع موجب تنفر و دشمنی بشر نسبت به یکدیگر است. در شرایع سابقه و به شهادت کتب مقدسه قرآن و انجیل و تورات بسیاری از چیزها و بسیاری از قبایل و طوایف در نزد پیروان ادیان سابقه نجس بودند و پیروان آن دین باید از آن اشیاء و یا از آن اشخاص دوری کنند. مثلاً در شریعت اسلام سگ و خوک ذاتاً نجس و پلیدند. همچنین خون و شراب همه نجسند. همچنین به عقیده بعضی از یهود و نصاری که اسلام را قبول ندارند، مسلمین نجسند. البته عقیده فقهای اسلام در باره نجاست اهل کتاب مختلف است. بعضی اهل کتاب را کاملاً نجس و مردود می دانند و ذاتاً آنها را پلید می شمارند. بعضی هم آنها را پاک می دانند، ولی در نجاست مشرک، یعنی بت پرست ها که خدا را قبول ندارند، اختلافی در میان پیروان نیست.

قرآن می فرماید بت پرست ها ذاتاً نجس و پلیدند، نگذارید که وارد مسجدالحرام بشوند، زیرا مسجد را نجس می کنند. در انجیل هم همینطور است. در انجیل پولس نوشته است که اشخاصی که مسیح را قبول ندارند و اشخاصی که با مسیحیین مخالف هستند و از شریعت الهی خبر ندارند، اینها نه تنها خودشان نجسند بلکه کلماتی که از دهان آنها بیرون می آید، نجس است. بهیچوجه به آنها نزدیکی نباید کرد. در انجیل بعضی از اطعمه را جایز و بعضی را نجس دانسته، مثلاً قربانی هائی که مشرکین برای بت ها می کردند در شریعت انجیل نجس هستند و نباید به آنها دست زد و از آنها استفاده کرد. ولی بعد پولس اجازه داد و در یکی از نامه هایش می گوید، که همه چیز برای پاکان پاک است. حضرت موسی بعضی از غذاها را حلال کردند و بعضی را حرام، به شرحی که در تورات تشنیه و سفر اعداد و لاویان و غیره که از اسفار خمسه تورات شمرده می شود، اینها تسمیه شده است. همچنین مللی که با حضرت موسی و اسرائیل مخالف بودند به حکم تورات نجس هستند.

در این ظهور اعظم، حضرت بهاءالله اصولاً کلمه دون طهارت را محو فرمودند و به جای آن، امر به ازاله اوساخ و آنچه آلوده شدن جامه و دست و بدن به آنها مکروه و ناپسند است، فرموده اند و به رعایت نهایت نظافت و لطافت اوامر اکیده صادر فرموده به طوری که در امر بهائی هیچ امری به اندازه نظافت و پاکیزگی تاکید نشده است تا آنجا که حضرت بهاءالله بیانی به این مضمون می فرمایند که اگر بر لباس کسی، لکه چرکی باشد دعای او به درگاه خداوند نمی رسد، اما اگر این امر از روی ناچاری و یا عذری موجه باشد خداوند او را می بخشد. و حضرت عبدالبها فرموده اند: «نظافت ظاهره هرچند امری جسمانی است و لکن تأثیرش در

روحانیات دارد^{۲۷۴}». این از فضل الهی است که بر اهل عالم احاطه کرد و ملل سابقه را از قید نجاست و در نتیجه از قید عدم معاشرت و عدم اختلاط با اهل عالم رها نمود. حالا بهائی می تواند با یهودی، مسیحی، گبر، ترسا، مشرک و غیر مشرک از هر ملتی با کمال محبت معاشرت و آمیزش کند و به آنها در موارد لازم کمک کند تا بتواند آنها را به امر الهی تبلیغ کند و آلا اگر آنها را نجس و مردود و مطرود می دانست، باب معاشرت بکلی بسته می شد و دیگر نمی توانست فرد بهائی کسی را به شریعت الله دلالت کند.

رفع دون طهارت از آب نطفه هم به همان جهت بوده که کسی به کسی نگوید از نطفه نا پاک و پلید به وجود آمده است. از قبل هم گفته اند که :

نطفه پاک نباید که شود قابل فیض و ر نه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

تصور نرود که رفع دون طهارت از آب نطفه، معنایش آن است که اگر دست و بدن و جامه به آن آلوده شود آن را نباید ازاله کرد و شستشو داد؛ بسیاری چیزهای دیگر هم پاک است از جمله آب بینی و دهان که اگرچه در فقه اسلامی نجس شمرده نشده ولی اگر دست و بدن و جامه آلوده به آنها شود، آیا نباید آنها را شستشو داد و ازاله کرد؟ پاکی آب نطفه در اسلام هم ذکر شده، چنانچه در زیارت حضرت سیدالشهداء حسین ابن علی (ع) مذکور است و می خوانیم که «اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره لن تنجسک الجاهلیه بانجاسها»^{۲۷۵} یعنی شهادت می دهم به اینکه تو بودی نور در صلبهای بلند و رفیع و رحمهای پاک و پاکیزه که هرگز نجس نگردانید تو را دوره جاهلیت به نجاستهای خود. این مطلب می رساند که نطفه هائیکه در رحم ها و صلبهای جمیع آباء و امهات آن حضرت تا زمان آدم ابوالبشر بوده است، همه پاک بوده و نجاسات دوره جاهلیت و بت پرستی هم آن را نجس نگردانیده است. حال اگر مظهر امر الهی برای حصول وحدت عالم انسانی و ترک مخاصمات و منافرت ملل و ادیان و مذاهب و نژاد ها حکم فرماید به رفع دون طهارت از افراد انسان و کل اشیاء و از جمله آب نطفه تا کسی دیگری را پلید زاده و نا پاک زاده نداند، آیا این حکم الهی را چه جای ایراد و اعتراض خواهد بود؟^{۲۷۶}

۳۷. چرا نماز جماعت ندارید؟

یکی از علل نسخ شدن حکم نماز جماعت این است که هیچ انسانی محل اقتداء مؤمنین در نماز نگردد و هر کسی در تنهایی خویش با نهایت توجه و آرامش بسوی خداوند نیایش کند، زیرا هر کسی خود مسؤول اعتلای روحانی خویش و بیان راز و نیاز قلبی خود با خداوند است و نباید این امر مهم را به شخص دیگری تفویض نمود.

علت دیگر اینکه در پیشگاه خداوند، همه برابر باشند و پیش نماز و صاحب امتیازی تعیین نگردد. البته در دوران گذشته به سبب عدم امکان آموزش همگان لزوم این نوع نماز کاملاً محسوس بود زیرا در خلال آن آموزش آداب و شیوه ها نیز صورت می گرفت و حتی اگر کسی نمی توانست کلمات را ادا کند از انجام این فریضه محروم نمی ماند. اما امروز خوشبختانه امکان آموزش آنقدر وسیع گردیده که نیازی به بکار گیری آن روش نیست.

در هر صورت هر نحوه نیایشی که پیامبر الهی توصیه نماید همان صحیح است و درستی یا نادرستی آن از مرجعی غیر از کلام الهی تعیین نمی گردد. همان گونه که این شیوه نیایش مرسوم نبود و حضرت محمد انجام آن را در دوره خود به صلاح دانستند، به همین سیاق تغییر آن به سبب عدم ضرورت، از جانب خداوند، امری طبیعی است.

۳۸. چرا ربح در دیانت بهایی حلال است؟

نظام بانکداری جهان بر پایه ربح استوار است و اگر ربح برداشته شود بانکداری معوق می شود و اقتصاد جهانی از هم می پاشد. شما به همین کشور ایران که داعیه اجرای تعالیم و احکام اسلامی را دارد، نگاه کنید. همه بانکها (خصوصی و دولتی) و موسسات مالی و اعتباری نظامشان بر ربح استوار است و با آنکه ربا در دیانت اسلام حرام شده است، بانکها و موسسات مالی در ایران بر چنین کاری اقدام می کنند، چه که اگر غیر از این بود هیچ شخصی حسابی را در بانک یا موسسه ای باز نمی کرد. جالب آنکه بین بانکها و موسسات مالی در میزان سود دهی (یا همان ربح پول) رقابت نیز می باشد و هر چند وقت یکبار شرایط جدیدی را بانکی یا موسسه ای برای دریافت پول بیشتر برای مشتریانش اعلام می کند. البته سودهای وامی هم که این موسسات یا بانکها می دهند شکل دیگری از ربح می باشد.

حضرت بهاءالله بیش از ۱۵۰ سال پیش امر ربا مجاز شمرده اند یعنی در زمانی که هیچ صحبتی از بانکداری نوین نبوده است. حضرت بهاءالله حکمت مجاز شمردن آن را چنین می فرماید: «اکثری از ناس محتاج باین فقره مشاهده می شوند چه اگر ربحی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسیکه موقوف شود با هم جنس خود و یا هموطن خود و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند یعنی بدادن قرض الحسن کمیابست لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض بکمال روح و ریحان و فرح و انبساط بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند.»^{۲۷۷}

ملاحظه می فرمائید برای راحتی زندگی انسانها، این امر مجاز شناخته شده هر چند انسانهایی که حاضر به قرض الحسنه به محتاجان باشند مورد عنایت و رضای الهی قرار دارند. اما این عمل به هر اندازه و میزانی جایز شمرده نمی شود حضرت بهاءالله در این زمینه بندگان الهی را در همین لوح مزبور اینگونه هدایت می فرماید: «ولکن باید این امر (ربا) به اعتدال و انصاف واقع شود.» حضرت عبدالبهاء می فرماید: «من بعد تنزیل بنفسی ندهید زیرا عبدالبهاء تنزیل دوست ندارد ولو اینکه مشروع است مگر قرض الحسنه اما از احدی تنزیل مگیرید.»^{۲۷۸}

۳۹. چرا قبله شما، مقبره پیامبران است؟

از جمله اعتراضات این است که چرا رو به آرامگاه حضرت بهاءالله نماز می خوانید، در حالی که قرآن و پیامبر اسلام پیروان خود را از هر نوع پرستش غیر خدائی منع کرده و هرگونه "همنوع پرستی" و سجده در برابر آنان را شرک می داند.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس، اهل بهاء را به نماز گزاردن به سوی خودشان سفارش فرموده اند. در مورد قبله، با خود بیاندهشید که شرف و منقبت کعبه در چیست؟ آیا غیر از انتساب آن به پیامبر الهی، حضرت ابراهیم است؟ اگر این انتساب نباشد، این مجموعه سنگ و خاک که زمانی بتخانه بوده، چه تقدسی دارد که باید به سمت آن نماز خواند و سجده کرد؟ آیا اراضی مقدسه را به سبب چیزی غیر از ظهور پیامبران در آن مقدس می دانند؟ آیا کوه طور به این سبب که کلام الهی از شعله درختی ظاهر شد، مقدس نگردید؟ آیا اگر قلب انسان که بمراتب از درخت شریف تر است، محل ظهور کلمات خداوند باشد، به همان اندازه مقدس نیست؟ چه چیز مقدسی در مسجد الاقصی بود که سالها قبل از معراج، قبله اول مسلمین گردید؟

اگر کمی به این سؤالات بیاندهشید از اینکه مظهر ظهور الهی، وجود خود را مرکز توجه مومنین قرار دهد، تعجب نخواهید کرد و همین موارد را در مورد حج نیز تطبیق دهید و بگوئید چه چیز مقدس تری در کعبه وجود دارد که آن را از سایر بناها ممتاز می

سازد؟ در جهان خاکی ما چه چیزی مقدس تر از وجود پیامبر است که جایگاه ظهور کلام الهیست؟ اگر سنگ و خاک بواسطه انتساب به پیامبر به چنین منزلتی می رسند پس خود پیامبر چه جایگاهی دارد؟ مگر در حق رسول اکرم نفرموده اند «لولاک لما خلقت الافلاک»؟ آیا این مقام بالاتر است، یا قبله بودن؟

حضرت بهاءالله در نهایت شجاعت، این بت را در اذهان ما شکستند و مومنین را به سرمنشأ تقدیس هدایت نمودند. پیامبر بعنوان واسطه فیض الهی، ارزشمندترین وجود روحانی در این عالم است که توجه و استمداد طلبیدن از او می تواند ضامن هدایت و سعادت روحانی ما شود و مرقد او مقدس ترین مکانی است که شایسته توجه و روی آوردن مومنین است. مسلماً این توجه به معنی پرستش پیامبر نیست، بلکه به منزله استمداد طلبیدن از او بعنوان واسطه فیض اعظم الهیست.

۴۰. چرا برای زنا در امر بهایی باید به جای مجازات، جریمه نقدی داد؟

زنا در همه ادیان آسمانی حرام بوده وهست، وکل انسان ها به تقوی وعفت وعصمت وحیا امرشده اند. اما از جنبه فروع جسمانی، راجع به انواع زنا و مجازات هر نوع آن، هر دینی بر اساس شرایط زمان ومکان و فرهنگ و جامعه مربوطه، نوعی متفاوت حکم فرموده است.

به طور کلی درخصوص همه احکام فرعی در همه ادیان - واز جمله حکم زنا - همیشه بحث و نظرات موافق و مخالف وجود داشته و دارد وخواهد داشت. مثلاً امروزه جهانیان به مجازات زنا در اسلام و عدم امکان اثبات آن به وسیله چهار شاهد عادل، حتی بیش از ایراد مخالفان دین بهائی در ایران در خصوص مجازات زنا، ایراد می گیرند وآن را غیرعقلانی و غیرانسانی به حساب می آورند. این امر به این حقیقت برمی گردد که انسان ها همیشه نمی توانند حکمت های احکام ادیان را که خداوند نازل فرموده، تماماً وکاملاً درک کنند. به همین جهت است که حضرت عبدالبهاء فرموده اند حلال وحرام ها و مجازات و مکافات مربوط به احکام فرعی هر دینی مانند دستورات و تجویزات اطبا و دکتورها ست. ممکن است بیمار نفهمد که چرا دکتري فلان مقدار دارو را تجویز کرده و یا دارویی دیگر را ممنوع نموده، اما چیزی که مهم است این است که بیمار اول باید به دانائی و شایستگی دکتري شناخت پیدا کند، و پس از آن هرچه را که دکتري گفت، و لو بیمار حکمت آن را درک نکند، اجرا نماید. فهم بشری به هر حال در خصوص درک حکمت احکام محدود است، چنان که درباره فهم سایر علوم نیز چنین است. همچنین باید گفت دین سیستمی است که همه اجزایش با هم باید در نظر گرفته شود. جزء جزء کردن احکام یک دین و نقد ناقص آن، حقیقتی را روشن نخواهد کرد. فهم حکمت نزول هر حکم در هر دین را باید با توجه به کل سیستم آموزه های آن بررسی کرد. خود مربیان آسمانی بهترین توضیحات را درباره آموزه های خود داده اند. بر ماست که مقصود آنها را از همه آثار و کتب خود ایشان جستجو کنیم و بفهمیم. احکام الهی جنبه های مختلف و حکمت های مختلفی دارند. بنابراین باید به جمیع وجوه حکمت های احکام آسمانی ناظر بود.

شارع بهایی در کتاب مستطاب اقدس نفوس انسانی را از اعمالی که خلاف عفت و عصمت باشد شدیداً منع نموده و می فرماید «قد حَرَّمَ عَلَیْکُم الْقَتْلَ وَ الزَّنا»^{۲۷۹} یعنی به تحقیق حرام شد بر شما قتل و زنا. ایضا می فرماید «لا تکنونوا فی هیماء الشهوات من الهائمین»^{۲۸۰} یعنی نباشید در بیابانهای شهوت از سرگردانان. و ضمناً در صورتیکه چنین اعمالی صورت گیرد احکام جزایی برای مرتکبین غیر در نظر گرفته، از جمله می فرماید «قد حَكَمَ اللهُ لِكُلِّ زَانٍ وَ زَانِيَةٍ دِيَةَ مُسْلِمَةٍ اِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ وَ هِيَ تِسْعَةُ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ وَ انْ عَادَ مَرَّةً اُخْرَى عَوَدُوا بِضَعْفِ الْجَزَاءِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَالِكُ الْاَسْمَاءِ»^{۲۸۱} یعنی حکم کرد خداوند از برای هر زانی و زانیه، دیه مسلمی به بیت العدل و آن عبارت از نه مثقال طلا است و اگر دفعه دیگر تکرار شود، جزا دو برابر می گردد، این است آنچه را که حکم کرد به آن مالک اسماء. و حکم زناکاران متأهل (زناى محصنه) به بیت العدل راجع است.

اول اینکه این مجازتهای مالی برای ایجاد نظم اجتماعی بوده و به مجازات اخروی مربوط نمی باشد یعنی شخص مجرم با پرداخت جریمه نقدی به هیچوجه از عذاب اخروی معاف نمی گردد و حضرت بهاءالله پس از بیان مجازات ظاهری مزبور در ادامه می فرماید: «هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الأولى، و فی الأخری قُدِّرَ لَهُمَا عَذَابٌ مُّهِينٌ»^{۲۸۲}. یعنی این است آنچه که مالک اسماء در رتبه اول به آن حکم کرد، واما در رتبه آخری برای آن دو زناکار، عذابی خوارکننده مقدر شده است.

ثانیا همانطوری که حضرت عبدالبهاء مبین تعالیم بهایی در مکاتیب توجیه فرموده‌اند و در گنجینه حدود و احکام نیز مندرج میباشد این مجازات به جهت (تشهیر) است یعنی شهرت دادن شخص مجرم که به چنین جرمی مرتکب شده است. واضح است که نفس تشهیر برای شخص خیلی مشکلتر و ناراحت کننده تر از جریمه نقدی می باشد.

ثالثا در قرآن کریم نیز شبیه چنین مسائلی وجود دارد. پیامبر اسلام در قرآن می فرماید «...وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّا كَفَّرَنَّا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَا ذَلَّلْنَاكُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»^{۲۸۳} یعنی وام بدهید خداوند را وامی نیکو که هر آینه درگذرد از شما گناهان شما را و در آورم شما در بهشتی که در آن نه‌رهای است که در جریان میباشد. اکنون عجیب است که شخص معترض، آیه قرآن را که می فرماید وام بدهید تا خداوند شما را ببخشد بالاچار قبول نموده، لکن بر بیان شارع بهایی که جریمه نقدی را فقط به خاطر مجازات دنیوی مقرر فرموده است، قبول نمی نماید.

۴۱. چرا اگر کسی خانه ای را آتش زد، باید او را بسوزانید؟

برخی معتقدند که در این حکم که نازل شده، جرم با مجازاتش تطابق ندارد.

احکام الهی در دیانت بهائی مبتنی بر برقراری نظم است و نه تنبیه و انتقام جوئی و فرموده اند که اگر نظم عالم برهم نمی خورد، برای قاتل نیز مجازاتی در نظر نمی گرفتیم. بنابراین شدت بعضی احکام برای بالا بردن میزان بازدارندگی آن و متناسب با تاثیرات اجتماعی جرمی است که وقوع یافته. آتش زدن یک خانه که موجب وحشت و اضطراب اجتماعی و احتمالاً مرگ فجیع ساکنان آن می گردد، از نوع اعمال تروریستی است (به زبان امروز)، که باید به اشد وجه با آن مقابله گردد.

قرآن نیز می فرماید: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْهُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»^{۲۸۴} یعنی هر کجا بر ایشان دست یافتید، آنان را بکشید و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] فتنه [شوک] از قتل بدتر است. پس "فتنه گری بدتر از قتل است".

البته اجرای این نوع احکام بستگی به قوانین مدنی هر کشور دارد و با توجه به دیدگاهی که در خصوص مجازات ها داده شده، اگر بتوان نظم اجتماع را حفظ نمود، تلطیف و تخفیف احکام تا حد ممکن ممدوح است. مثلا اگر در کشوری حکم اعدام لغو گردیده و اجتماع توانسته با مجازاتهای سبک تر، نظم را حفظ کند، منافاتی با اعتقادات بهائی که مجازات قتل عمد را مرگ می داند، ندارد.

۴۲. چرا ادامه تشریح به هیئت انتخابی بیت العدل واگذار شده است؟

از جمله اعتراضات این است که چرا ادامه تشریح به بیت العدل واگذار شده است که اعضای آن انتخابی هستند و هیچ الزام و تضمینی به آگاهی و اشراف و پیروی آنان از امور و دانش لاهوتی و ناسوتی نیست، در حالی که ظاهراً پیروان بهائیت نیز می پذیرند که تشریح امری آسمانی و منبع آن وحی است و در انحصار خدا و انبیاء او می باشد.

حضرت بهاءالله می فرمایند: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و مایصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده»^{۲۸۵}، یعنی ظهور پیامبر برای اینکه احکام و قوانین جدیدی وضع کند نیست، بلکه بسیار بالاتر از آن یعنی رساندن انسان به مقام و کمالی است که شایسته خلقت اوست.

بنابر این نقش اصلی پیامبر وضع قوانین نیست. هدف دیانت کمک به تقرب قلوب انسانها به خداوند و رسیدن آنان به جایگاهی است که شایسته آند و این کار تنها با وضع قانون انجام پذیر نیست. در جهان ما که دستخوش تغییرات بسیار سریع است و دائماً مسائل جدیدی رخ می نماید که بعضاً نیازمند موضع گیری دینی اند، ایجاد مرجعی واحد که در عین حفظ وحدت جامعه، تشریح قوانین نماید ابتکار بی نظیری است. البته مشابه این کار در اسلام با فتاوی مجتهدین رخ میدهد ولی اختلاف آراء بین علماء تشتت بی رویه ای را در جامعه دینی بوجود می آورد که بسیار زیانبار است. گذشته از این، به اعتقاد اهل بها، هیئت نه نفره بیت العدل اعظم (و نه تک تک اعضای آن) ملهم به الهامات الهیه بوده و در تصمیمات خود، مصون از خطا هستند. بنابر این بیت العدل اعظم حق تشریح داشته و اطاعت موازین مصوبه آن، بر تمام بهائیان واجب است.

۴۳. فلسفه تجدید اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار چیست؟

تجدید اسباب منزل در هر نوزده سال، از احکام شریعت بیان است که در دیانت بهائی برای کسانی که توان آن را دارند توصیه شده است و بقیه از آن معافند. ثمراتی بر این کار می توان برشمرد؛ اولاً از گردآوردن و نگهداری اسباب کهنه در گوشه و کنار خانه پرهیز می گردد و با نو شدن اثاث، روحیه افراد نیز شاداب ترمی شود. ثانیاً با فروش این لوازم که سالم و قابل استفاده هستند، امکان خرید برای بسیاری که توان خرید لوازم نو ندارند، فراهم می گردد و کلاً در جریان گردش اقتصادی جامعه اثرات مفیدی دارد. اما مهمتر از این موارد، آن است که احکام الهی حکمتی دارند که با اینکه ما از آنها بی خبریم، لازم الاجرا هستند.

۴۴. چرا در دیانت بهائی به صلح بهای بسیاری داده شده است؟

تمدن کنونی بدون دسترسی به صلح راستین قادر به ترقی و پیشرفت نیست. صلح حقیقی فقط نبود جنگ نیست، بلکه لازمه صلح تغییر کلی و برقراری تفاهم و برابری، برای تمام افراد نوع بشر در جامعه بشری است.

هدف غایی دیانت بهائی وحدت عالم انسانی است و بدون شک مهم ترین وسیله اخلاقی که می تواند ما را به آن هدف برساند، صلح و آرامش است. هیچ بنایی با جنگ پایدار نمانده است. چگونه می توان با تناقض، منطقی متین بنیاد نهاد؟ مگر می توان برای بر پا داشتن صلح، جنگ به راه انداخت؟ تنها وسیله برای ایجاد صلح، تبلیغ صلح و اعمال بشر دوستانه است و نه هیچ راه دیگر. اگر کسانی با این نوع از تبلیغ مخالف بوده اند و علیه تبلیغ کنندگان صلح، خشونت به خرج داده اند، در این صورت برای رسیدن به آن وحدت موعود، تنها چاره مظلومیت و صبر بوده است، کاری که بهائیان در تمام طول حیاتشان به خوبی آن را نشان داده اند و به

عنوان تنها روش پیشبرد اهداف صلح جویانه، نمونه ای کاربردی در دستان مردمان جهان نهاده اند. اگر بهائیان در تاریخ صبر پیشه نمی کردند و در برابر هر ناملامی، مانند دیگران دست به اسلحه می بردند، چگونه می توانستند منادی صلح باشند؟ و آیا مانند دیگران به نا کجا آباد نمی رفتند؟

ایجاد صلح تنها یک راه دارد، تبلیغ صلح و زندگانی با محبت و عشق به هموعان. البته تنها وسیله کارآمد در آن راه، محبت و دوستی است. برای رسیدن به وحدت، تمام ساز و کارها باید بر آرامش و محبت ساخته شوند که در غیر این صورت کسی را نتیجه ای مثبت از اقدامات خود عاید نخواهد شد. تن در ندادن به صلح درونی و بیرونی، افزودن دشواری نوینی به دشواریهای کنونی جهان است.

۴۵. آیا بهائیان مرجع تقلید یا مرد روحانی دارند؟

هردینی از دو قسمت اصول و فروع تشکیل شده است. علمای شیعه می گویند اصول دین تقلیدی نیست و هرکس خود باید آن را دریابد، اما فروع دین نیز تا آنجا که از خود قرآن معلوم است تقلید لازم ندارد، ولی در بعضی موارد که فهم فروع دشوار می گردد، علما باید نظر دهند و پیروان یا مقلدین از ایشان تقلید کنند.

این حقیقتی تاریخی است که مردان روحانی در ادیان گذشته از جهتی حافظ محدوده اعتقاداتی بودند که به کار مردمان می آمد و از جهت دیگر، فساد به دامان دین می انداختند، که بازار حقیقت را کساد می ساخت. روزگار قدیم که دانش اندوختگان معدود بودند، اقتضا می کرد که زمام بی سوادان در دستان باسوادان باشد و چون آن باسوادان همه متقی نبودند، جامعه را به سوی می بردند که امیالشان اقتضا می کرد، نه آنچه که حقیقت دینشان می خواست. همچنین علماء هر دین در زمان ظهور دین بعد، چون منافع خود را در خطر می دیده اند، مهم ترین عامل نا آگاهی و اعراض مردم از دین جدید بوده اند، چنانچه این حقیقت در تاریخ و قرآن نیز بیان شده است. اما دنیا امروزه تغییر کرده است. ارزش و اهمیت فرد انسان در شناختن محیط پیرامون و توانایی در انتخاب نوع حرکت، مجال را از دنیای قدیم ربوده است و دیگر داستان مرید و مراد در میان افراد بشری وجهه ای جذاب ندارد و رو به نابودی است. تقلید که در ذات خود، حکایت از بی دانشی و بی خردی می کند، مورد پسند روح جامعه بشر امروزی نیست. امروز، روز آزاد اندیشی و تفکرات و تأملات شخصی است. بر همین اساس دیانت بهائی نیز مطابق با نیاز و روح زمانه، داستان تقلید را به کناری نهاده است و هر شخص بهائی را موظف ساخته به جای آن که دیگران برایش ببندیشند و تصمیم بگیرند، خود پرچم تحرّی حقیقت را به دست گیرد و بر اساس آن حرکت کند.

در دین بهائی بحث تقلید، آن طور که در شیعه مطرح شده، وجود ندارد. علت آن هم این است که حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء با تعیین کتبی و رسمی جانشینان خود (به ترتیب زمانی حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله، بیت العدل اعظم)، اولاً راه اختلاف و تفرقه دائمی را بر جامعه جهانی بهائی بستند، و ثانیاً با این کار به جای آن که امور دین را به دست علمائی که افکار و فتوایشان متفاوت و موجب اختلاف و تفرقه در دین و جامعه است بسپارند، به جانشینان رسمی و مکتوب مزبور سپردند و به این ترتیب وظیفه ای در زمینه استنباط احکام فرعی را برای احدی از علمای بهائی قائل نشدند. به این دلیل بهائیان در دوره دین بهائی فقط به فرامین بیت العدل اعظم عمل می نمایند، و دچار اختلافات ناشی از فتوهای متفاوت نمی شوند.

بنابر این دیانت بهائی مردان روحانی از قبیل آخوند و مفتی و کشیش ندارد. دیانت بهائی می آموزد که هر فرد باید تا آنجا که ممکن است در راه پژوهش حقیقت بکوشد. بهائیان امور روزمره جامعه بهائی را از راه مشورت اداره می کنند. در آیین بهائی کنار نهادن و حذف طبقه مردان روحانی، نوید بخش ایجاد سیستم نوینی در اداره امور اجتماع نیز بوده است. بهائیان به جای تکیه بر

مردان روحانی، سیستم مشاوره در امور جامعه مذهبی و حتی وضع قوانین دینی را مورد توجه قرار داده و پر واضح است که در سیستم مشاوره، خاخام، کشیش، موبد و یا آخوند، به عنوان کسی که آخرین حرف را می زند، دیگر جایی ندارد. این یکی از افتخارات دیانت بهائی است که این سیستم ناپسند و مخرب را از دین خود زدوده و به جای آن بساط مجالس شور را بسط داده است.

باید توجه کنیم که پس از پیامبران در هر دین، تقلید و سرسپردگی در امور اجتماعی و دینی، اولین منشاء اختلاف و تحزب بوده است. علمای ادیان هر یک به راهی رفته و سخنی گفته اند، بنابراین عده ای نیز بر گرد ایشان جمع شده و برای اثبات حقانیت خود، به مباحثه پرداخته اند و نتیجه منطقی این سیر تاریخی، دعوا، جنگ، تکفیر و هرج و مرج مذهبی بوده است. اما بهائیان با حذف طبقه روحانی و پیاده کردن سیستم انتخابات برای تصمیم گیرندگان جامعه خود، مستقیماً فرد پرستی و سپس تحزب و فرقه سازی را در دین خود ناکارآمد ساخته اند. محوریت وحدت در آیین بهائی، مانع کلی برای به وجود آمدن تفرقه و تقلید است و در این میان نقش مرد روحانی که عامل اصلی تفرقه است، حذف شده است.

۴۶. اگر به تساوی زن و مرد معتقدید، پس چرا اعضای بیت العدل همگی مرد هستند و ارث مرد و زن برابر نیست؟

دین الهی بنا بر اراده خداوند در زمان هایی که بشریت نیازمند تجدید حیات روحانی است ظاهر می شود و همراه با خود تعالیم و احکامی نو می آورد که درمان دردهای جامعه و هدایتگر قلوب انسانها به سوی خداوند است. یکی از دردهای مبتلا به جوامع انسانی تضييع گسترده حقوق زنان بوده و هست و در آئین الهی با برداشتن تبعیض های ظالمانه، سعی در جبران نابرابری ها گردیده، ولی در بعضی مواضع تفاوت هایی وجود دارد که ناظر بر حکمتهای بالغه الهی است.

هیچ گاه دیانت بهائی مدعی برابری مطلق و افراطی زنان و مردان نبوده است و تأکید دیانت بهایی بر تساوی حقوق است نه وظایف و مسئولیت ها؛ مثلاً در تعلیم و تربیت، زنان بر مردان مقدمند و اگر والدین تنها قادر به پرداخت هزینه تحصیل یکی از فرزندان باشند فرزند دختر اولویت دارد و در ازدواج، مردان موظفند هدیه ای آئینی به صورت مهریه به همسرشان بدهند و در هنگام طلاق مردان بمدت یکسال موظف به پرداخت هزینه زندگی همسر مطلقه هستند. گرچه سهم الارث فرزندان دختر و پسر کاملاً برابر است، سهم الارث مادر و پدر از فرزندشان اندکی متفاوت است. همچنین زنان از مسئولیتی سنگین و تمام وقت (عضویت در بیت العدل اعظم) که ممکن است به وظایف تربیتی ایشان در خانواده لطمه بزند معاف گردیده اند، هر چند ممکن است در آینده زنان نیز به عضویت بیت العدل در بیایند. البته این معافیت از سوی معاندین دین الهی که غالباً خود معتقد به باورهای زن ستیزانه و متعصبانه هستند به محرومیت و تضييع حقوق تعبیر گردیده، که با توجه به اعتقادات تبعیض آمیز و متحجرانه خودشان بسیار تعجب برانگیز است.

۴۷. این مسئله که می گویند در اسلام هم زن با مرد مساوی است و این مطلب تازه ای نیست

تاریخ بهترین دلیل است بر عدم تساوی حقوق زن و مرد در دیانت اسلام. تا کنون در هیچ یک از ممالک اسلامی این مسئله رعایت نشده و همیشه حقوق زنان ضایع شده است. حال، برخی با استناد به اینکه تعداد "رجل" و "امرأة" در قرآن برابر است و یا اشاره به آیاتی که در آن ذکر شده نزد خداوند، برترین شما با تقواترین شماست، مدعی اند که در اسلام حقوق زن و مرد یکسان بوده است.

توضیح آنکه، حضرت محمد، پیامبر عظیم الشان اسلام، توانستند به زن حقوقی قابل توجه در زمان خویش اختصاص دهند و دختران را از زنده به گور شدن به مقام کنونی برسانند. اما قابلیت ذهن بشر در آن زمان بیش از این نبود و تحمل این را نداشت که زن را برابر با مردان بدانند و این مورد به پیامبر بعد واگذار شد. در پرتو تعالیم حضرت بهاءالله، حقایقی که از قبل در حقیقت ادیان الهی پنهان بودند، مشخص شدند و به فرموده حضرت بهاءالله امروز زن و مرد در صقع واحد مشهود. هیچ بیانی از حضرت محمد و ائمه اطهار وجود ندارد که صراحتاً تساوی حقوق زن و مرد را بیان دارند، در صورتی که این مسئله یکی از تعالیم بنیادی آئین بهائی است. در ادامه مواردی ذکر خواهد شد که بیانگر مساوی نبودن زن و مرد در اسلام است که امروزه فقها با اضافه کردن تبصره هایی سعی در مساوی کردن این احکام در مورد زن و مرد دارند.

- دبه زنان نصف مردان است.

- ارث زنان نیز نصف مردان است.

خداوند در قرآن می فرماید: «...فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ...»^{۲۸۶} یعنی پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)، که بیانگر این است که شهادت دو زن در دادگاه برابر با شهادت یک مرد است.

- اختیار طلاق به دست مرد است و حتی مرد می تواند زنش را سه طلاقه کند.

- مرد می تواند تعدد زوجات اختیار کند.

- زنان ملزم به پوشش و حجاب اجباری اند.

خداوند در قرآن می فرماید: «...وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا»^{۲۸۷} یعنی و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزنبیدشان. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید. و خدا بلند پایه و بزرگ است. این مطلب بیانگر این است که مرد می تواند همسرش را کتک بزند.

در حدیث است که: «وقتی پیامبر اسلام شنید که پوراندخت دختر خسرو پادشاه ایران شده است گفت قومی که ولایت امر را به زنی بسپارند، هرگز رستگار نخواهند شد»^{۲۸۸} و این بیان می کند که زنان در رهبری و سیاست ارزشی نداشته اند.

در حدیث است که: «خداوند نماز پنج نفر را قبول نمی کند و از جمله آنها زنی است که شوهرش از او راضی نباشد»^{۲۸۹}. همچنین امام صادق (ع) در مورد خوش رفتاری زنان فرموده است: «ایما امرأة باتت و زوجها علیها ساخت فی حق لم یتقبل منها صلاة حتی یرضی عنها...» یعنی هرگاه زنی، شب را به عبادت بیدار باشد، در حالی که شوهرش به خاطر پایمال کردن حقش، از او خشمگین است، تا زمانی که او را راضی نکند، نمازش مورد قبول واقع نمی شود. این مطالب بیانگر فرمانبرداری مطلق زن از شوهر هستند.

و همچنین بسیاری احکام دیگر که حکومت های اسلامی از زنان سلب نموده اند. به عنوان مثال در عربستان سعودی، هنوز زنان حق رأی ندارند. و در ایران که دم از اسلام ناب محمدی می زند، این موارد بسیار زیادند و از آن جمله است حق حضانت مادر از فرزند، تنها تا سن هفت سالگی، نیاز به اجازه پدر یا جد پدری برای ازدواج دختران و زنان و ... برای اطلاع بیشتر از این قوانین تبعیض آمیز به کمپین یک میلیون امضاء^{۲۹۰} مراجعه کنید.

۴۸. چرا تا بحال تنها سه نفر از ۲۴ نفر امامان (عباس افندی، شوقی افندی و باب) آمده اند؟

دیانت بهائی حتی یکی امام هم ندارد. تنها چیز مشابهی که در آثار حضرت عبدالبها با اشاره به عدد ۲۴ ذکر گردیده، ۲۴ پیر است که توضیحی زیادی هم در مورد آن داده نشده و به هریک از بزرگانی که نقش برجسته ای در پیشبرد آئین الهی داشته اند اطلاق گردیده، که از جمله آنها حروف حی هستند و تعدادی از آنها در آینده مشخص می گردد، ولی اسمی از امام در هیچ یک آثار بهائی وجود ندارد.

در آثار هیچیک از مقدسین دیانت بهائی نامی از ادامه امامت و ظهور افرادی با این نام نشده است. در صحیفه عدلیه حضرت باب بحث امامت مطرح گردیده ولی صحبت از ائمه شیعه و جایگاه و مقام ایشان است و ابدأً ذکری از مطلب فوق نیست و عباس افندی (حضرت عبدابهاء)، مبین آثار؛ شوقی افندی (حضرت ولی امرالله)، ولی امر؛ و باب (حضرت اعلی)، مبشر حضرت بهاءالله بوده اند، نه امامان دیانت بهائی.

۴۹. چرا معتقدید که هر کس به حضرت بهاءالله ایمان نیاورد، از گمراهان است؟

این اعتراض اشاره به آیه ای در کتاب اقدس دارد که مضمون آن چنین است: «هرکس موفق به شناخت او (بهاءالله) شد به همه خیرها دست یافته است و کسی که از چنین شناختی محروم شد، از اهل گمراهی است، هرچند که همه اعمال را بجا آورد.»

از آنجایی که بالاترین ثمره خلقت هدایت الهی و قدم نهادن در مسیر کمالات روحانی است، هر که از این مسیر بدور باشد، ره گم کرده (اهل ضلال) است، چنین دیدگاهی نسبت به مؤمن و غیر مؤمن در همه ادیان بگونه ای بسیار سختگیرانه تر وجود دارد. اگر این بیان را با دیدگاه قرآن در این مورد مقایسه کنید، متوجه تفاوت عملکرد خواهید شد:

قرآن می فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^{۲۹۱} یعنی با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند. و در جای دیگر نیز می فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۲۹۲} یعنی هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است.

اگر به نماز یومیه مسلمانان توجه کنید، متوجه خواهید شد که در روز، چندین مرتبه آیه «اهدنا الصراط المستقیم» را تلاوت می کنند. مشخص است که اگر حضرت محمد آخرین پیامبر بود، برای فرد مسلمان، تکرار این آیه ضرورتی نداشت چون از قبل در مسیر مستقیم قرار داشت و همین مشخص می کند که پیامبر بعدی نیز در راه بوده است. همچنین معلوم می شود که بیراهه یا صراط غیر مستقیم، همان اعراض از مظهر ظهور جدید است.

۵۰. چرا در کتاب بیان حکم به حمایت از حیوانات شده است؟

در جواب اینکه چرا حضرت باب در بیان عربی مردم را از سوار شدن بر حیوانات منع نموده و فرموده است که سوار بر گاو نشوید، معلوم نیست که مراد معترض از انتقاد بر این مسئله این است که چرا نباید از حیوانات سواری گرفت و یا آنان را برای بارکشی مورد

استفاده قرار داد؟ یا اعتراض این است که مسئله مورد نظر مسئله بسیار ساده و پیش پا افتاده بوده و ذکر آن توسط یک شارع آسمانی ضرورتی ندارد. به فرض اینکه هر دو مسئله مورد نظر سائل باشد، باید از او پرسید که در چنین عصر درخشان ماشین و توسعه و تکنیک و صنعت و ازدیاد وسائل ارتباطی، سوار شدن بر حیوانات چه ضرورتی دارد؟ و اصولاً با چنین وسائل راحت و سریع که امروزه در اختیار بشر قرار گرفته است، چرا باید موجبات آزار و اذیت حیوانات را فراهم نمود؟ مسلماً هیچ عقل سلیمی ضرورت چنین مسئله ای را تأیید و تصدیق نمی نماید. اصولاً ذکر این مسئله در آثار حضرت باب به جهت نسخ یکی از قوانین قرآن بوده است زیرا قرآن می فرماید «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ»^{۲۹۳} یعنی خداوند قرار داد حیوانات را برای شما تا بر آنها سوار شوید و از آنها تغذیه کنید. حضرت باب به سبب وجود چنین آیه ای که در قرآن کریم وارد شده است لازم دانستند که آن را نسخ فرمایند. همچنین در سوره دیگر قرآن مذکور است «وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا»^{۲۹۴} یعنی اسب ها و اشترها و خرها را قرارداد تا سوار شوید.

اولاً حضرت باب برای اینکه استثنایی بوجود آورند و گاو را که حیوانی مفید و شیرده می باشد مستثنی فرمایند در کتاب بیان عربی سوار بر این حیوان را منع فرمودند.

ثانیاً اگر مسئله محبت و ترحم از دایره انسانها تجاوز نماید و حیوانات را نیز شامل گردد چه اشکالی دارد؟ با توجه به اینکه حیوانات نیز در احساس با ما شریک بوده و آنان نیز رنج و الم را شدیداً احساس می نمایند، حتی می توانند جواب محبتهای صاحب خود را با حرکت سر و گردن جواب داده و از ترحم و تلافی دیگران سپاسگزاری نمایند. جمال قدم به جهت حمایت از حیوانات در کتاب مستطاب اقدس صریحاً می فرمایند «لا تحملوا علی الحيوان ما یعجز عن حمله انا نهیناکم عن ذلک نهیاً عظیماً فی الکتاب کونوا مظاهر العدل و الانصاف بین السموات و الارضین»^{۲۹۵} یعنی حمل نکنید بر حیوانات آنچه را که از حمل آن عاجز میباشند ما نهی کردیم شما را از این عمل که نهی بزرگی است. باشید مظاهر عدل و انصاف بین آسمانها و زمین.

ثالثاً با طرح چنین سؤال کوچکی به خوبی معلوم می شود که معترض، مطلب را فقط از دریچه معیارها و سنت ها و عقاید جامعه خویش نگریسته است. گرچه در جامعه وی از نظر وی توجه بر حیوانات و ترحم بر آنان بی مورد بوده و حتی قربانی آنان در اعیاد مذهبی نه تنها بلا مانع بلکه یکی از سنن ممدوح مذهبی بشمار می رود لکن از نظر تعالیم هندو و زرتشت چنین عملی، قبیح و غیر انسانی محسوب می شود. زرتشت در سرودهای خود «گاتها» می فرماید نفرین باد به کسانی که با فریاد شادی، حیوانات را برای خشنودی خدا و فرشتگان قربانی میکنند. بنابر این نتیجه میگیریم رفتار صمیمانه و عادلانه نسبت به حیوانات مبارکه گرچه از نظر معترض مضحک و غیر عاقلانه میباشد و لکن از نظر مذاهب هند و آریایی و جوامعی مانند انجمن طرفداران حمایت حیوانات که امروزه انجمن بزرگی محسوب و در تمام نقاط جهان تاسیسات وابسته و مجلات و انتشارات دارد و کنفرانسهای بزرگی به منظور حمایت از حیوانات تشکیل میدهد امری بسیار ممدوح بود و این عمل درست منطبق با خواسته و اهداف آنان است. سؤال کننده اگر به جای سکونت در ایران در هندوستان ساکن بود هرگز به چنین اعتراضی زبان نمی گشود زیرا مشاهده می کرد که در جامعه هند و سرزمین پهناور هندوستان نه تنها گاو بلکه جمیع حیوانات قابل ترحم و حتی احترام بوده و هیچکس حق تعدی و تجاوز بدانان را ندارد. اما اگر شخص معترض را اعتراض اینست که این نوع مسائل از بدیهیات بوده و یک شارع آسمانی نباید به چنین مسائل ساده و پیش پا افتاده توجه کند، در جواب باید گفت گرچه مسئله بسیار ساده و ابتدایی می باشد لکن این مسائل در زمان و مکانی که حضرت باب ظهور فرمودند مبتلا به جوامع خصوصاً جامعه اسلامی بوده است، همچنانکه پیغمبر اسلام نیز مسائلی را که اعراب در عهد جاهلیت بدان مبتلا بودند مورد توجه قرار داد و با آنکه مسائل مزبور بسیار ساده و پیش پا افتاده جلوه می کرد. معهدنا آنان را در قرآن کریم مطرح و قبح آن اعمال و سنن را گوشزد مردم فرمودند، فی المثل به اعراب فرمودند: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^{۲۹۶} یعنی به خانه از درب آن وارد شوید، «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»^{۲۹۷} یعنی وارد خانه محمد نشوید مگر آنکه شما را ماذون فرماید، «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»^{۲۹۸} یعنی زمانی که مست هستید نماز نخوانید، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا

جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا»^{۲۹۹} یعنی بر شما گناهی نیست اگر بخورید با هم یا بخورید جدا جدا، «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ»^{۳۰۰} یعنی زمانی که داخل منزل میشوید سلام بگویید. گرچه در عصر حاضر هر انسانی ضرورت مراعات چنین آداب اجتماعی را درک و احترام به دیگران را به خوبی میشناسد و می داند که چگونه و تا چه حدی باید اصول اخلاقی و انسانی را در ارتباط با دیگران مراعات نماید ولی در زمان و مکانی که پیامبر اسلام ظهور نمود مردم چنین بینشی را نداشتند فی المثل آنان بدون اجازه وارد خانه های یکدیگر میشدند، در حال مستی نماز میگذارند لذا پیغمبر اسلام آن مسائل انحرافی را مورد توجه قرار داده قبح آن را ولو اینکه امروز بسیار ساده و روشن به نظر میرسد بدانان تعلیم فرمود و به همین نحو حضرت باب نیز مسائل انحرافی جامعه خود را درک و قبح آن مسائل و سنن را ولو اینکه امروز ابتدایی و کودکانه بنظر میرسد به مردم تشریح و تعلیم فرمود و همین است آنچه را که ما آن را مقتضیات زمان و مکان مینامیم.

رابعاً شخص معترض با نقل این مسئله خواسته است بگوید مسائلی که سید باب عنوان کرد بسیار ساده و پیش پا افتاده و توضیح واضحی می باشد، گویا معترض خواسته است بدین وسیله ظهور حضرتش را کوچک و بی اهمیت جلوه دهد. ولی باید گفت که مشارالیه متأسفانه از آثار بلند عرفانی و فلسفی و نقش رسالت حضرت باب کاملاً بی اطلاع بوده و در حقیقت از همه مطالب که حضرتش عنوان نموده است، چشم پوشیده و تنها به چند مسئله کوچکی توجه نموده و آن را معیار سنجش و میزان شناخت مظهر الهی قرار داده است و خواسته است بگوید که مشمت نمونه خروار است. صرف نظر از اینکه مثال مزبور در مسائل علمی اعتباری ندارد به قول یکی از حکما پیامبر مانند شاهین بلند پروازی است که گاهی اوجی فوق العاده می گیرد و هیچکس را یارای مقابله با آن نمی باشد، گاهی همان شاهین بلند پرواز بر روی زمین نشسته و بخاطر دام و دانه از اوج آسمان بر حوض زمین توجه می نماید، ولی معترض خوب میدانند که اگر شاهین بر زمین نشست، او را مورچه نمی توان گفت و شاهباز اوج عرفان را مور ناتوان نتوان شمرد.

۵۱. چرا می گوئید اگر مس یبوست نزنند، به طلا تبدیل می شود؟

تبدیل مس به طلا که در ایقان مبارک به آن اشاره گردیده، بکارگیری تمثیل با استفاده از مقبولات شخص مخاطب بوده و قصد بیان یک مطلب علمی در میان نبوده، کما اینکه در ادامه می فرمایند بعضی خود نحاس (مس) را ذهب می دانند که به واسطه غلبه یبوست مریض شده است. در این بیان، حضرت بهاءالله تقلیب روح انسان و جایگزینی فضایل روحانی در آن را که بواسطه ایمان به حق صورت می گیرد، با تبدیل مس به طلا بوسیله اکسیر مقایسه می کنند. گرچه وجود اکسیر مورد قبول دانشمندان امروز نیست (همانگونه که حضرت بهاءالله نیز در آثار دیگری به آن اشاره نموده اند) ولی استفاده از سمبلی بنام اکسیر هنوز هم در آثار ادبی ما مرسوم است و ایراد وارد کردن به استفاده از چنین نمادی برای تشریح یک حقیقت روحانی، ناشی از تنگ نظری و یا نادانی منتقدین است.

متون دینی کارکردشان هدایت اخلاقی و اجتماعی و روحانی جامعه است و نباید به آن به عنوان متن علمی بنگرید و اگر جایی ذکر مثلی از علوم تجربی گردیده، منظور بیان معقولات در قالب محسوسات است. اگر به غیر از این معتقد باشید در فهم متون اسلامی و قرآنی نیز به زحمت زیاد می افتیم، مثلاً آنجا که ذکر غروب خورشید در چشمه گل آلود می گردد و یا علت آفریده شدن کوهها را جلوگیری از لرزیدن زمین بیان می نمایند و یا آنجا که علت هلال شدن ماه را تعیین اوقات برای مردم می خوانند و آفریده شدن زمین و آسمان در شش شبانه روز، زمانی که هنوز خورشیدی خلق نشده بود تا شب و روزی موجود باشد و هزاران مطلب خلاف

علم و عقل دیگر که در قرآن و دیگر متون معتبر اسلامی خواهید دید. در ضمن خاطر نشان می‌گردد که در هیچ جای قرآن اشاره به گرد بودن زمین نگردیده و اتفاقاً از آیات ذوالقرنین می‌توان استناد کرد که زمین مسطح است، چون صحبت از انتهای زمین گردیده و جایی که در آنجا خورشید به چشمه گل آلود فرو می‌رود.

این دیدگاه که همه کشفیات علمی ریشه در قرآن و متون مذهبی دارد نوعی تفکر انفعالی و دفاعی در مقابل هجوم تمدن غرب است و نباید خود را در دام آن انداخت زیرا متون مذهبی کارکردها و ارزشهای خاص خود را دارند و نباید آنها را با علوم تجربی که رتبه ای پائین تر دارند مقایسه نمود.

۵۲. چرا حضرت باب مصرف دارو را حرام دانسته اند؟

حضرت باب استفاده از دواهای تلخ و نامطبوع را ممنوع دانسته اند. اما شارع دیانت بهائی حضرت بهاءالله هستند و شریعت حضرت باب تنها در مدت کوتاهی (۱۹ سال) به جهت از هم پاشیدن اعتقادات خرافی پیشین و ایجاد آمادگی برای ظهور موعود کل ادیان، جاری بود و به همین دلیل برخی احکام سخت و سنگین در آن خواهید یافت ولی این احکام با ظهور حضرت بهاءالله مدت اجرایش به پایان رسید و همانگونه که حضرت باب فرموده بودند آن بخش از احکام ایشان که به تأیید حضرت بهاءالله رسیده مورد توجه مومنین است.

اما علت صدور این حکم، مانند بسیاری از احکام دیگر، همان گونه که در کتاب بیان ذکر گردیده، پرهیز از وارد آوردن آزار به من یظهره الله (موعود) است، زیرا در آن زمان خوردن گیاهان تلخ و بد طعمی همچون انغوزه بعنوان دوا به بیماران معمول بود و حضرت باب اینکار را منع کردند که مبدا این تلخی به کام موعود وارد آید. و نیز احکامی چون ممنوعیت استعمال سیر و پیاز و اغذیه بدبو، به این توجیه که مبدا بوی بد آن موجب آزار "من یظهره الله" گردد، وضع شده است. مجموعاً اگر به کوتاهی مدت زمان اجرا و رسالتی که حضرت باب به عهده داشتند توجه شود، این احکام به نظر عجیب نخواهد آمد.

۵۳. اتهامات سیاسی و ارتباط با اسرائیل، انگلیس و روس

از جمله اتهامات، اتهامات سیاسی است که به مظاهر مقدسه الهیه وارد ساخته اند.

حضرت موسی یکی از پیامبرانی است که خودش و قومش مورد اتهام سیاسی قرار گرفتند. در قرآن می‌فرماید: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»^{۳۰۱} یعنی و سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند؟ در کتاب تورات سفر (استر) شرح جالبی در مورد تهمت سیاسی که به یهودیان دوره خشایار شاه زده شد آمده است.^{۳۰۲}

حضرت عیسی، خود و پیروانش هدف اتهامات سیاسی دشمنان پر کین واقع گردیدند و مطابق نص صریح انجیل، آن حضرت و پیروانش را در نزد حکام و سلاطین روم، مدعی مقام سلطنت و دشمن حکومت و دولت معرفی کردند. شرح استنطاق آن حضرت در باب ۲۷ انجیل می‌آید ۱۱ مسطور است.^{۳۰۳}

حضرت محمد نیز از اتهامات سیاسی دشمنان مصون نماندند. مطابق نص صریح قرآن، آن حضرت را شاعری دیوانه و ساحری کذاب دانسته و مؤمنین به آن حضرت را طبق آیه «اتُّؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»^{۳۰۴} مردمانی سفیه و نادان می پنداشتند و می گفتند قرآن را یک نفر خارجی بر محمد می آموزاند یعنی "سلمان فارسی"، چنانکه در قرآن آمده است: «يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»^{۳۰۵} یعنی آنان می گویند جز این نیست که بشری به او می آموزد آنه چنین نیست زیرا [زبان کسی که این] نسبت را به او می دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است. نظیر همین اتهام را امروز به آیات امر جدید می زنند و گفته اند یک نفر جاسوس روسی، آن آیات را برای حضرت باب صادر می کرده است. همچنین حضرت محمد را مدعی تاج و تخت و سلطنت ظاهره تصور می کردند، چنانکه چون دعوت نامه آن حضرت را به خسرو پرویز، پادشاه ساسانی رساندند، نامه آن حضرت را پاره کرد و به حامل نامه پرخاش نمود و این موضوع را فردوسی در شاهنامه از قول خسرو پرویز چنین بیان نموده است:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیده است کار

که تاج کیانی کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردان تفو

همان اتهامات سیاسی را به حضرت باب و حضرت بهاءالله وارد ساخته اند.^{۳۰۶} در مورد رابطه حضرت بهاءالله با روس باید گفت که پس از واقعه رمی شاه که توسط سه نفر بایی که به خیال خودشان در صدد انتقام خون حضرت باب برآمده بودند، انجام گرفت، حضرت بهاءالله در آن موقع تازه از عراق مراجعت فرموده بودند و در لواسان، قریه افچه مهمان میرزا آقا خان صدر اعظم نوری بودند و جعفر قلی خان، برادر صدر اعظم، مأمور پذیرایی از آن حضرت بود و از آن حضرت استدعا نمود که چندی در یکی از نقاط حول و حوش، مخفی شوند تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود، ولی آن وجود مبارک، این رأی را نپسندیدند و روز بعد با نهایت سکون و وقار به جانب اردوی پادشاه، که در آن وقت در نیاوران از محال شمیران مستقر بود، رهسپار گردیدند و در زرگنده میرزا مجیر آهی، شوهر همشیره آن حضرت، که در سفارت روس سمت منشی گری داشت، آن حضرت را ملاقات و به منزل خود که متصل به باغ سفارت بود، دعوت و هدایت نمودند. گماشتگان حاجی علی خان حاجب الدوله از ورود آن حضرت آگاه شدند و به حاجب الدوله اطلاع دادند و او به عرض شاه رسانید و شاه دستور داد حضرت بهاءالله را دستگیر و به نیاوران بردند و از آنجا زنجیر نموده، پیاده و پای برهنه به طرف انبار سیاه چال طهران حرکت دادند و مدت چهار ماه در انبار سیاه چال زندانی شدند. سفیر روس نظر به مقام میرزا مجید آهی، منشی اول سفارت که شوهر خواهر حضرت بهاءالله بود، شاه و درباریان را مجبور نمود که رسیدگی نمایند و شخص بی گناهی را مسجون و مقتول نسازند. لذا پس از رسیدگی، دانستند که ساحت مقدس حضرت بهاءالله، منزله و مبراً از دخالت در اینگونه امور بوده است. ناگزیر شاه از قتل آن حضرت صرف نظر کرد و حکم بر نفی و اخراج ابدی ایشان از طهران به عراق، صادر نمود.^{۳۰۷} و اما صدور الواح به امپراطور روس، باید دانست همانطور که حضرت محمد دعوتنامه به پادشاه ایران و امپراطور حبشه و قیصر روم ارسال فرمودند، حضرت بهاءالله نیز به جمیع سلاطین و رؤسای جمهور و زمامداران امور الواح صادر و ارسال فرمودند و آن الواح در کتاب مبین طبع و نشر گردیده است. من جمله لوحی خطاب به امپراطور روس بوده است.

و اینکه حضرت عبدالبهاء را پادشاه انگلستان به لقب "سر" یعنی آقای ستوده و احترام نموده و یا حضرت عبدالبهاء در مناجاتی نسبت به او دعا فرموده اند، معاندین می گویند همه اینها دلالت دارد بر صحت یادداشتهای کینیز دالغورکی و حمایت و دخالت ممالک خارجی در امر بهائی. این حرفها درست بدان می ماند که کسی بگوید که چون حضرت محمد دعوتنامه برای نجاشی، امپراطور حبشه ارسال فرمود و نجاشی با ادای احترام تحف و هدایایی جهت آن حضرت فرستاد، پس محققاً در پیشرفت دین اسلام، سیاست خارجی و تحریکات کشورهای بیگانه در کار بوده؛ لکن ارباب بصیرت و ادعا می دانند که تنها سفیر روس نبوده که برای رفع ظلم و نجات مظلومی از چنگ ظالمان خونخوار حمایت نموده، آن هم به خاطر میرزا مجید آهی منشی سفارت و انتساب او با حضرت بهاءالله.

و اینکه چرا اسرائیل مرکز جهانی بهائی است و به مقامات و ساختمان های جهانی آئین بهائی در جبل کرمل در اسرائیل قرار دارد. برخی با استناد به همین مورد می گویند که اگر شما در جهت منافع صهیونیسم نبودید پس چرا به شما جا و مکان دادند؟ جواب آنکه دولت ایران و عثمانی حضرت بهاءالله را به آنجا تبعید کردند و بهائیان بسیار قبل از صهیونیستها ساکن اراضی مقدسه بودند، یعنی دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، حدود ۱۰۰ سال بعد از ظهور آئین بهائی به وجود آمد، بنابراین آنها به ما جا ندادند بلکه آنجا بسیار قبل از این، مرکز دیانت بهائی بود. آن حضرت همان جا صعود فرموده و مقبره ایشان در آنجا قرار دارد و با تغییر رژیم های سیاسی در فلسطین و اسرائیل، مقبره عوض نخواهد شد و مثل قبل زیارتگاه بهائیان است و خواهد بود، همانطور که مقبره حضرت علی صدها سال است که در نجف قرار دارد و با تغییر دهها حکومت در آنجا، تغییر نکرده است. همچنین اگر زیارتگاه بهائیان در اسرائیل است، مسجدالاقصی نیز در اسرائیل است و بیت اللحم مسیحیان نیز آنجاست. پس همان طور که رفتن مسلمانان ایران به نجف و کربلا و عربستان و حتی اسرائیل برای زیارت، به معنی ارتباط سیاسی آنها با حکومت های آن کشور ها نیست، بهائیان نیز ارتباطی سیاسی با حکومت اسرائیل علیه دیگران ندارند.

بسیاری از مستشرقین نامی جهان^{۳۰۸} از قبیل نیکلای فرانسوی و پروفیسور براون مستشرق انگلیسی و دکتر اسلمونت دانشمند انگلیسی و تولستوی فیلسوف شهیر روسی و ماری ملکه رومانی و بسیاری دیگر از مشاهیر و معاریف جهان، در کتب و نوشتجات خود که منتشر ساخته اند حقانیت و مظلومیت آن وجود مبارک و پیروان آئین جدید را اثبات نموده اند و بر خلاف مورخین و ناشرین مغرض ایرانی، حقایق را آن طور که بوده مرقوم داشته اند و در مورد جانبازی و فداکاری مؤمنین این امر اعظم الهی و ظلم و فجایع دشمنان پر کین الحق داد سخن داده اند. من جمله اطباء مخصوص دربار ناصرالدین شاه از قبیل شلیمر طبیب اتریشی که مدت ۹ سال طبیب مخصوص شاه و معلم دارالفنون بوده و دکتر تولوزان پزشک فرانسوی در کتابی موسوم به بابیان ایران و مولر پزشک آلمانی طبیب مخصوص و معلم دارالفنون و بسیاری از این قبیل اشخاص بی غرض که مشاهدات خود را نوشته و منتشر ساخته اند. همه آنها به زعم باطل نویسنده مقدمه بر داستان مجعول کینیاز دالغورکی دلیل است بر صحت آن داستان و برهان است بر اتهامات سیاسی دشمنان و الا به زعم باطل آنها چه علت داشته که خارجیان این همه از بابیان و بهائیان دلجوئی نمایند.

و نیز در کتب ردیه که در سنوات اخیر منتشر شده است متذکر شده اند که بابیان و بهائیان سبب تفرقه در امت اسلامی گردیده اند. گویا توجه به بیان مبارک حضرت رسول اکرم ننموده اند که فرموده است «سیأتی زمان علی امتی لا ییقی من الاسلام الا اسمہ و لا من القرآن الا رسمه...». حدیث شریف آن حضرت وقایع آخرالزمان و ظهور حضرت قائم و مظلومیت آن حضرت و تفرقه و فساد امت را اخبار فرموده اند که شرح مفصل آن در این مختصر نگنجد. آیا سبب تفرقه امت اسلام و انشعاب آن به سنی و شیعه و هفتاد ملت و مذهب دیگر و آن همه اختلافات هزار ساله آن امت بابیان و بهائیان بوده اند؟! بالعکس، اگر به نظر انصاف ملاحظه شود، بهائیان سبب اعتقاد و ایمان معتقدین سایر ادیان به پیغمبر اسلام گردیده اند و گروه کثیری از پیروان ادیان بودائی و برهمنائی و زردشتی و یهودی و مسیحی و حتی کسانی که به هیچ یک از ادیان اعتقاد نداشته اند، همین که به امر بهائی گرویده اند، مبلغین بهائی حقانیت اسلام و سایر ادیان را به آنها ثابت و مدلل نموده اند و از این جهت، امر بهائی علاوه بر آنکه سبب تفرقه در دین اسلام نگردیده است، جمع کثیری را به حقانیت اسلام معتقد ساخته، زیرا که اس اساس دیانت مقدسه بهائی اتحاد ادیان و وحدت عالم انسانی است.^{۳۰۹}

۵۴. موضع جامعه جهانی بهائیت در مورد تفکر صهیونیسم و تجمع یهودیان در سرزمین فلسطین چگونه است؟

اگر تعاریف رایج از صهیونیسم به معنای برتری نژاد یهود و سکونت در اراضی مقدسه با اعمال خشونت و اخراج ساکنین محلی را ملاک قرار دهیم، به هیچ عنوان قابل تطبیق با دیدگاههای بهائی نیست. روشهای دیانت بهائی برای برقراری صلح با اصولی که به

آن پایبند است، تعریف می‌گردد و تلاش برای از میان بردن تبعیض و رفتارهای خشونت‌آمیز در هر جایی که بهائیان امکان تأثیرگذاری داشته باشند مد نظر است. فی‌المثل در رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی که برتری نژاد سفید را ترویج می‌کرد بهائیان سفید پوست عضویت در محافل روحانی را که جمع‌های اداری و تصمیم‌گیری جامعه بهائی است یکسره به سیاهان واگذار کردند و در مخالفت با تبعیض علیه سیاهان از حق خود به نفع آنان گذشتند، روش‌هایی که دیانت بهائی می‌تواند در پیش گیرد، در درجه اول ترویج تفکرات صحیح و رفع تعصبات با مذاکره و آموزش دیدگاه‌های مبتنی بر مدارا و محبت است و این کار را جامعه بهائی در همه عرصه‌های بین‌المللی که در آن حضور دارد به انجام می‌رساند. ولی در ماجرای فلسطین متأسفانه با تحریکاتی که از جانب متعصبین مذهبی، علی‌الخصوص ملایان ایران، صورت می‌گیرد، جنگجویان مسلمان فلسطینی، بهائیان را هم دشمن می‌شمارند و حتی اگر در بین رهبران‌شان مانند محمود عباس کسی در نسل‌های قبل ارتباطی با بهائیان داشته باشد او را محکوم می‌کنند و در سرزمین‌هایی که این نوع تفکرات قدرت دارند، مانند مصر، بهائیان را از حقوق اجتماعی و حتی داشتن کارت هویت ملی محروم می‌سازند. در چنین شرایطی هر اقدامی هم که صورت گیرد به چشم ایشان نمی‌آید و آن را عملی تبلیغاتی و یا در جهت کسب منافع گروهی می‌پندارند.

معهد اعلی در مورد تفکر صهیونیسم و وجود مرکز جهانی بهائی در کشور اسرائیل می‌فرمایند: «عده‌ای یا از روی بی‌خبری و یا به منظور پیش‌برد مقاصد خاص خود وجود مرکز جهانی بهائی در کشور اسرائیل را امری سیاسی و نوعی وابستگی به نهضت صهیونیسم به شمار می‌آورند. هر طفل سبق‌خوان مکتب تاریخ می‌داند که علت وجود مرکز جهانی بهائی در اراضی مقدسه این است که صد و چهل سال پیش، به تحریک دولت ایران حضرت بهاء‌الله به این منطقه که در آن زمان تحت سلطه امپراطوری عثمانی بود تبعید شدند و بدین ترتیب هشتاد سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، مرکز جهانی بهائی در اراضی مقدسه تثبیت یافت. روابط مرکز جهانی بهائی با اسرائیل مانند سایر کشورهای جهان، بر اساس اطاعت از قوانین مدنی آن مملکت و عدم وابستگی و دخالت در امور سیاسی استوار است. شاید مناسب باشد که یادآور شوید که در سال ۱۹۴۷ میلادی، یک سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، هنگامی که کمیسیون ویژه فلسطین در سازمان ملل متحد خواهان نظر ادیان و گروه‌های مختلف راجع به آینده این سرزمین شد، رئیس این کمیسیون، عالیجناب قاضی امیل سندستروم، ضمن نامه‌ای به مرجع امر بهائی، حضرت شوقی افندی، نظر و دیدگاه بهائیان را در این زمینه جویا شد. آن حضرت در تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۴۷ در مکتوبی خطاب به ایشان فرمودند که دیانت بهائی به کلی از سیاست حزبی مبرا است و در مجادلات و منازعاتی که در مورد آینده ارض اقدس در میان است وارد نمی‌شود. هیکل مبارک در همان نامه توضیح می‌فرمایند که "بسیاری از پیروان دیانت ما از اعقاب مسلمان و یهودی هستند و ما هیچ گونه تعصبی نسبت به هیچ یک از این دو گروه نداریم و به جان و دل مشتاقیم که به منظور حفظ منافع متقابل آنان و خیر و صلاح این مملکت، بین آنها صلح و آشتی برقرار گردد."^{۱۰}»

گذشته از آن بهائیان در هر کشوری ساکن باشند موظفند نسبت با حکومت آن کشور در نهایت صداقت و شرافت رفتار نمایند و هیچ‌گونه خیانتی نسبت به حکومت یک کشور، ولو اینکه نسبت به بهائیان سختگیر و بی‌مهر باشد، با اصول دیانت بهائی سازگار نیست. بنابر این دولت اسرائیل این اطمینان را دارد که خطر و احتمال خیانتی از جانب بهائیان نسبت به آن دولت وجود ندارد. پس بدون اینکه بهائیان سیاستها و روش‌های تعامل دولت اسرائیل با مسلمانان را تأیید نمایند، بنوعی در آنجا حضور دارند که مورد اعتمادند. اگر این شیوه همزیستی مورد تأیید همفکران شما نیست دلیل بر وابستگی بهائیان به اسرائیل هم نیست.

بهائیان در نظر بسیاری دولت‌ها، شریف‌ترین، خیرخواه‌ترین و قابل اعتمادترین گروه اجتماعی‌اند و برخی دولت‌ها حتی برنامه ریزی‌های آموزشی کودکان خود را به جامعه بهائی واگذار کرده‌اند در ایران نیز هر گاه مجالی در بین امواج تعصب دست داده بهائیان بنیان توسعه و اصلاح اجتماع را نهاده‌اند، اولین مدارس آموزش دختران اولین حمام‌های بهداشتی در بسیاری نقاط ایران و اولین مهاجرت پزشکان و معلمان به مناطق محروم و عقب مانده و اولین تدوین‌های دستگاهها و ردیف‌های موسیقی ایرانی و بسیار

اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دیگر در ایران به همت بهائیان صورت گرفته و بهائیان در هر مملکتی که عقل و انصاف حکمفرما باشد مورد احترامند و این احترام دلیل وابستگی آنها به حکومتها نیست.

۵۵. بهائیان در جدال میان اسرائیل و فلسطین، حق را به کدام یک می دهند و از کدام دفاع می کنند؟

مسئله دیگر این است که با توجه تعلیم «وحدت جامعه جهانی»، بهائیان در دعوا و مناقشه میان اسرائیل و فلسطین، حق را به کدام یک می دهند و از کدام دفاع می کنند و چرا جامعه بهائیت با توجه به این اهمیتی که به صلح می دهد، هیچ کاری برای برقراری صلح میان اسرائیل و فلسطین، و رسیدن فلسطینیان به حق مسلم خود نمی کنند.

در مورد اینکه حق با کدام طرف است، باید گفت که حق این است که همه انسانها، باید صرف نظر از نژاد و مذهب و جنس و رنگ، بتوانند در کنار یکدیگر زندگی مسالمت آمیز داشته باشند و به سعادت و تعالی یکدیگر کمک کنند و هر تفکری که مانع تحقق چنین شرایطی باشد، ناحق است. راهکار دیانت بهائی برای پایان دادن جنگ و تجاوز، تأثیر در افکار و عقول و ترویج فرهنگ مدارا و احترام به حقوق و آزادی های دیگران و سوق دادن افکار عمومی و جلب توجه رهبران جهان به این حقایق است.

و اما چرا بهاییان کاری نمی کنند؟ جامعه بهائی یک قدرت سیاسی نیست که بتواند همه ابزارهای معمول در این عرصه را بکار گیرد و وارد شدن به چنین حوزه عملکردی، دیانت بهائی را از یک اعتقاد جهان شمول، به یک حزب سیاسی با منافع محدود گروهی تنزل خواهد داد و ماهیت خود را نقض خواهد کرد. بنابراین جز کمکهای انسان دوستانه و حمایت و سعی در کاهش نفرت و تعصب، کار بیشتری از دست جامعه بهائی، برای برقراری صلح و آشتی ساخته نیست.

۵۶. آیا بهائیان روابط خوبی با رژیم پهلوی داشتند؟

بهائیان هر کجا و تحت هر نوع حکومتی باشند، نافرمانی از اوامر دولتی را تا آن جا که به اصول اعتقاداتشان لطمه ای وارد نیاورد، روا نمی شمارند و اگر فرمانی بر خلاف اعتقادات آنان از مراجع دولتی صادر شد، ابتدا تظلم و احقاق حق و سپس زجر و حبس را بر نافرمانی ترجیح می دهند. گر چه حکومت ها باید چنین شهروندانی را پاس بدارند و مورد احترام قرار دهند، اما در ایران، بهائیان به دلیل این خصلت اجتماعی شان، معمولاً مورد سوء نیت های سیاسی قرار گرفته اند تا ارج گذاری. بر همین اساس می توان گفت حکومت پهلوی اول رفتاری بی منطق نسبت به بهائیان داشت و پهلوی دوم، رفتاری نادرست و نامنصفانه.

اگر از وقایعی که همواره در ایران بوده و کسی را یارای طرفداری از بهائیان نبوده است، ضرب و جرح هایی که بر افراد بهائی وارد آمد، شورش هایی که علیه جامعه بهائی رخ داد و قتل هایی که به وقوع پیوست، بگذریم، باید گفت رضا شاه تا استقلال مذهبی بهائیان را منافی با روش حکومت و اندیشه انحصار طلبی خود دید، دست به اقداماتی علیه بهائیان زد. مثلاً مدارس بهائی را که به روش نوین درس می دادند را تعطیل کرد. دلیل بستن مدارس بهائی این بود که بهائیان یک روز به خاطر تعطیل مذهبی خود، مدارس خود را تعطیل نموده بودند و همچنین در برخی شهرها، مغازه داران بهائی را به دلیل تعطیل نمودن مغازه هایشان در ایام تعطیلی مذهبی بهائی، مورد پیگرد و زندان قرار داد و در اواخر دوره پهلوی اول، مسائلی برای بهائیان همه ایران که مربوط به ثبت ازدواجشان بود، فراهم آورد و بسیاری از بهائیان را به علت نحوه ثبت ازدواج بهائی، جریمه و زندان نمود.

اما پهلوی دوم در مقایسه با رفتارهای اجتماعی پهلوی اول، دوره دشوارتری برای بهائیان بود. نباید تصور شود که اگر بهائیان در دوره پهلوی دوم، انتشارات محدود داشتند و حظیره القوسی (مکان اجتماع عمومی) بود که گرد هم جمع می آمدند و ...، دارای آزادی بودند. هرچند دکتر ایادی پزشک شاه بهائی بود، اما واقعیت این بود که شاه از بیم جاننش، به یک دکتر بهائی اعتماد می کرد و نه به خاطر علاقه ای که به جامعه بهائی داشت. همگان شاهد بودند و تاریخ نشان می دهد که در دوره سلطنت همین پادشاه، علی رقم آنکه می دانست بهائیان در صدد آزار او نیستند، در سال ۱۳۳۴ به دلیل سیاست های مملکتی، دست در دست واعظ مشهور محمد تقی فلسفی گذاشت و ضربات هولناکی بر پیکره جامعه بهائی ایران وارد ساخت. باید ذکر کرد که رژیم پهلوی با بهائیان برخوردی مناسب شرایط سیاسی روز داشت و اگر شرایط سیاسی ایجاب می کرد بر بهائیان بسیار سخت می گرفت. به فرمان شاه، ساواک بی رحم برای ایجاد جنگ مذهبی و منحرف کردن ذهن مردم از انقلاب، صدمات زیادی به جامعه بهائیان ایران وارد نمود. همچنین امیر عباس هویدا در هیچ برهه از زندگی اش بهائی نبود و بهائیان در کابینه هویدا و دیگر کابینه ها عضو نبودند و حتی برای اثبات این مسأله به آزار آنها نیز می پرداخت. ذکر این نکته ضروری است که بهائیان اجازه دخالت در سیاست را ندارند، در صورتی که هویدا نخست وزیر ایران بود.

۵۷. آیا بهائیان نسبت به سرنوشت هموطنان غیر بهایی خود بی تفاوتند؟

بسیاری از افراد مشتاقند تا دریابند بهائیان چه مشارکت هایی در ایران داشته اند.

سهم بابیان و سپس بهائیان در تغییرات فرهنگی ایرانی به سزا است. اینکه کتب تاریخی در این باب سکوت کرده اند، به دلیل سیستم سرکوب و خفقان شدیدی بوده که در ارتباط با آیین بهائی در ایران همواره رواج داشته است. در واقع هر جا که کار مهم و مثبتی صورت گرفته، شاید بتوان ردی از آثار بهائی پیدا کرد. مثلاً تغییر اندیشه نسبت به پیروان دیگر ادیان و مراوده با آنان، نتیجه مستقیم رفتار و اندیشه ای است که بهائیان در ایران ترویج داده و بدان عمل کرده اند. همین رفتار در دوره قاجار باعث شد تا تعداد قابل توجهی از یهودیان و زرتشتیان علی رغم وجود مشکلات بسیار در اجتماع نسبت به اعتقاد بهائی، به این دین بگروند.

بهائیان از پیشگامان اندیشه آزادی و فکر دموکراسی در ایران بودند. حضرت بهاءالله بیش از سی سال قبل از مشروطیت، برقراری مشروطه در ایران را پیشگویی کرده بودند. دیانت بهائی به گونه ای باز و شفاف لزوم دموکراسی و مردم سالاری در کشورداری و لزوم حضور نمایندگان برگزیده مردم در اداره کشور را از دهه ۱۸۷۰ میلادی توصیه می کرد.

در باره دیگر تأثیرات بهائیان می توان به نقش آنان در حقوق و ارتباطات اجتماعی زنان، زنده نگاه داشتن موسیقی اصیل ایرانی، آموزش و پرورش و تاسیس مدارس جدید، فرهنگ صلح و آشتی، فرهنگ قانون خواهی و مشروطه طلبی، گذر از ساختارهای ذهنی و عینی ناکارآمد و حتی تجلی این گذر در کوچکترین اجزای زندگی (مانند ساختن اولین حمام دوش ایران در آبادیه توسط بهائیان و بازداشتن بهائیان از استفاده از حمامهای کثیف خزینه) و ... اشاره کرد.

مهم ترین تأثیری که بابیان و سپس بهائیان بر اندیشه ایرانی گذاشته اند، موضوع لزوم تغییرات بنیادین اجتماعی، گذار از سنت و نحوه برخورد با دنیای مدرن است. امروزه بسیاری از کسانی که مدعی روشن اندیشی در ایران اند، حرف هایی را می زنند که دهها سال پیش از این، بهائیان آن را به کامل ترین وجه مطرح ساخته اند و اینک روشن اندیشان کج رفتار، لزوم تغییرات اجتماعی را چنان با آداب نامتعادل و نامتوازن خویش آلوده ساخته اند که بازسازی آن، به سالها زمان نیاز دارد.

۵۸. علت مخالفت دولت و مردم با بهائیان چیست؟

یکی از این دلایل، اتهامات "جاسوسی برای اسرائیل، توهین به مقدّسات مذهبی و تبلیغ علیه جمهوری اسلامی" است.

در مورد اتهام "جاسوسی برای اسرائیل"، وجود مرکز بین المللی بهائی در خاک اسرائیل کنونی دست آویزی برای این تهمت گردیده است، حال آنکه این موضوع بارها از طرف جامعه بهائی توضیح داده شده که در نیمه قرن نوزدهم حضرت بهاءالله، مؤسس آئین بهائی، توسط حکومت قاجار و امپراطوری عثمانی با ظلم و جور فراوان و به طور مادام العمر به این منطقه که در خاک فلسطین و جزو امپراطوری عثمانی بود تبعید شد و سرانجام در همان محل دیده از جهان فرو بست و در نتیجه مقبره ایشان و دیگر رهبران این آئین در این سرزمین واقع شده است. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که حدود هشتاد سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، مرکز جهانی دیانت بهائی در این سرزمین مستقر گردید که متأسفانه این وضع خود نتیجه مستقیم ظلم و ستمی است که از طرف دولت قاجار و روحانیون شیعه که ذهنیتی کاملاً مشابه رژیم کنونی ایران داشتند بر بنیان گذار آئین بهائی تحمیل گردید. البته اگر زور و اجباری در کار نبود، ایشان و خانواده شان به هیچوجه حاضر نبودند وطن عزیز را ترک کنند و آواره دیار شوند. شرح این وقایع در تاریخ ثبت گردیده و اسناد معتبر تاریخی و احکام صادره از طرف دولت ایران و امپراطوری عثمانی که مؤید این تبعید است موجود می‌باشد و جای هیچ انکاری نیست.

در مورد اتهام "توهین به مقدّسات مذهبی"، باید گفت که هر کس با آئین بهائی و تعالیم آن اندکی آشنائی داشته باشد به خوبی می‌داند که یکی از تعالیم اصلی این آئین وحدت ادیان است. بهائیان بر طبق تعالیم خود پیامبران و کتب مقدسه همه ادیان و از جمله پیامبر اسلام و قرآن کریم را محترم می‌شمرند و توهین به آنها را توهین مستقیم به مقدّسات خود می‌دانند. توجه خوانندگان گرامی را به مطالعه آثار مقدسه این آئین جلب می‌نمائیم تا ملاحظه فرمایند که از حضرت محمد و ائمه اطهار با چه احترامی یاد شده و آیات قرآن در متن آثار بهائی با چه لحن محترمانه‌ای نقل گردیده است. البته خود مسئولین جمهوری اسلامی هم بر این حقیقت واقفند، چه که همه کتب و نوشته‌های بهائی را از همان اول انقلاب مصادره نموده و مطالعه کرده اند، ولی چه می‌توان کرد که این حضرات برای مبارزه با بهائیان به هر دروغی متوسّل می‌شوند و لاید آن را نزد خودشان دروغ مصلحت آمیز توجیه می‌کنند! در واقع بهائیان تنها گروهی هستند که در خارج از جهان اسلام از حقانیت اسلام دفاع می‌کنند و با تأسف باید گفت که به لحاظ تصویر موحشی که تندروهای مذهبی از اسلام در اذهان عمومی ترسیم نموده‌اند، امروزه دفاع از اسلام برای بهائیان که از همه ادیان دفاع می‌کنند چالشی به شمار می‌رود.

در مورد "تبلیغ علیه جمهوری اسلامی" لازم به تذکر است که بهائیان بر طبق تعالیم خود موظفند که در هر کشوری که ساکن هستند از دولت اطاعت نموده و به قوانین و مقررات آن مملکت احترام بگذارند. حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرمایند: «این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند.»^{۳۱۱} همچنین می‌فرمایند: «بر احدی جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد.»^{۳۱۲}

اما علت اصلی مخالفت، مقاومت در مقابل نو اندیشی است. این مسئله در طول تاریخ، در همه جوامع همواره وجود داشته است. در حقیقت هر یک از ادیان بزرگ جهان از آغاز ظهور خود با چنین مقاومت‌هایی از ناحیه سنت گرایان و قشریونی که تاب تحمل اندیشه‌های تازه را نداشته‌اند روبرو بوده و در اکثر موارد این مقاومت‌ها آنچنان شدت یافته که به مبارزات خونینی منتهی گردیده است. اوراق تاریخ شاهدهی است بر این مبارزات ناجوانمردانه که پی‌آمدهای اسف باری برای جامعه بشری داشته است. می‌توان گفت بارزترین نمونه این مبارزات در تاریخ ادیان مصلوب نمودن حضرت مسیح است. نواندیشی و نو آوری در علم نیز در جامعه متحجّر اروپا در قرون وسطی با مقاومت شدیدی روبرو بود که شاهد آن مبارزات اصحاب کلیسا با دانشمندانی چون گالیله است. البته به شهادت تاریخ هیچیک از این مبارزات موجب محو شدن آن افکار نو و سازنده نشده و در نهایت تمدن بشری به مدد آن اندیشه‌ها به پیشرفت خود ادامه داده است.

مطالعه تاریخ پیدایش ادیان آسمانی بسی درسها و نکته ها برای طالبان حقیقت در بر دارد. حضرت بهاءالله در لوحی می فرماید: «بگو ای دارای چشم، گذشته آئینه آینده است. ببینید و آگاه شوید»^{۳۱۳} بسیاری از حقایق، مبنی بر اینکه ادیان پیشین چه سیری را طی کرده اند یا بر خیلی ها پوشیده مانده و یا از یاد رفته است. تصورات بشری در خصوص دوران اولیه ادیان که، عموماً دوران مظلومیت و مقهوریت است، و تقریباً وجه اشتراک ما بین ادیان است، خلاف آن چیزی است که در واقع اتفاق افتاده، چرا که گذشت زمان خیلی چیزها را بدست فراموشی می سپارد. در این مقام، نگاهی بر دوران اولیه پیدایش دیانت مسیحی می اندازیم. تاریخ بیانگر این حقیقت است که دیانتی که در حال حاضر رتبه اول را از نظر گسترش و تعداد پیروان در جهان دارا میباشد، همچون دیگر ادیان آسمانی به راحتی مورد پذیرش قرار نگرفت و حضرت مسیح نیز همچون دیگر پیامبران الهی مورد تکذیب اکثر مردم، خصوصاً علمای قوم یهود واقع شد، چرا که ظهور آن حضرت مطابق با انتظارات و اعتقادات یهودیان نبود. از جمله ایرادات و اعتراضاتی که در زمان ظهور هر آئین جدیدی همواره تکرار شده اینکه، ادیان ما قبل همیشه آئین خود را آخرین آئین و پیامبر خود را آخرین پیامبر می دانند و بنابراین، انتظار ظهور دیانتی بعد از دیانت خود را ندارند (برای توضیحات بیشتر به پاسخ در مورد خاتمیت مراجعه کنید).

آیات بسیاری از کلام الله مجید نیز اشاره به مخالفت مردم در هر زمان با پیامبران جدید دارد: فی المثل می فرماید: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^{۳۱۴} یعنی هیچ رسولی بر آن مردم نمی آمد جز آنکه به استهزای او می پرداختند. همچنین می فرماید «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»^{۳۱۵} یعنی پس ای پیغمبر اگر ترا تکذیب کردند غمگین مباش که پیغمبران پیش از تو را که معجزات و زبورها و کتاب آسمانی روشن بر آنها آوردند نیز تکذیب کردند. و نیز می فرماید: «أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَقَرِيقًا تَقْتُلُونَ»^{۳۱۶} یعنی آیا هر گاه برای شما پیغمبری از جانب خدا بیاید و اوامری بر خلاف هوای نفس شما آرد سرکشی نموده و گروهی را تکذیب نموده و جمعی را می کشید؟^{۳۱۷} یوشع نبی نیز در کتاب خود همه جا شکایت می کند که مردم زمان انبیاء را دیوانه می‌شمارند و درون معبد خداوند با انبیاء که فرستادگان اویند دشمنی میورزند.^{۳۱۸}

دیانت مسیحی تا ۲ - ۳ قرن به عنوان فرقه ای از یهودیت شناخته شده بود و پیروانش در اوایل ظهور این دیانت، به طرز وحشیانه ای مورد تعقیب و آزار قرار می گرفتند.^{۳۱۹} آنتونی گیدنز در کتاب مشهور خود "جامعه شناسی" ذیل کلمه مسیحیت مینویسد: "بسیاری از عقاید یهودی توسط مسیحیت اخذ شد و به صورت جزئی از این دین در آمد. عیسی مسیح یک یهودی درست آئین بود و مسیحیت به عنوان فرقه ای از دین یهود آغاز گردید، روشن نیست که عیسی میخواست دین جداگانه ای را بنیان نهد"^{۳۲۰} نکته ای که در خور تعمق می باشد آنکه، مورخین معاصر زمان ظهور حضرت مسیح، نامی از آنحضرت در کتابهای خود نبرده اند. فی المثل، "ژوزف فلاویوس" (Joseph Flavius) که بزرگترین مورخ معاصر با ظهور حضرت مسیح بود در کتاب خود بنام جنگ یهود (La Guerre des Juifs) اسمی از عیسی نبرده بعلاوه کتب مربوط به آن عصر نیز از حضرت عیسی نامی نبرده اند. دانیل روپس (Daniel Rops) نویسنده معروف کاتولیک فرانسوی و عضو فرهنگستان این کشور که نوشتجات و مطالعاتش در دیانت مسیحی مقامی ارجمند دارد موضوع عدم توجه مورخین معاصر را به ظهور حضرت مسیح (ع) با نهایت تاسف در کتاب معروف خود بنام "مبارزه برای خدای یگانه" (La Lutte Pour Dieu Unique) در غالب عبارات زیر بیان نموده است: "هیچیک از ادوار تاریخ مسیحیت به اهمیت نخستین دوره آن که ظهور حضرت مسیح و نخستین اقدامات تبلیغی حواریون می باشد نبوده و متأسفانه این دوره هم یکی از تاریکترین ادوار این دین بشمار می رود زیرا هیچیک از مورخین معاصر حضرتش توجهی به او نکرده و حتی اسمی هم از او و یا دستوراتش در کتابهای خود نبرده اند از این رو میتوان به ناچیزی و بی اهمیتی که دنیای آن زمان به دین مسیحی می نگرسته پی برد..."^{۳۲۱}

در خصوص نحوه دستگیری و محاکمه حضرت عیسی اینکه، یهودا اسخریوطی که از حواریون حضرت مسیح بود به آنحضرت خیانت کرده و به سی درهم حضرت عیسی را به مأمورین و فرستادگان قیافا، رئیس کاهنان یهود آنزمان "کاهن اعظم"، معرفی نمود که موجب دستگیری عیسی مسیح شد (یهودا اسخریوطی سرانجام خود را از قله ای فرو افکند) قیافا و حنّان، پدر زن قیافا و رئیس قبلی کهنه، که هر دو از صدوقیان بودند (صدوقیان و فریسیان نام دو فرقه بزرگ از دیانت یهود هستند که در دوره حشمونائی در قرن دوم قبل از میلاد بوجود آمدند و از سرسخت ترین دشمنان حضرت مسیح به شمار میرفتند)، حضرت مسیح را به جرم ادعای ابن‌اللهی و موعود یهود بودن و شکستن سبت (در سفر اعداد باب پانزدهم فقره سی و دوم به بعد تصریح شده که حکم قتل درباره کسی که سبت را بشکند اجرا شود ... حضرت عیسی در این خصوص میفرماید: «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت! بنابراین پسر انسان مالک روز سبت نیز می باشد»^{۳۲۲} و تخلف از احکام تورات محاکمه نموده و فتوی بقتل آن حضرت داده و ایشان را تسلیم پیلاتس حاکم یهودیان کرده که پیلاتس دستور قتل آنحضرت را صادر نمود.

اما در مورد علت مخالفت یهودیان با حضرت مسیح اینکه، یهودیان معتقد بودند که ظهور موعودشان مشروط به شرایطی میباشد و تا این علامات ظاهر نشود هر کس ادعای مسیحایی کند کاذبست. از جمله آنکه موعودشان باید بر سریر سلطنت حضرت سلیمان و داود تکیه زند و ترویج جمیع احکام تورات نماید، حال آنکه عیسی مسیح بکلی احکام تورات را نسخ کرده و حتی سبت را شکسته و حال آنکه نص تورات است که اگر نفسی ادعای نبوت کند و معجزات ظاهر کند ولی سبت را بشکند او را بکشید، و همچنین در زمان او یهود باید سرفراز و غالب بر جمیع امم عالم گردد، حال آنکه یهودیان در کمال ذلت اسیر و ذلیل دولت روماند، در زمان سلطنت او عدالت بدرجه ای برسد که عدل و حق از عالم انسان به عالم حیوان سرایت نماید (شیر و آهو در یک چراگاه بچرند) حال آنکه ظلم و عدوان در زمان او بدرجه ای رسیده که خود او را به صلیب زندند.^{۳۲۳}

باری، "از روزیکه رومیان قدم ب خاک یهودیه نهادند تا زمانیکه شهر اورشلیم را در سال ۷۰ میلادی ویران ساختند انتظار ظهور مسیحا روز بروز نزد آن قوم افزایش می یافت. و آن ملت مغلوب و شکسته بامید پیدایش نجات دهنده از غیب انواع شدائد و مظالم قوم غالب را تحمل میکردند و اعتقاد جازم داشتند که خداوند قوم برگزیده خود را چنین خوار و زار نخواهد گذاشت ... باری اکثر یهود با این افکار امید بخش روزگار را بسر برده و انواع رنجها و شدائد را تحمل کرده در انتظار تحقق این مواعید نشسته بودند ... در زمان استیلاء رومیان بر فلسطین فرقه صدوقیان همچنان به امور سیاسی سرگرم و جماعت فریسیان به اتفاق اکثر ناس و شورای سنهاردیم خود را مؤمنین واقعی و متدینین حقیقی شریعت موسوی و در انتظار ظهور مسیحا بودند.^{۳۲۴}" اما نکته حائز اهمیت دیگر، که تقریباً وجه اشتراک ما بین کلیه ادیان در زمان ظهور پیامبران الهی می باشد اینکه، در یوم ظهور حضرت مسیح جمیع علمای یهود با آنکه مدتها منتظر ظهور موعود بودند منکر دعوی آنحضرت شدند که مخالفت آنان با حضرت مسیح، نظر بیشتر یهودیان را نیز تحت الشعاع خود قرار داد، علمایی که بفرموده حضرت بهاءالله " بکمال زهد و انقطاع بودند و در معابد با اسم حق معتکف و از جمیع لذائذ دنیوی اجتناب مینمودند"، معذک با ظهور پیامبر آسمانی جدید به مخالفت برخاستند؛ افرادی که در لباس زهد و تقوی ظاهر شده و غرقه در حب مقام و شهرت بوده و از خود پرستی، غرور و منیت‌رهای نیافته و این حب، چشم و دل آنها را کور کرده و به شهادت آیه ۷ سوره بقره: " قهر خدا بر دلها و گوشهای ایشان مهر نهاده و بر دیده هایشان پرده افکنده که فهم حقایق و معارف الهی را نمی کنند...". باری، چه ابوالحکم‌ها که به ابوجهل‌ها تبدیل شدند، چرا که قلبشان پذیرای عشق الهی نبود و ضمیرشان از خود پرستی‌رهای نیافته بود، هر چند در ظاهر مردانی عالم و روحانی بودند. به قول مولانا:

دید صد شق القمر باور نکرد

چون نبود بوجهل از اصحاب درد

شایان ذکر است که از عمده دلایلی که با ادیان نو ظهور مخالفت شده و پیامبران و پیروان اولیه شان مورد تکفیر قرار گرفته اند اینست که ظهور این ادیان همواره مشروعیت قدرت رهبران سیاسی و مذهبی آن دوران را به خطر انداخته است. همچنین، افتراها و تهمت‌های بسیاری (اخلاقی و سیاسی و ...) به مسیحیان اولیه زده می شد تا افکار عمومی را نسبت به این آئین و تفکر جدید

خداشه دار کرده و مردم را از تحقیق درباره آئین جدید باز دارند. به مصداق آیه مبارکه: «بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ»^{۳۲۵} یعنی بلکه گفتند مانند آنچه پیشینیان گفتند، عیناً این افتراها و تهمتها به پیروان دیانت بهائی نیز زده شده است. باری، "افزایش پیروان حضرت مسیح در ابتدا و قرون اولیه باعث می شد که دو جامعه بزرگ مذهبی و حکومتی یعنی جامعه یهود و دولت مقتدر روم علیه مسیحیان قیام کنند. یهودیان از هیچ مخالفت و دشمنی کوتاهی نمی کردند و علاوه بر اینکه مستقیماً مسیحیان را مورد آزار و تعقیب قرار میدادند، وسیله ابتلاء و اسارت آنها نیز می شدند و از همه بدتر آنها را دشمن حکومت و عامل افساد عقائد و تخریب سنن مدنی معرفی می کردند."

ادوارد گیبون، مورخ مشهور انگلیسی، در کتاب مشهور خود "انحطاط و سقوط امپراتوری روم" در باب "رویه حکومت روم نسبت به عیسویان" می نویسد: "افسانه های فضاحت باری برای خفیف کردن عیسویان جعل کنند و در پیش نظر مردمان خوش باور و بد گمان قرار دهند. این افسانه ها دال بر آن بود که عیسویان تبهکارترین مردمان بودند. در خلوت و دور از انظار مردم به هر گونه عمل قبیحی که ممکن بود در کارگاه تخیل آدمی منحط شکل پذیرد مبادرت می ورزیدند و با قربان کردن هر گونه فضیلت اخلاقی، لطف و عنایت خدای مجهول خویش را می خریدند. بسیاری از مردم متظاهر مدعی بودند که در این گونه مجامع منفور حضور داشته اند، یا تشریفات را که دیده بودند وصف می کردند." لیکن با توجه به تمامی مخالفت ها که با پیامبر و پیروان اولیه این آئین آسمانی شد، نه تنها آوازه این آئین الهی خاموش نشد بلکه خداوند نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلا کمال رساند، چرا که این آئین روح زمان بود و قوه روحانیه بتدریج غالب گردید. مصداق این آیه مبارکه است: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۳۲۶} یعنی کافران میخواهند که نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خدا نگذارد، تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلا کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف باشند. باری، حقیقت چون آفتاب خواهد درخشید و به فرموده حضرت مسیح «چراغ زیر فانوس خاموش نماند و آتش بر فراز تپه پنهان نشاید»، و سرانجام بعد از سه قرن کنستانتین، امپراتور روم، در سال ۳۱۲ مسیحیت را برسمیت شناخت و این واقعه در حقیقت نقطه عطف تاریخی در مسیر مسیحیت شمرده میشود و از آن پس مسیحیت گسترش یافت و برای دو هزار سال بعد به صورت نیرویی مسلط در فرهنگ غرب در آمد.

قرآن کریم می فرماید: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرَّسُلِ ... مَوْعِظَةً وَذِكْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ»^{۳۲۷} یعنی و ما از همه این حکایات و اخبار انبیاء بر تو بیان میکنیم ... مومنان را پند و عبرت و تذکری باشد.^{۳۲۸} همچنین می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^{۳۲۹} یعنی بگو در زمین بگردید آنگاه بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.

جامعه بهائی در طول صد و پنجاه سال گذشته در ایران پیشرو نواندیشی و طرفدار اصولی مبتنی بر یگانگی نوع انسان، برابری حقوق زن و مرد، صلح جهانی، وحدت ادیان، برطرف نمودن فقر و هماهنگی دین و علم بوده است و علیرغم همه فشارها، کشتارها و مصائبی که از سوی مرتجعین و متعصبین مذهبی بر این جامعه وارد شده همچنان با عزمی راسخ و قدمی استوار در این راه ایستادگی نموده است.

آئین بهائی آئینی خردگراست و دیدگاه نوینی ارائه می دهد که پاسخگوی نیازهای جهان امروز است. تعالیم عالی اخلاقی این آئین، بزرگداشت مقام انسان، خرافات زدائی، ارج نهادن بر خرد، تأکید بر تعلیم و تربیت و ارائه اصولی جدید و انقلابی در جهت بهبود وضع جامعه در ابتدای ظهور این آئین همچون مغناطیسی موجب جذب قلوب روشنفکران، اصلاح طلبان مذهبی و جمعی از مردمان آزاده ایران گردید. استقبال پرشور مردم آزادی خواه از این آئین جدید در ایران قرن نوزدهم که عرصه خرافات، تعصبات و تحجّر فکری بود موجی از مخالفت شدید روحانیون قشری و عناصر مرتجع و کهنه پرست سنتی را برانگیخت، چرا که منافع خود یعنی قدرت و ثروت خود را در خطر می دیدند. به این ترتیب از بدو پیدایش این جنبش، متعصبین مذهبی که تاب تحمل هیچگونه دگراندیشی را نداشتند و متأسفانه به عنوان روحانی و پیشوای دینی در جامعه ایرانی صاحب قدرت و نفوذ فراوان بودند با

تمام قوا به مخالفت با آن برخاستند و با کمک حکومت و تحریک مردم عوام، با شدت و حدت هر چه تمام تر به مبارزه با این آئین نوپن و کشتار و قلع و قمع پیروان بی دفاع آن پرداختند.

کسانی که از همان ابتدای شکل گیری جامعه بهائی در ایران به مبارزه با این جنبش پرداخته‌اند مانند همه عناصر متعصبی که در هر جامعه به جنگ اندیشه‌های تازه می‌روند، به ترفندهای مختلفی متوسل شده‌اند تا این آئین را در انظار مردم گمراه، ضد خدا، دشمن دین، منحرف، فاسد و وابسته به سیاست های خارجی قلمداد نمایند. ابتدا کوشیدند تا با بحث و مجادله و توسل به آیات قرآن و احادیث و اصول اسلامی، این آئین را دروغین و مخالف مبانی و اصول اسلام معرفی نموده مردم مسلمان را از توجه به آن باز دارند. در مقابل، دانشمندان و فرهیختگان بهائی نیز که خود با مطالعه کامل و احاطه به آیات قرآن و احادیث اسلامی و تبحر در الهیات و علوم دینی به این آئین پیوسته بودند و بعضی از آنان مانند آقا محمد قائنی ملقب به نبیل اکبر حتی به مقام اجتهاد رسیده و از شخصیت بی نظیری چون شیخ مرتضی انصاری حکم اجتهاد گرفته بود و یا جناب ابوالفضائل گلپایگانی و دیگران با استناد به آیات قرآن و احادیث معتبر و اصول عقلانی، با بیانی روشن و استدلالی قاطع به پاسخگویی و دفاع برخاستند و با وجود فشار و تزییقات فراوان به روشن کردن اذهان پرداختند و در این زمینه کتب استدلالیه متعددی منتشر نمودند.

مخالفین و معارضین چون استدلال عقلی و نقلی بهائیان را قوی و مستند یافتند و توان جوابگویی در مقابل آن را نیافتند به سلاح ضعفا که دروغ و تهمت و افترا باشد متوسل شدند و به منظور مخدوش نمودن اذهان عمومی و بدبین ساختن مردم، شروع به تهمت و افترا و جعل اکاذیب و نشر کتب و مقالات افتراء آمیز درباره این آئین نمودند و کوشیدند آن را دست نشانده سیاست‌های خارجی و عامل آنها بخوانند، ترفندی که هنوز هم به آن متمسکند. جالب اینجاست که در هر دوره‌ای سعی نمودند این آئین را به سیاستی نسبت دهند که در آن زمان مورد نفرت مردم بوده است. از اینروست که ملاحظه می‌شود زمانی این آئین را دست نشانده روسیه خوانده و چندی بعد صد و هشتاد درجه تغییر جهت داده آن را به انگلیس و سپس به آمریکا و در این زمان به اسرائیل نسبت داده اند. در واقع ناظری که با بیطرفی به این بازی مزورانه می‌نگرد حیران می‌شود که چگونه ممکن است یک گروه هر چند صباحی به سیاست و کشوری وابستگی داشته باشند و چگونه این دول مختلف که دارای سیاست‌های متفاوت و متضادی هستند و در بسیاری موارد دیدگاه‌هایشان مخالف و معارض یکدیگر است و منافعشان به شدت با هم در اصطکاک قرار می‌گیرد می‌توانند به اتفاق در ایجاد یک جنبش مداخله داشته باشند؟

خوشبختانه امروزه درخشش آفتاب دانش و فناوری همه زوایای تاریخ تمدن و صحنه افکار و اندیشه‌های جامعه انسانی را روشن ساخته و ظهور اینترنت همه دانسته‌های بشری را در دسترس تمامی مردم جهان قرار داده است. در یک چنین زمانی دیگر برای هیچ جنبش، گروه، حزب یا سازمانی امکان ندارد که عقاید و فعالیت‌های خود را از انظار مخفی نگه دارد. همه سیاست‌ها و وابستگی‌ها آشکار شده و می‌شود و بیش از پیش موجب خسران و روسیاهی مفتریان و دروغ پردازان می‌گردد.

مضحک ترین تهمتی که به جامعه بهائی وارد می‌سازند، جاسوسی است. چگونه یک جامعه که از نظر تنوع، بسیار وسیع است و اعضایش از همه اقشار و طبقات جامعه تشکیل شده و شامل زن و مرد و پیر و جوان و کودک و روستائی و شهری و اقوام مختلف است می‌تواند جاسوس خوانده شود؟ در چه نقطه‌ای از جهان دیده شده و در کجای تاریخ ثبت شده که تمامی یک جامعه جاسوس باشند؟ گذشته از این، دیانت بهائی تنها منحصر به ایران نیست، بلکه در اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان تشکیلات اداری شناخته شده ای دارد و در واقع به شهادت دائره المعارف بریتانیکا بعد از مسیحیت گسترده ترین دین جهان است. حال کدام عقل سالمی اتهام جاسوسی چنین جامعه‌ای را در ایران می‌تواند بپذیرد؟ آیا همه پیروان این آئین در همه کشورهای جهان جاسوس هستند، پس چگونه است که هیچ دولتی به جز دولت جمهوری اسلامی ایران تا کنون چنین اتهاماتی به بهائیان وارد نساخته است؟

در واقع جامعه بهائی هیچگونه فعالیت پنهانی نداشته و ندارد و دیدگاههای خود را از هیچکس پنهان نمی‌دارد، بلکه برعکس بهائیان پیوسته در مقام آن هستند که باورها خود را به همه مردم اعلام دارند. معتقدات و فعالیت‌های بهائیان در همه کشورهای جهان کاملاً روشن و شفاف است. حتی در ایران که از دیر باز به خاطر معتقدات خود تحت ظلم و ستم و فشار بوده‌اند، هرگز هویت و عقیده خود را پنهان نکرده‌اند و با اینکه جانیشان در خطر بوده با شهادت ایستاده و به صراحت اقرار کرده‌اند که بهائی هستند. چگونه می‌توان افراد چنین جامعه ای را جاسوس خواند، حال آنکه لازمه جاسوسی پنهان کاری و مخفی بودن از انظار است؟ مسئولین و اولیای امور دولت جمهوری اسلامی خود بهتر از هرکس دیگری می‌دانند که بهائیان از این افتراات به کلی مبرا هستند، چه که سی سال است تمام کتب و اسناد و نوشته‌های جامعه بهائی را که از تشکیلات بهائی و منازل بهائیان ضبط کرده‌اند در اختیار دارند و از زیر ذره بین گذرانده و کوچکترین مدرکی که دلیل بر جاسوسی بهائیان باشد پیدا نکرده‌اند. از آن گذشته بهائیان حق کار کردن در هیچ یک از ادارات دولتی را ندارند و از شرکت در دانشگاه (به جز چند سال اخیر که چند نفری را ثبت نام و سپس اخراج کردند) محرومند، پس به هیچ منبعی برای جاسوسی متصل نیستند.

ایرانیان بهائی در این برهه از زمان که طوفان ظلم و ستم از هر جهت آنها را احاطه نموده است از هموطنان شریف و آزاده خود صمیمانه انتظار دارند که بیطرفانه با دیده انصاف در اصول آئین بهائی بنگرند و از خود سؤال کنند که آیا تعالیمی مانند اتحاد ادیان، صلح عمومی، وحدت عالم انسانی، تساوی حقوق زن و مرد، تخری حقیقت، هم آهنگی دین با علم و عقل، ترک همه تعصبات، دین باید سبب الفت و محبت باشد، تعلیم و تربیت عمومی و مبارزه با فقر و تعدیل معیشت چگونه می‌تواند با سیاست‌های جانب‌گرای روسیه، انگلیس، آمریکا و اسرائیل سر سازگاری داشته باشد و کدامیک از منافع این کشورها را تأمین می‌نماید؟

آری همه این مبارزات و سرکوبی‌ها که همواره با اتهامات دروغین و تحریک مردم عوام همراه بوده است تنها و صرفاً به خاطر نواندیشی جامعه بهائی و تعلیم پیشرفته آن است.

باید از مردم ایران سوال نمود که باتوجه به اینکه خود را عاشقان آئین محمدی می‌دانند در کدام طریق سالک هستند. اگر نور حقیقت را در وجود رسول اکرم شناخته اند، چرا تلاشی درجهت شناخت آن در ظهور جدید نمی‌کنند و تنها با خزیدن در زاویه خرافات و تعصب راه خود را به سوی کمال بسته اند؟ اگر اهل منطق و دلیلند آیا این همه نشانه را مشاهده نمی‌نمایند؟

اصولاً هنگامی که خورشید حقیقت درجهان پرتو می‌افکند و سروش غیب درجهان طنین می‌اندازد، برخورد آدمیان با آن بسیار متفاوت است و شاید به عدد نفوس مختلف باشد. آنهایی که به دنبال نور و روشنایی بوده اند و روز و شب طلوع خورشید راستی را از پروردگار طلب می‌کرده اند، درنهایت وجد و شغف از آشیانه های خود بیرون می‌آیند تا گلهای معانی را به واسطه نور و فیضان این خورشید رحمت پرورش دهند. این دسته عاشق و بنده نور هستند و به غیر از آن در عالم چیزی را طالب نیستند، چون به این مسئله عارف هستند که همان طور که حیات موجودات ارض به وجود خورشید ظاهری وابسته است، حیات معنوی و روحانی و عقلانی بشر نیز به طلوع شمس معانی بستگی دارد تا شقایق های تجرید از ارض قلوب و ارواح مردمان بروید و پرورش یابد. این دسته برایشان مهم نیست که این خورشید از چه برجی طلوع می‌کند و چه نامی بر آن اطلاق می‌شود. برای آنها نور و روشنایی مهم است. بزرگترین دلیل برای این دسته، نفس خورشید است که با طلوع آن درمقابلش تسلیم محضند.

افراد دیگری هستند که از نور و روشنایی بیزارند و طالب تاریکی می‌باشند این دسته خفاش صفت در مقابل طلوع اشعه های شمس معانی چاره ای جز پناه بردن به لانه تاریک خود و ستیز با نور و روشنایی را ندارند. برای این گروه نوید طلوع شمس، معنا ندارد، چون دشمن آفتابند و از نور و درخشندگی حقیقت و عدالت، مخموم و محزون.

دسته دیگری نیز وجود دارند که عینک سیاهی همیشه بر چشم دارند و از پائین با نور شمع راه باریکی برای حرکت کردن خود و امثال خود باز می کنند. بعد از طلوع شمس و نوید آن به این دسته، بسیاری از آنان حاضر نیستند، عینک از چشم بردارند و به خورشید نگاه کنند. برای این گروه بسیار مهم است که ابتدا برایشان ثابت شود که خورشیدی طلوع کرده تا بعد از آن عینک از چشم بردارند. ولی متأسفانه این گروه هم می خواهند با نور شمع، وجود نور خورشید را اثبات کنند. عاقبت افراد این گروه متفاوت است. بعضی ها موفق به شناخت خورشید و عظمت و درخشندگی آن می شوند و با نور آن شروع به پیدا کردن راه خود می کنند، بعضی ها نیز تا آخر حیات ترجیح می دهند با همان شمع کوچک مسیر حیات خویش را دنبال کنند، اما مسئله مهم درباره این گروه این است که این گروه دشمن نور نیستند. آنها مصداق کسانی هستند که خوابند و باید بیدار شوند ، اما گروه دوم کسانی هستند که خود را به خواب زده اند و مثل قدیمی می گوید: "آنکه خواب است را می توان بیدار نمود ولی آنکه خود را به خواب زده هرگز".

اگر با ذهنی خالی از تعصب، فقط همین چند تعلیم دیانت بهائی که در بالا به آن اشاره رفت با دیدگاه‌های کسانی که با بهائیان مبارزه می کنند مقایسه گردد ابعاد وسیع این نو اندیشی آشکار می شود و تضاد آرمان‌های ترقی خواهانه این آئین با افکار واپسگرایی که ایران را به بیراهه کنونی کشانده است روشن می گردد. به امید روزی که ایران و ایرانی از بند خرافات و تعصبات رهائی یابد.^{۳۳۰}

فهرست منابع

۱. اقدس - فقره ۱۰
۲. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۹۲ ، گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۱
۳. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۹۳
۴. گلزار تعالیم بهائی - صفحه ۳۰۳ ، گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۳
۵. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۳
۶. اقدس - فقره ۱۶
۷. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۳۴ ، لثالی الحکمۃ جلد ۱ - صفحه ۱۸۴
۸. رساله توضیح المسائل با متن فتاوی آقای بروجردی و حواشی آیات عظام - جاویدان و فراهانی - علمیه - مسئله ۱۰۷ - صفحه ۳۰
۹. اشارات - صفحه ۲۹۳
۱۰. مفاوضات - صفحه ۱۴
۱۱. قرن بدیع - صفحه ۷۷۶
۱۲. سوره شوری - آیه ۲۴
۱۳. سوره حاقه - آیات ۳۹ - ۴۷
۱۴. تحریر الوسیله - خمینی - نجاسات - صفحه ۱۱۴ - مساله ۱ - جلد ۱ - اسماعیلیان نجفی - قم - ط دوم - ۱۳۹۰ هـ.ق.
۱۵. رساله توضیح المسائل با متن فتاوی آقای بروجردی و حواشی آیات عظام - جاویدان و فراهانی - علمیه - مسئله ۸۴ - صفحه ۲۶
۱۶. شرایع الاسلام - محقق حلی - دارالاضواء - بیروت - ط دوم - ۱۴۰۳ هـ - جلد ۱ - کتاب الطهاره - صفحه ۵۳
۱۷. سوره توبه - آیه ۲۸
۱۸. وسائل الشیعه - حر عاملی - جلد ۱ - کتاب الطهاره - ابواب مقدمه عبادت - باب ۲ - جلد ۳ - صفحه ۳۰ - الاحیاء التراث - قم - ط اول - ۱۴۰۹ هـ.ق.
۱۹. همان مسئله - صفحه ۳۱

۲۰. مقاله خاتمیت - سایت آئین بهائی
۲۱. سوره اسراء (بنی اسرائیل) - آیه ۷۷
۲۲. بحار الانوار جلد ۷۴ - صفحه ۱۴۲
۲۳. اصول کافی جلد ۸ - صفحه ۳۰۸
۲۴. مقاله تحقیقی از محسن کدیور تحت عنوان "حقوق بشر و روشن فکری دینی" - مجله آفتاب شماره ۲۸ - سال ۸۲ - صفحه ۱۱۰
۲۵. سوره رعد - آیات ۳۸ و ۳۹
۲۶. سوره حجر - آیه ۲۱
۲۷. سوره کهف - آیه ۱۰۹
۲۸. سوره مائده - آیه ۶۴
۲۹. کتاب پیام ملکوت - صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲
۳۰. مزامیر داوود مزمو ۱۱۹ - آیه ۴۴
۳۱. انجیل متی باب ۲۴ - آیه ۳۵
۳۲. سوره غافر - آیه ۳۴
۳۳. سوره بقره - آیه ۸۷
۳۴. سوره یس - آیه ۳۰
۳۵. سوره مومنون - آیه ۴۴
۳۶. سوره انفال - آیه ۳۲
۳۷. سوره انشقاق - آیه ۱۹
۳۸. بحار الانوار جلد ۹ - صفحه ۲۴۹
۳۹. سوره بقره - آیه ۱۰۶
۴۰. بنقل از تفسیر مقتنیات الدرر جلد ۸ - صفحه ۳۰۸
۴۱. بحار الانوار جلد ۲۹ - صفحه ۱۷

۴۲. بحار الانوار جلد ۳۴ - صفحه ۲۵۸
۴۳. اصول کافی جلد ۸ - صفحه ۱۰۶
۴۴. سوره مریم - آیه ۵۳
۴۵. بحار الانوار جلد ۲ - صفحه ۲۶۰
۴۶. انجیل یوحنا باب ۱۱ - آیه ۲۵
۴۷. انجیل یوحنا باب ۵ - آیه ۲۴
۴۸. سوره روم - آیه ۵۶
۴۹. سوره اعراف - آیه ۱۷۲
۵۰. سوره محمد - آیه ۱۸
۵۱. بحار الانوار جلد ۲۴ - صفحه ۳۹۸
۵۲. سوره انعام - آیه ۱۲۲
۵۳. سوره یونس - آیات ۱۳ و ۱۴
۵۴. سوره انعام - آیات ۲۵ و ۲۶
۵۵. تفسیر مختصر مجمع البیان از شیخ محمد باقر ناصری - جلد ۳ - صفحه ۵۷ - نقل حدیث از جابر ابن عبدالله بنقل از پیامبر
۵۶. بحار الانوار جلد ۹۷ - صفحه ۳۶۰
۵۷. سوره آل عمران - آیه ۸۱
۵۸. بحار الانوار جلد ۲ - صفحه ۲۲
۵۹. تفسیر احسن الحدیث نوشته سید علی اکبر قرشی - جلد ۸ - صفحه ۳۶۷ - ذیل تفسیر آیه ۴۰ از سوره احزاب
۶۰. سوره الحديد - آیه ۳
۶۱. الاسماء الحسنی جلد ۲، کلمات مکنونه ملاحسین فیض کاشانی چاپ سنگی - صفحه ۱۸۶، کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین تبریزی - صفحه ۵۰۸
۶۲. حدیقه الشیعه ملا احمد اردبیلی - صفحه ۵۵، کتاب روح البیان شیخ اسماعیل حقی
۶۳. انجیل یوحنا باب ۱۴ - آیه ۲۸

-
۶۴. سوره القمر - آیه ۵۰
۶۵. رسائل سید کاظم رشتی در شرح خطبه طتنجیه - صفحه ۲۶۰ و ۲۴۳
۶۶. شرح القصیده سید کاظم رشتی - صفحه ۱۱۵
۶۷. مکاشفات یوحنا باب اول - آیه ۱۷
۶۸. رساله به عبرانیان باب اول - آیه ۳
۶۹. ایقان - صفحه ۱۷۲
۷۰. جواهر الاسرار - صفحه ۲۸
۷۱. دلائل السبعه فارسی - صفحه ۲
۷۲. سوره رعد - آیه ۳۰
۷۳. سوره بقره - آیه ۱۴۳
۷۴. سوره سبأ - آیات ۲۸ و ۲۹
۷۵. سوره حج - آیه ۴۷
۷۶. سوره سجده - آیه ۵
۷۷. سوره بقره - آیه ۷۹
۷۸. سوره مائده - آیه ۱۳
۷۹. سوره القیامه - آیات ۱۸ و ۱۹
۸۰. سوره آل عمران - آیه ۷
۸۱. تفسیر من وحی القرآن نوشته محمد حسین فضل الله - ذیل تفسیر آیه ۴۰ از سوره احزاب
۸۲. سوره الاسرا - آیه ۷۸
۸۳. فتوحات مکیه
۸۴. دار المنظم
۸۵. بحار الانوار
۸۶. عوالم

۸۷. پیرامون ظهور حضرت امام مهدی (عج) - صفحه ۹۳

۸۸. بحار الانوار

۸۹. ناسخ التواریخ

۹۰. بحار الانوار

۹۱. بحار الانوار

۹۲. سوره نحل - آیه ۷۹

۹۳. سوره معارج - آیه ۴

۹۴. مراجعه کنید به کتاب مستطاب ایقان و قاموس آن

۹۵. نهج البلاغه ترجمه محمد مقیمی - صفحه ۱۲۲

۹۶. سوره رحمن - آیه ۳۹

۹۷. سوره رحمن - آیه ۴۱

۹۸. بحار الانوار جلد ۱۳

۹۹. مراجعه کنید به کتاب جنات نعیم

۱۰۰. سوره زمر - آیه ۶۸

۱۰۱. سوره حجر - آیه ۸۷

۱۰۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ - صفحه ۱۹۳

۱۰۳. کتاب بدیع - صفحات ۱۶۳ - ۱۶۰، انجیل یوحنا باب ۱

۱۰۴. بحار الانوار

۱۰۵. بر گرفته از قرن بدیع جلد ۱

۱۰۶. ریحق مختوم جلد ۲ - صفحات ۱۰۰۰ - ۱۰۰۵ و ۶۴۷ - ۶۸۷، جنات نعیم

۱۰۷. بیان فارسی واحد ۵ - باب ۱۳

۱۰۸. کتاب اصول کافی جلد سوم - صفحه ۳۴۰

۱۰۹. اصول کافی - صفحه ۳۴۰

-
۱۱۰. اصول کافی - صفحه ۳۴۲
۱۱۱. بحار الانوار جلد ۱۳ - صفحه ۸۸۳
۱۱۲. سوره دخان - آیات ۱۰ و ۱۱
۱۱۳. سوره مائده - آیه ۳
۱۱۴. سوره احزاب - آیه ۴۰
۱۱۵. برگرفته از کتاب ۲ روحی
۱۱۶. سوره مائده - آیه ۵
۱۱۷. سوره أنعام - آیه ۳۸
۱۱۸. سوره مائده - آیه ۵
۱۱۹. اصول کافی جلد اول - صفحه ۲۸۴
۱۲۰. سوره أنعام - آیه ۱۵۴
۱۲۱. پیام ۲۹ اکتبر ۲۰۰۸
۱۲۲. لوح سلطان
۱۲۳. ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۳۴۱
۱۲۴. سوره الاسراء - آیه ۸۱
۱۲۵. سوره ابراهیم - آیات ۲۴ - ۲۸
۱۲۶. سوره حاقه - آیات ۴۴ - ۴۸
۱۲۷. برگرفته از فرائد
۱۲۸. سوره شوری - آیه ۱۶
۱۲۹. سوره شوری - آیه ۲۱
۱۳۰. ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۳۸۴
۱۳۱. خطابات جلد ۲ - صفحه ۳۱۲ (خطابه در کنیسه اسرائیلیان سانفرانسیسکو - ۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ - اول ذی قعدة ۱۳۳۰)
۱۳۲. سوره توبه - آیه ۵

-
- ١٣٣ . سورة توبه - آيه ٢٨
- ١٣٤ . سورة مائده - آيه ٥٦
- ١٣٥ . سورة توبه - آيه ٢٩
- ١٣٦ . سورة مائده - آيه ٤٢
- ١٣٧ . سورة بقره - آيه ٢٧٦
- ١٣٨ . سورة بقره - آيه ١٠٠
- ١٣٩ . اقدس - فقره ٧٦
- ١٤٠ . اقدس - فقره ١٤٥
- ١٤١ . اقدس - فقره ٧٣
- ١٤٢ . لوح زين المقربين
- ١٤٣ . مائده آسماني جلد ٤ - صفحه ١٥٧
- ١٤٤ . اقدس - فقره ١٤٥
- ١٤٥ . سورة قمر - آيات ١ و ٢
- ١٤٦ . سورة زخرف - آيه ٦٦
- ١٤٧ . سورة عنكبوت - آيه ٢٥
- ١٤٨ . سورة آل عمران - آيه ٥٥
- ١٤٩ . انجيل يوحنا باب ١١ - آيه ٢٥
- ١٥٠ . سورة حديد - آيه ١٧
- ١٥١ . سورة زمر - آيه ٦٩
- ١٥٢ . سورة انعام - آيه ١٢٢
- ١٥٣ . مائده اسماني جلد ٨ - صفحه ١٤، آيات الهى جلد ٢ - صفحه ٢٤٨
- ١٥٤ . امر و خلق جلد ١ - صفحه ٢٧٨
- ١٥٥ . مفاوضات - صفحه ١٥٨

۱۵۶. امر و خلق جلد ۱ - صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸

۱۵۷. مفاوضات- صفحه ۷۲

۱۵۸. صلوات كبير

۱۵۹. صلوات وسطی

۱۶۰. منتخباتی از آثار حضرت بهالذله- صفحه ۴۸

۱۶۱. جواهر الاسرار- صفحه ۱۸ ، آثار قلم اعلى جلد ۳- صفحه ۲۴۸

۱۶۲. بيان فارسی - صفحه ۱

۱۶۳. دور بهایی- صفحه ۲۸

۱۶۴. سوره كهف - آیه ۱۱۰

۱۶۵. سوره انبياء - آیه ۲۵

۱۶۶. سوره طه- آیه ۱۴

۱۶۷. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۳۷ - ۱۴۶

۱۶۸. سوره انفال - آیه ۱۷

۱۶۹. سوره فتح - آیه ۱۰

۱۷۰. انجيل يوحنا - فصل ۱۰

۱۷۱. انجيل يوحنا - فصل ۱۴

۱۷۲. ايقان- صفحه ۱۱۸

۱۷۳. سوره انعام - آیه ۱۵۸

۱۷۴. مراجعه كنيد به تورات - كتاب مزامير داود مزموور ۲۴ - آيات ۷ و ۸، اشعياء باب ۱۳ ، انجيل متى باب ۶، سوره المطففين - آیه ۶، سوره عنكبوت- آيات ۵ و ۲۳.

۱۷۵. آثار قلم اعلى جلد ۱- زندان عكا - صفحه ۲۲۶

۱۷۶. آثار قلم اعلى جلد ۱- صفحه ۴۶۵

۱۷۷. سوره زمر - آیه ۶۹

۱۷۸. بحارالانوار جلد ۷ - صفحه ۳۲۶
۱۷۹. الواح نازله خطاب بملوک و روسای ارض - صفحه ۱۱۵
۱۸۰. آثار قلم اعلی جلد ۱ - صفحه ۲۳۰
۱۸۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله - شماره ۳۴ - صفحه ۵۹
۱۸۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله - شماره ۱۳ - صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸
۱۸۳. دور بهائی - صفحه ۳۰
۱۸۴. رساله معرفی حضرت بهاء الله - صفحات ۶۸-۶۹، اسم اعظم الهی - صفحات ۱۲۰-۱۲۱
۱۸۵. دور بهایی - صفحه ۳۱، اسم اعظم الهی - صفحه ۱۲۲
۱۸۶. انجیل متی باب ۹ - آیه ۲۳
۱۸۷. برگرفته از کتاب ۲ روحی
۱۸۸. برگرفته از کتاب دور بهائی - صفحات ۵۲ - ۶۸
۱۸۹. سوره آل عمران - آیه ۷
۱۹۰. سوره اعراف - آیه ۵۳
۱۹۱. سوره انفال - آیه ۳۱
۱۹۲. سوره صافات - آیه ۳۶
۱۹۳. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۵۹ - ۱۶۲
۱۹۴. سوره ابراهیم - آیه ۴
۱۹۵. جنات نعیم، فتوحات مکّه، رساله علائم ظهور
۱۹۶. بحارالانوار مجلسی
۱۹۷. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۵۶ - ۱۵۸
۱۹۸. برگرفته از کتاب ظهور حضرت بهاء الله جلد اول - صفحات ۳۲ و ۳۳
۱۹۹. یک ساعت تفکر - صفحات ۲۷ و ۲۸
۲۰۰. مائده آسمانی جلد ۹ - صفحه ۳۵

-
۲۰۱. سوره انعام - آیات ۱۰۸ - ۱۱۰
۲۰۲. سوره بنی اسرائیل (الاسراء) - آیات ۹۰ - ۹۳
۲۰۳. مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۸ - صفحه ۲۱۷
۲۰۴. سوره انعام - آیه ۱۲۲
۲۰۵. سوره نحل - آیه ۲۱
۲۰۶. انجیل متی باب ۸ - آیه ۲۲
۲۰۷. انجیل یوحنا باب ۶ - آیات ۴۸ - ۵۱
۲۰۸. اشعیا نبی باب ۴۳ - آیه ۸
۲۰۹. مائده آسمانی جلد ۴ - صفحه ۱۳۷
۲۱۰. سوره انعام - آیه ۵۰
۲۱۱. نقل از فرائد - صفحه ۷۸
۲۱۲. سوره بنی اسرائیل (الاسراء) - آیه ۸۸
۲۱۳. مائده آسمانی جلد ۸ - صفحات ۱ و ۳۱
۲۱۴. سوره عنکبوت - آیات ۴۹ و ۵۰
۲۱۵. سوره بقره - آیه ۲۲
۲۱۶. خطابات جلد ۱ - صفحات ۸۵ - ۸۷
۲۱۷. مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد ۱
۲۱۸. کلمات فردوسی، مائده آسمانی جلد ۱ - صفحات ۱۰۰ - ۱۰۱
۲۱۹. مائده آسمانی جلد ۵ - باب ۱۰
۲۲۰. مکاتیب جلد ۳ - صفحه ۹۱
۲۲۱. مکاتیب جلد ۶ - صفحه ۱۳
۲۲۲. مکاتیب جلد ۴ - صفحات ۱۶۰ - ۱۶۲
۲۲۳. تورات سفر اعداد باب ۲۷ - آیه ۱۷

۲۲۴. انجیل متی باب ۲۵ - آیه ۳۱
۲۲۵. انجیل یوحنا باب ۱۰ - آیه ۱۱
۲۲۶. انجیل یوحنا - باب ۱۰ - آیه ۱۶
۲۲۷. انجیل یوحنا - باب ۱ - آیه ۲۹
۲۲۸. سوره فرقان - آیه ۴۴
۲۲۹. سوره جمعه - آیه ۵
۲۳۰. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۶۳ - ۱۶۷
۲۳۱. فرهنگ معین
۲۳۲. لغت نامه المنجد
۲۳۳. مبادئ العربیة جلد ۴ - صفحه ۹۱
۲۳۴. سوره انبیاء - آیه ۵
۲۳۵. برهان واضح - صفحات ۱۶۷ - ۱۷۰
۲۳۶. برای دیدن متن لوح احمد به زبان عربی، به ادعیه محبوب و برای متن عربی و ترجمه فارسی به آموزه‌های نظم نوین جهانی بهائی - صفحات ۲۰۸ - ۲۰۱ مراجعه کنید
۲۳۷. بهائیگری - صفحه ۵۶
۲۳۸. بهائیگری - صفحه ۵۶
۲۳۹. پاسخ‌ها برگرفته شده از اسرارالآثار جلد ۵ - صفحه ۱۰۳ به بعد و اقداح الفلاح جلد ۱ - صفحه ۶۶ به بعد، می باشند
۲۴۰. ترجمه فارسی لوح احمد
۲۴۱. اقداح الفلاح جلد ۱ - صفحه ۶۷
۲۴۲. آیات مشابه: سوره طه - آیه ۱۳۳، سوره بقره - آیات ۲۳ و ۲۴، سوره یونس - آیات ۳۷ و ۳۸
۲۴۳. سوره صافات - آیه ۳۶
۲۴۴. سوره انفال - آیه ۳۱
۲۴۵. سوره عنکبوت - آیه ۵۲

۲۴۶. سوره عنکبوت - آیه ۵۱
۲۴۷. بهائیکری - صفحات ۵۱ و ۵۲
۲۴۸. مکاتیب جلد ۱ - صفحه ۴۵۰
۲۴۹. ترجمه کتاب اقدس - آیه ۳۳
۲۵۰. بشارات
۲۵۱. کلمات فردوسی
۲۵۲. اخلاق بهائی - صفحه ۴۸
۲۵۳. برگرفته از کتاب کسروی و کتاب بهائیکری او - بهمن نیک اندیش - فصل هفتم
۲۵۴. برهان واضح - صفحات ۷۰ - ۷۲
۲۵۵. اقدس - فقره ۶۶
۲۵۶. امر و خلق جلد ۴ - صفحات ۱۸۲ و ۱۸۳
۲۵۷. سوره نکاح
۲۵۸. اقدس - فقره ۱۰۷
۲۵۹. سوره نساء - آیه ۲۲
۲۶۰. تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس - صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷. کتاب اقدس - صفحه ۱۹۴
۲۶۱. سوره مائده - آیه ۳
۲۶۲. مکاتیب جلد سوم - صفحه ۳۷۰
۲۶۳. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۸۷
۲۶۴. رساله سؤال و جواب - فقره ۵۰
۲۶۵. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۸۵
۲۶۶. نقل از کتاب انسان در آئین بهائی - صفحه ۶۹
۲۶۷. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۲۲۹
۲۶۸. بحار الانوار ترجمه آقای دوانی جلد ۱۳ - صفحه ۱۱۰۹

-
۲۶۹. امر و خلق جلد ۳ - صفحات ۷۰ - ۷۱
۲۷۰. نقل از گلزار تعالیم - صفحات ۲۱۷ - ۲۱۹
۲۷۱. کتاب انوار هدایت - صفحات ۴۵۰ - ۴۵۲
۲۷۲. اقدس - فقره ۷۵
۲۷۳. بر گرفته از تقریرات درباره کتاب اقدس
۲۷۴. امر و خلق جلد ۳ - صفحه ۲۹۶، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ - صفحه ۱۴۳
۲۷۵. مفاتیح الجنان - زیارت نامه سید الشهداء - صفحه ۴۰۱
۲۷۶. برهان واضح - صفحات ۱۸۸ - ۱۹۰
۲۷۷. لوح زین المقربین
۲۷۸. لوح مرحوم حاجی امین
۲۷۹. اقدس - بند ۱۹
۲۸۰. اقدس - بند ۱۰۷
۲۸۱. اقدس - بند ۴۹
۲۸۲. اقدس - بند ۴۹
۲۸۳. سوره المائده - آیه ۱۲
۲۸۴. سوره بقره - آیه ۱۹۱
۲۸۵. مائده آسمانی جلد ۴ - صفحه ۱۵۷
۲۸۶. سوره بقره - آیه ۲۸۲
۲۸۷. سوره نساء - آیه ۳۴
۲۸۸. صحیح بخاری ۵:۵۹:۷۰۹
۲۸۹. مستدرک الوسائل جلد ۱۳ - صفحه ۳۳۲
۲۹۰. مراجعه کنید به سایت اینترنتی www.we-change.org

-
۲۹۱. سوره توبه - آیه ۲۹
۲۹۲. سوره آل عمران - آیه ۸۵
۲۹۳. سوره غافر - آیه ۷۹
۲۹۴. سوره نحل - آیه ۸
۲۹۵. اقدس - فقره ۱۸۷
۲۹۶. سوره بقره - آیه ۱۸۹
۲۹۷. سوره احزاب - آیه ۵۳
۲۹۸. سوره نساء - آیه ۴۳
۲۹۹. سوره نور - آیه ۶۱
۳۰۰. سوره نور - آیه ۶۱
۳۰۱. سوره اعراف - آیه ۱۲۷
۳۰۲. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵
۳۰۳. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحه ۱۷۶
۳۰۴. سوره بقره - آیه ۱۳
۳۰۵. سوره نحل - آیه ۱۰۳
۳۰۶. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحات ۱۷۸ - ۱۸۱
۳۰۷. بهاءالله - محمد علی فیضی
۳۰۸. نظریات دانشمندان و مشاهیر عالم در باره امر بهائی
۳۰۹. برهان واضح - صفحات ۱۷۲ - ۱۸۷
۳۱۰. پیام ۲۹ اکتبر ۲۰۰۸
۳۱۱. لوح بشارات
۳۱۲. امر و خلق جلد ۳ - صفحه ۲۷۰

۳۱۳. دریای دانش - صفحه ۸
۳۱۴. سوره حجر - آیه ۱۱
۳۱۵. سوره آل عمران - آیه ۱۸۴
۳۱۶. سوره بقره - آیه ۸۷
۳۱۷. آیات مشابه: سوره غافر - آیه ۵، سوره هود - آیه ۲۷، سوره صافات - آیه ۳۶، سوره طور - آیه ۵۲، سوره انبیا - آیه ۵، سوره حاقه - آیه ۴۱، سوره یس - آیه ۶۹، سوره ص - آیه ۷
۳۱۸. تاریخ جامع ادیان - جان ناس - صفحه ۳۴۳
۳۱۹. جامعه شناسی - آنتونی گیدنز - ترجمه منوچهر صبوری - صفحه ۴۹۹
۳۲۰. همان
۳۲۱. عقائد بعضی از دانشمندان جهان درباره دیانت بهائی - دکتر علی محمد افروخته
۳۲۲. مرقس باب ۲ - آیه ۲۸
۳۲۳. بهاءالله و عصر جدید - دکتر اسلمنت - صفحه ۱۴
۳۲۴. تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز - جان ناس - صفحات ۳۶۴ - ۳۶۵
۳۲۵. سوره مومنون - آیه ۸۱
۳۲۶. سوره توبه - آیه ۳۲
۳۲۷. سوره هود - آیه ۱۲۰
۳۲۸. بگو ای دارای چشم، گذشته آئینه آینده است. ببینید و آگاه شوید - سلیت آئین بهائی
۳۲۹. سوره أنعام - آیه ۱۱
۳۳۰. مقاومت در مقابل نواندیشی دینی - حوریوش رحمانی